

فصلنامه پیشرو

به توسعه ایران می اندیشد



تغییر از طریق کارآفرینی

درباره نقش و جایگاه فعالان اکوسیستم کارآفرینی در گذار به توسعه در گفتگو با دکتر محمود اولیایی
رئیس هیئت مدیره فدراسیون مدیریت و مشاوران کسب و کار ایران

کارآفرینی و توسعه

درباره رابطه بین کارآفرینی و توسعه یافتگی
دکتر سهراب دل انگیزان

در گفتگو با دکتر جعفر خیرخواهان پژوهشگر و مترجم در حوزه اقتصاد سیاسی

ایران در مسیر شکوفایی؟

درباره تأثیر نوآوری در دستیابی به توسعه

در گفتگو با علیرضا جعفر مدیر مرکز کارآفرینی دانشگاه صنعتی شریف

کانونی برای ساختن

نگاهی به نقش مرکز کارآفرینی دانشگاه صنعتی شریف در توسعه فرهنگ کارآفرینی

غیر قابل فروش

پیشرو رایگان است و رایگان خواهد ماند.

**فصلنامه
پیشرو**

به توسعه ایران می اندیشد



صاحب امتیاز: پارک علم و فناوری دانشگاه صنعتی شریف

مدیرمسئول: مرکز کارآفرینی دانشگاه صنعتی شریف

سردبیر: سپهر ساغری

هیئت تحریریه: دکتر سهراب دل انگیزان، یلدا دنیایی مبرز، دکتر معصومه اشتیاقی،

دکتر زهرا آقاجانی، دکتر سحر بنکدارپور، مهناز کرمی، دکتر نیلوفر سلاجقه، ماهرخ صادقی،

فاطمه کاظمی، متین حسینی و سحر مجیدی

گرافیکست: پروین رستمی

کارتونیست ها: شهاب غلامی و شادی اسکندری

ویراستار: دکتر مهدی احمدی

بازخوانی: یلدا دنیایی مبرز

باتشکر از کارشناسانی که در طول مسیر از راهنمایی ایشان بهره‌مند شدیم: رسول قنبری،

رضا قربانی، حسن مجیدی، دکتر مجید محمدی و دکتر حلیه صبورنژاد.



www.pishromagazine.com

حامیان فصلنامه پیشرو

Sponsors of PISHRO Quarterly



کلیک کنید ▶ دانشگاه صنعتی شریف

▶ پایگاه تحلیلی خبری راه پرداخت

راه پرداخت



▶ پادکست کارنگن

▶ بنیاد حامیان دانشگاه صنعتی شریف



▶ آکادمی تامین مالی و سرمایه گذاری دکتر مولوی



فهرست

بخش اول: کارآفرینی و توسعه

۵۴

سخن آغازین

بمانیم یا برویم؟ (سپهر ساغری)

درباره نقش نخبگان در دستیابی به توسعه

۵۵

مقاله

کارآفرینی و توسعه (سهراب دل انگیزان)

درباره رابطه بین کارآفرینی و توسعه یافتگی

۱۱

مصاحبه

کارآفرینی پلی به سوی توسعه؟ (یلدا دنیایی مبرز)

درباره چیستی توسعه و نقش دانشگاهیان در دستیابی به آن

در گفتگو با دکتر غلامرضا حداد استادیار اقتصاد سیاسی و سیاستگذاری دانشگاه علامه طباطبایی

۱۶

مقاله

گذر از تنگنا (معصومه اشتیاقی)

درباره گذار به توسعه با نگاهی به تجربه ژاپن و آلمان

۲۳

مقاله

نخبه کیست؟ (زهرا آقاجانی)

نگاهی به معنا و رسالت نخبگی

۳۱

کارتون

نخبگی؛ نقش آفرینی و ایستادگی! (شهاب غلامی)

۳۷

مصاحبه

تغییر از طریق کارآفرینی (سپهر ساغری و متین حسینی)

درباره نقش و جایگاه فعالان اکوسیستم کارآفرینی در گذار به توسعه

در گفتگو با دکتر محمود اولیایی رئیس هیئت مدیره فدراسیون مدیریت و مشاوران کسب و کار ایران

۳۸

پیشنهاد کتاب

برخاستن از صفر (فاطمه کاظمی)

معرفی کتاب «معمای شکوفایی» اثر کلیتن ام کریستنسن

۴۸

مصاحبه

ایران در مسیر شکوفایی؟ (سپهر ساغری و متین حسینی)

درباره تأثیر نوآوری در دستیابی به توسعه

در گفتگو با دکتر جعفر خیرخواهان پژوهشگر و مترجم در حوزه اقتصاد سیاسی

۵۳

پیشنهاد کتاب

«چرا ایران عقب ماند و غرب پیشرفت؟»

نگاهی به کتاب «چرا ایران عقب ماند و غرب پیشرفت؟»

اثر دکتر کاظم علمداری (یلدا دنیایی مبرز)

۵۸

بخش دوم: کارآفرینی در ایران

۶۲

مقاله

رویایی که تولید ثروت می‌کند (سحر بنکدارپور)
نگاهی به اهمیت کارآفرینی و موانع پیش روی آن در ایران

۶۳

مصاحبه

کانونی برای ساختن (سحر مجیدی)
نگاهی به نقش مرکز کارآفرینی دانشگاه صنعتی شریف در توسعه فرهنگ کارآفرینی
در گفتگو با علیرضا جعفر مدیریت مرکز

۶۷

مقاله

دروغ های دوست داشتنی درباره کارآفرینی (نیلوفر سلاجقه)
نگاهی به چند کلیشه درباره کارآفرینی

۷۳

مصاحبه

فرهنگ ایرانی علیه کارآفرینی؟ (متین حسینی)
درباره موانع فرهنگی کارآفرینی در گفتگو با دکتر آزاده کبریایی
کارآفرین و استادیار دانشگاه صنعتی شریف

۷۹

کارتون

کارآفرینی؛ تلاش برای غلبه بر موانع! (شادی اسکندری)

۸۵

گزارش

توران بانوی ایران (ماهرخ صادقی)
نگاهی به زندگی بانوی کارآفرین «توران میرهادی»
از بنیان‌گذاران شورای کتاب کودک و مدرسه فرهاد

۸۶

گزارش

نقطه ای برای شروع تغییر (مهناز کرمی)
نگاهی به فراز و فرودهای زندگی لیلا آوخ و صدیقه مؤمن‌نیا
بنیانگذاران «دختران نجار ماندنی»

۹۳

سخن پایانی

دغدغه پیشرفت، توسعه یافتگی و ثبات سیاسی ایران هم چنان ادامه دارد!
بخشی از نظرات دکتر محمود سریع القلم درباره نقش تولید در توسعه یافتگی ایران

۹۸

انتقادات و پیشنهادها

بخش اول
کارآفرینی و توسعه



نپرسید کشورتان برای شما چه کرده است.
بپرسید شما برای کشورتان چه کرده اید.

جان اف کندی

پنجاه و سومین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا

منبع تصویر: John F. Kennedy www.karsh.org

سخن آغازین

«عمر ما تلف شد!»، «جوانی‌مان حرام شد!»، «مگر چند بار حق زندگی داریم!» و ده‌ها عبارت مانند این فقط بخشی از استدلال‌های منتقدین وضع موجود است. با این حال این نارضایتی، چالشی بزرگ پیش روی خود دارد؛ «عدم شناخت توسعه و نحوه گذار به آن.» به بیانی دیگر عموم هموطنانی که از شرایط ناراضی‌اند و حتی تصمیم به مهاجرت می‌گیرند، معتقدند شرایط زندگی در ایران مطابق میل ایشان نیست. نه سبک زندگی شهروندان مورد احترام است، نه چشم اندازی برای خود متصورند، نه گشایشی ایجاد می‌شود و نه اساساً به دلایلی چون قوانین دست و پاگیر، فرهنگ عمومی، تحریم‌های گسترده و ... امکان ورود به کارآفرینی آن چنان مهیاست. به همه این موارد، کارشکنی‌ها را هم بیفزایید، دیگر چه انگیزه‌ای می‌ماند؟ به‌رغم همه این واقعیات، باید پرسید «تلاش برای توسعه ایران وظیفه چه کسانی در دنیاست؟» اگر ما برای بهبود شرایط و گذار کم هزینه‌تر به توسعه تلاش نکنیم، دقیقاً چه کسانی باید برای توسعه ایران تلاش کنند؟ منطقی است اگر خودمان برای حال و آینده کشور احساس مسئولیت نکنیم از بیگانگان مثلاً از ژاپنی‌ها یا سوئدی‌ها انتظار خاصی داشته باشیم!؟

● منبع تصویر: آب پاشی دختران و پسران در تهران؛ اعتراضی به رنگ تفریح www.shahrvand.com





بمانیم یا برویم؟

درباره نقش نخبگان در دستیابی به توسعه

نویسنده: سپهر ساغری

ما هیچ‌کدام انتخاب نکرده‌ایم که در ایران یا سوئیس و در شهر یا روستا به دنیا بیاییم! شاید از اینکه در یک کشور توسعه یافته به دنیا نیامده‌ایم ناراحت باشیم اما باید در نظر داشت به همان میزان هم برحسب شانس، در رواندا و در بطن دعوای توتسی‌ها و هوتوها^۱ پا به این جهان پرمشغله نگذاشته‌ایم. ما در کشوری در حال توسعه به دنیا آمده‌ایم. از این منظر مقصر نیستیم، میراث داریم! یا باید با این حقیقت مواجه شده و ایران را بهتر از آنچه تحویل گرفته‌ایم به آیندگان تحویل دهیم یا به سیاق مرسوم، با گله گذاری روزگار بگذرانیم. مشخص است که مهاجرت یک انتخاب است و حق طبیعی افراد؛ اما به یاد داشته باشیم در داخل یا خارج نسبت به کشور و ملت خود مسئولیم. توسعه ایران جز بر ما ایرانیان بر هیچ کس در جهان تکلیف نیست. یا ما باید این مسیر سخت و پردستانداز را طی کنیم یا کشور را به قضا و قدر بسپاریم. باید در نظر داشت که بحث بر سر ماندن یا رفتن نیست بلکه سخن از تلاش برای توسعه کشور است. گرچه توسعه امری درون‌زاست و باید در داخل جامعه رخ دهد اما به دلایل متعددی، مهاجرین نیز در خارج از کشور امکان تأثیرگذاری بر جامعه ایران را دارند و چه بسا بتوانند نقش پررنگ‌تری ایفا کنند. در غیر این صورت، پشت تخصص و مهارت خود پنهان شدن بدون آنکه آورده مشخصی برای جامعه ایران داشته باشند، چه فایده‌ای خواهد داشت؟ علم ما نسبت به شرایط اگر منجر به عمل نشود بی‌فایده خواهد بود و مصداق این فرموده سعدی است: عالم بی‌عمل به چه ماند؟ به زنبور بی‌عسل!

۱- در جریان جنگ داخلی در رواندا در ۱۹۹۴ بین دو قوم هوتو و توتسی، حدود ۸۰۰ هزار نفر (عمدتاً از اقلیت توتسی) کشته شدند و بالغ بر دو میلیون نفر (عمدتاً از اکثریت هوتو) کشور را ترک کردند. همچنین در مدت ۱۰۰ روز به بیش از ۵۰۰ هزار زن و کودک تجاوز شد. جهت کسب اطلاعات بیشتر بنگرید به: www.history.com/Rwandan-Genocide



«رفتن یا ماندن» مسئله این است؟

بسیاری از متخصصین و نخبگان جامعه ایران تصور می کنند پس از زحمتی که برای درس خواندن و پذیرش در دانشگاه‌های برتر کشور، کسب عناوین برتر المپیادهای ملی و بین‌المللی، اختراع یا اکتشاف متحمل شده‌اند، باید همراه با تکریم تام و تمام، با بهترین امکانات مورد استقبال قرار گیرند. در حقیقت ایشان کارشان را انجام می‌دهند و در مقابل باید از دستمزد و مزایای قابل توجهی برخوردار باشند. شاید در نگاه اول این انتظار کاملاً طبیعی به نظر برسد با این حال باید گفت که ما کشوری "در حال توسعه" هستیم و نه توسعه یافته! در حقیقت در حال حاضر می‌بایست همه ما اعم از نخبگان و توده مردم، بدانیم که در مسیر ساختن کشور هستیم. بنابراین فصل برداشت نیست بلکه فصل از خودگذشتگی برای نسل‌های آتی است! به بیانی روشن‌تر اگرچه کسب تخصص و مهارت گامی بسیار مهم جهت اجرایی کردن تغییرات بنیادین در کشور محسوب می‌شود اما این مهم ابعاد پیچیده‌تر و دشوارتری چون احساس مسئولیت در قبال جامعه و البته مطالعه حوزه‌هایی چون تاریخ توسعه یا بررسی تجربه ممالکی چون آلمان و ژاپن دارد. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که متوجه اهمیت، تفاوت و البته تشابه بین نخبگان نظری (مانند چهره‌های پژوهشی و دانشگاهی) و نخبگان اجرایی (سیاستمداران، مدیران و رهبران) می‌شویم. در همین زمینه محمود سریع القلم^۲ معتقد است:

واژه نخبگان به معنای بزرگان، صاحبان فکر، شخصیت و توانایی‌های وسیع فکری و سازمان‌دهی آن‌ها می‌باشد. نخبگان به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: نخبگان فکری و نخبگان اجرایی. نخبگان اجرایی صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی هستند و نخبگان فکری افرادی هستند که اندیشه، فکر، روش‌های بهینه، تئوری، آینده‌نگری و دوراندیشی تولید می‌کنند. اینان روش‌های عقلایی تحقق اهداف را مشخص می‌کنند. البته نخبه اجرایی می‌تواند در عرصه سیاست و یا نظام اقتصادی، از توانایی‌های فکری نیز، برخوردار باشد. در

توسعه یک جامعه، یکی از اصول مهم توانایی‌های فکری و سازمان‌دهی نخبگان است که به نظر من مهم‌ترین اصل از اصول ثابت توسعه است.^۲

با این توضیح چند پرسش کلیدی پیش رو جامعه ایران قرار می‌گیرد: "تعریف ما از نخبگی چیست؟" آیا نخبگی به رتبه برتر کنکور یا المپیاد خلاصه می‌شود؟ "اگر کسی چون قائم‌مقام فراهانی یا میرزاتقی‌خان امیرکبیر به‌رغم اقدامات قابل توجهشان برای کشور دیپلم نداشته باشد، نخبه محسوب نمی‌شود؟" در این بین می‌دانیم بخش اعظم توان نخبگان دانشگاهی ما صرف انتشار مقالات ISI می‌شود. با این حال چه تعداد از این مقالات گرهی از مشکلات کشور باز کرده است؟ با توجه به نوع نگاه به نخبگی در کشورمان، به نظر می‌رسد باید در معنای نخبگی، رسالت نخبگان و اهمیت توجه به پرورش نخبگان فکری و اجرایی تجدیدنظر کنیم. برای نمونه در کشوری که حدود ۴ میلیون زن سرپرست خانوار^۴، ۳ میلیون معتاد، ۳۰ میلیون بدمسکن و بی‌مسکن، ۳۰ میلیون کم‌سواد و بی‌سواد، ۱۶ میلیون مین عمل نکرده و ده‌ها مشکل ریز و درشت دیگر وجود دارد، برخی از نخبگان، به درج پست اینستاگرامی یا بیان آرزو بسنده کرده‌اند! در این میان کیست که چون عیسی صدیق^۵ به دغدغه ساخت دانشگاه تهران جامه عمل بپوشاند؟ کدام متخصص حاضر است چون دکتر فریدون علا، بنیانگذار سازمان انتقال خون، برای سلامتی دیگران گامی عینی بردارد؟ از خودمان بپرسیم چه می‌شد اگر رشديه یا امیرکبیر هم چون بسیاری، بجای تاسیس دارالفنون یا مدارس نوین، برای تحصیل کودکان ایران فقط آرزو می‌کردند؟ در آن صورت چه تعداد شهروند تحصیل‌کرده می‌داشتیم؟ آیا ایشان هم در شرایط ایده‌آل کار کردند؟ برای کدامشان فرش قرمز پهن شد؟ اگر مصدق بجای وارد میدان عمل شدن صرفاً آرزوی ملی شدن صنعت نفت را می‌کرد، دقیقاً چه اتفاقی رخ می‌داد؟ "در" کدام سفارت بروی قائم مقام بسته بود؟ کدام کشور توسعه یافته تمایل نداشت از مصدق یا

۲- استاد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی www.sariolghalam.com

۳- محمود سریع القلم، عقلانیت و توسعه یافتگی ایران، نشر فرزاد روز، تهران، چاپ اول ۱۳۹۰، ص ۵۲

۴- وزیر کشور: ۴ میلیون زن سرپرست در کشور وجود دارد www.eghtesadonline.com

۵- بنیانگذار دانشگاه تهران

امیر پذیرایی کند؟ چرا ایستادند؟ با این توضیح بیراه نیست بگوییم عبور از وضع موجود نیازمند متخصصینی متعهد است! البته که ماندن الزاماً نشان خدمت نیست همانطور که مهاجرت نیز الزاماً به معنای پشت کردن به کشور نیست. اگر هدف و رسالت خود را فراتر از توجه صرف به زندگی شخصی، در ساختن کشور و جهانی بهتر می‌دانیم، در آن صورت چه در داخل و چه در خارج از کشور می‌بایست از همه ظرفیت‌های موجود، بویژه کارآفرینی، برای بهبود شرایط و توسعه کشور استفاده کنیم.



منبع تصویر: آموزش پروتکل‌های بهداشتی کرونا به دانش‌آموزان مناطق محروم www.iran.ir



مهاجرت را از پشت کردن به کشور جدا کنیم!

- می‌توان به عنوان نمونه یک سامانه آموزش ریاضی و دریافت توکن به ازای حل مسائل، جهت توانمندسازی شهروندان سراسر جهان بویژه ایران دایر کرد.
- متخصصین محیط زیست ما در خارج و داخل کشور می‌توانند با راه اندازی یک پلتفرم تحت وب، ضمن طرح چالش‌های محیط زیستی ایران، راه‌حل‌های پیشنهادی را به بحث بگذارند و البته موجب افزایش آگاهی در میان توده مردم شوند.
- با توجه به حضور جمع زیادی از متخصصین فلسفه، فیزیک، زیست‌شناسی و ... می‌شود موسسه‌ای جهت مبارزه با خرافات تاسیس کرد.
- می‌توان یک موسسه نشر دیجیتال برای حمایت از نویسندگان و شاعران و ... راه اندازی کرد.
- می‌توان رسانه‌ای تاسیس کرد و در مورد تجربه ممالک توسعه یافته و پیچ و خم‌های متعددی که طی کرده‌اند، فرهنگ سازی کرد.
- می‌توان یک پلتفرم جهت معرفی و آموزش تولید نرم‌افزار و سخت‌افزار متن باز، راه اندازی کرد.
- می‌توان یک شتاب‌دهنده جهت حمایت از استارت‌آپ‌های کارآفرینان خاورمیانه اعم از ایرانی، افغانستانی و ... تاسیس کرد.
- می‌توان از پلتفرمی چون یوتیوب جهت راه‌اندازی کانال‌های آموزشی (اعم از آموزش زبان، برنامه نویسی، نرم‌افزار و ...) بهره بگیریم به این ترتیب هم آموزش رایگان در اختیار ایرانیان قرار می‌گیرد. هم می‌توان با سیستم تبلیغاتی این پلتفرم به دلار درآمدزایی داشت.^{۱۳}
- نهادهای اقتصادی بخش خصوصی می‌توانند در قالب مسئولیت اجتماعی کتب برجسته و تاثیرگذار را پیش خرید کنند تا ضمن کاهش قیمت مصرف برای خریدار
- می‌توان به دلایل متعددی ناراضی بود و کشور را ترک کرد اما در عین حال از شرایط و پتانسیل موجود در کشورهای توسعه‌یافته برای توانمندسازی جامعه ایران بهره برد. مقصود تأسیس خیریه‌ای جدید یا ارسال کمک هزینه ماهیانه نیست. ضمن احترام به فعالین این حوزه، باید توجه داشت خیریه در حکم مسکن است و آنچه می‌تواند منجر به تغییر پایدار شود، توانمندسازی است. برای نمونه:
- می‌توان با توجه به تعداد قابل توجه متخصصین ایرانی در خارج از کشور، دانشگاهی مجازی راه‌اندازی کرد.
- می‌توان با توجه به تعداد بی‌شمار نیروی انسانی حاذق، چیزی شبیه خان آکادمی^۷ یا School W3^۸ تأسیس کرد.
- می‌توان یک سامانه جمع‌سپاری برای حمایت مالی (اعم از دلاری یا توکنی)، از استارت‌آپ‌های ایرانی راه اندازی کرد.
- می‌توان با استفاده از منابعی چون OpenStax^۹، کتب مرجعی را که رایگان تألیف شده‌اند رایگان ترجمه کرده و در بستر وب یا به صورت نسخه چاپی و با هزینه‌ای اندک، در اختیار فارسی‌زبانان سراسر جهان قرار داد.
- وقتی شاهد آنیم که واسطه‌ها درصد قابل توجهی از درآمد آزادکاران ایرانی را با عناوین مختلف برمی‌دارند، راه‌اندازی سامانه آزادکاری^{۱۰} جهت حمایت از نیروی کار ایرانی و ارزآوری برای کشور، اقدامی عملی در جهت توانمندسازی جامعه محسوب می‌شود.^{۱۱}
- در کشور، بیش از ۲,۵ میلیون واحد خالی و نیمه‌خالی وجود دارد.^{۱۲} چرا نتوانیم از این منابع راکد برای تأسیس شتاب‌دهنده‌های کسب‌وکار استفاده کنیم؟
- پیش‌بینی می‌شود تا پایان سال ۱۴۰۱ بیش از ۴۱ میلیون گیمر ایرانی داشته باشیم.^{۱۳} با این اوصاف چرا نتوانیم مهارت‌های اجتماعی را در قالب یک بازی تحت وب آموزش دهیم؟

۶- نهادهای آموزشی و غیرانتفاعی که برای دانش‌آموزان آموزش‌های ویدئویی تولید و ارائه می‌کنند. جهت کسب اطلاعات بیشتر بنگرید به: www.khanacademy.org

۷- پلتفرمی جهت آموزش تعاملی و رایگان برنامه‌نویسی در سراسر جهان. جهت کسب اطلاعات بیشتر بنگرید به: www.w3schools.com

۸- نهادهای آموزشی در دانشگاه رایس آمریکا که منابع عموماً دانشگاهی را به‌وسیله متخصصین تألیف می‌کنند و به صورت رایگان در اختیار عموم جهان قرار داده است. جهت کسب اطلاعات بیشتر بنگرید به: www.openstax.org

۹- Freelancer

۱۰- تأکید می‌کنم همین مهم نیز می‌تواند با استفاده از رمز ارزها صورت گیرد.

۱۱- وزیر راه و شهرسازی: بیش از ۲.۵ میلیون واحد خالی در کشور داریم/خانه خالی برای سوداگری ساخته می‌شود www.dolat.ir

۱۲- ایران ۲۴ میلیون گیمر دارد www.isna.ir

۱۳- البته هستند متخصصینی که در حوزه‌های چون زبان آموزی، آموزش انواع نرم‌افزار و ... فعالیت می‌کنند با این حال آشکار است که این مهم می‌تواند به حوزه‌های دیگر چون تاریخ، کارآفرینی، پزشکی و ... هم گسترش یابد.



نهایی، حق الزحمه ناشر و نویسنده محفوظ بماند.
• راه اندازی یک شبکه تلویزیونی که در آن به آموزش راه اندازی کسب و کار، بازاریابی، حقوق تجارت و ... پرداخته شود، دور از دسترس نیست.

شایان توجه است که منظور نویسنده نادیده گرفتن فعالیت‌های صورت گرفته از سوی هموطنان در خارج از کشور نیست بلکه هدف توجه به این نکته است که با وجود توانمندی‌ها و بستر موجود، امکان نقش آفرینی بیشتری از سوی ایشان فراهم است. به این ترتیب موارد مطرح شده بخش کوچکی از ایده‌هایی است که هم می‌تواند از یکسو برای مهاجرین متخصص ما محل درآمدزایی باشد و هم از سوی دیگر منجر به توانمندسازی جامعه ایران در داخل یا خارج گردد.



منبع تصویر: جشن دانش‌آموختگی فارغ‌التحصیلان دانشگاه صنعتی شریف www.tasnimnews.com



مفاهیم کارآفرینی و توسعه هر چند به گونه‌های متفاوتی تعریف و تنظیم شده‌اند، ولی ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. توسعه کارآفرینی در همه ابعاد شخصی، سازمانی و اجتماعی آن حتماً در مسیر توسعه جامعه تعریف می‌شود. ولی اگر این مسیر در حوزه رفع فقر نباشد یا نابرابری‌های درآمدی و اجتماعی را گسترش دهد یا پایداری و پاکیزگی محیط‌زیست را تهدید کند، دیگر نمی‌توان این هم راستایی را مشاهده کرد یا همنوایی و سازگاری را پذیرفت.



کارآفرینی و توسعه

درباره رابطه بین کارآفرینی و توسعه یافتگی

نویسنده: دکتر سهراب دل انگیزان

دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه رازی

مفهوم کارآفرینی و توسعه ساده و بدیهی به نظر می‌رسد. زیرا تصور می‌شود کارآفرینی و توسعه آن، به معنی توسعه کسب‌وکارها و در نتیجه توسعه محصولات و خدمات قابل عرضه در جامعه و نتیجه نهایی آن، رفاه بیشتر است. در بسیاری از حوزه‌های تحلیلی، رفاه بیشتر را نشانه توسعه می‌دانند و هر جامعه توسعه‌یافته‌ای را جامعه‌ای با کسب‌وکارهای بیشتر، پررونق‌تر و مدرن‌تر و لذا با رفاه بیشتر و توسعه‌یافته‌تر تصور می‌کنند. هرچند این موضوع صحیح است ولی فقط وجود کسب‌وکارهای مدرن با رونق و رفاه بیشتر نشانه توسعه نیست، بلکه توسعه در مرتبه نخست مفهومی بسیط و گسترده‌تر دارد و در مرتبه دوم، موضوع کارآفرینی مفهوم و موضوعی فراتر از نمایی است که از سمت کسب‌وکارها مشاهده می‌شود. لذا لازم است تا گستره مفهومی این دو حوزه بهتر معرفی گردد و ارتباط متقابل این دو حوزه و تعامل و همسویی یا احتمالاً ناهمسویی آنها تبیین شود.

کارآفرینی چیست؟

کارآفرینی را می‌توان در شکل‌گیری هر کسب و کاری فهمید. جامعه، کسی را کارآفرین می‌نامد که کسب و کاری را از ابتدا طراحی، راه‌اندازی و اداره کند. با توجه به تنوع بسیار بالای کسب‌وکارها در اندازه، پیچیدگی و سطح تکنولوژی، حوزه فعالیت، حوزه‌های مداخله، تخصص‌های مورد نیاز، روش‌های متنوع تأمین مالی، منفعت برندگان، مشارکت کنندگان و افراد و سازمان‌های مختلف مرتبط با موضوع کارآفرینی، می‌توان این مفهوم را مفهومی آسان ولی پیچیده معرفی کرد. آسان برای آن‌که همه فکر می‌کنند آن را می‌فهمند و پیچیده، به علت اینکه ابعاد و اجزای گسترده، درهم‌تنیده و در بسیاری مواقع با منافع ناهمسو را پوشش می‌دهد؛ یا نحله‌های فکری، اعتقادی و فلسفی گوناگون در جوامع مختلف، با رویکردهای متفاوتی وارد این موضوع شده و با آن مواجه می‌شوند.

ترکیب هوشمندانه ایده، افراد، ابزارها، سرمایه، قانون، ریسک‌های آشکار و پنهان و موقعیت‌های مکانی و زمانی در جامعه انسانی به نحوی که خروجی آن تقاضامحور و قیمت‌پذیر باشد، نوعی از کارآفرینی را پوشش می‌دهد. این کارآفرینی می‌تواند شخصی یا سازمانی باشد و البته که می‌تواند محصولاتی مبتنی بر بازار یا فرایندهای غیر بازار محور، تولید و عرضه کند. کارآفرینی سازمانی، کارآفرینی اجتماعی و کارآفرینی اقتصادی اصطلاحات و عباراتی هستند که محققین و دانشمندان حوزه کارآفرینی تاکنون در این عرصه خلق کرده‌اند و مورد بحث قرار داده‌اند. هرگاه نتایج این ترکیب هوشمندانه محصولی قابل قیمت‌گذاری و بازارپذیر را در جامعه رقم زد، کارآفرینی شخصی یا سازمانی بازار محور شکل گرفته است و هرگاه محصول و ارزش خلق‌شده، فرایند یا ظرفیتی ارزشمند ولی غیرقابل قیمت‌گذاری و ناتوان از عرضه در بازار را پوشش داد، می‌توان نوعی کارآفرینی اجتماعی یا توسعه‌ای را

برای آن متصور شد. باید دقت کرد که همه انواع کارآفرینی چه محصول بازارمحور تولید کنند و چه محصول غیر بازارمحور، در محدوده توسعه تعریف می‌شوند. برخی از انواع ترکیب هوشمندانه کارآفرینانه که در بالا از آن یاد شد، محصولات و فرایندهایی تسهیل‌کننده، شتاب‌دهنده، حمایت‌کننده یا توسعه‌دهنده را تشکیل می‌دهند که نتیجه آن فرایندها یا سازمان‌ها، توسعه بیشتر و امکان‌پذیری بالاتری برای هویت بخشی و توسعه انواع کارآفرینی‌های بازار محور خواهد بود. اینجاست که کارآفرینی سازمانی یا اجتماعی خاصی شکل می‌گیرد و زیرساخت و بنیاد توسعه کارآفرینی، بازار محور خواهد بود. ایده‌پردازی، معماری سازمانی، طراحی و راه‌اندازی سازمان‌هایی چون مراکز نوآوری، خانه‌های خلاق، شتاب‌دهنده‌ها، مراکز رشد، کارخانه‌های نوآوری و پارک‌های علم و فناوری را می‌توان در این راستا برشمرد. توسعه برنامه‌های حمایتی توسعه مالی در حوزه ایده‌پردازی و طراحی و راه‌اندازی صندوق‌های حمایت مالی و پشتیبان ریسک کسب‌وکارها نیز همه از این گروه فعالیت‌ها هستند. قابل‌ذکر است که برخی از این سازمان‌ها اصولاً نمی‌توانند ترازنامه حسابداری مبتنی بر منفعت و سودآوری یا حتی هزینه - فایده ساده داشته باشند و لازم است که از بودجه عمومی کشور تأمین مالی شوند؛ ولی با توجه به نقش اساسی این سازمان‌ها در توسعه کارآفرینی، وجود آن‌ها لازم و اساسی است. لذا افرادی که این سازمان‌ها یا فرایندها را ایده‌پردازی، طراحی و راه‌اندازی می‌کنند و توسعه می‌دهند، در زمره کارآفرینان جای می‌گیرند و این حوزه‌ها جزئی از مفهوم گسترده کارآفرینی هستند.

توسعه چیست؟

توسعه مفهومی فراگیر و مبتنی بر رشد و کارآمدی در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، علمی، امنیتی و بین‌المللی است. توسعه را در بیشتر مواقع هم‌راستا با مدرنیته تعریف می‌کنند، این در حالی است که مدرنیته شامل حوزه‌های تجدد و تجدید ساختار اقتصاد، تکنولوژی، دموکراسی، شفافیت، بازار و رقابت‌پذیری بالاست و اگر همزمان با رفع فقر و برابری بیشتر، فرصت‌های ارتقا، گسترش مشارکت‌پذیری و اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی بیشتر، قانون‌پذیری و همراهی و همکاری بالاتر اجتماعی در کنار پایداری بالاتر محیط‌زیست صورت بگیرد، عملاً توسعه اتفاق افتاده است. لذا توسعه نیز مفهومی پیچیده، چندوجهی و با ابعاد و اجزای متنوع و حتی ناهمسو است و هنر انسان‌های توانمند در طول تاریخ اداره دولت‌ها و حاکمیت‌ها این بوده است که این ناهمسودی و ناهمسویی را به همسویی و همسودی فعالان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تبدیل کرده‌اند. لذا مفهوم توسعه را به صورت نتایج ملموس و قابل دستیابی، تعریف کرده و تحقق داده‌اند.

کار آفرینی و توسعه

مفاهیم کارآفرینی و توسعه هرچند به گونه‌های متفاوتی تعریف و تنظیم شده‌اند، ولی ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. توسعه کارآفرینی در همه ابعاد شخصی، سازمانی و اجتماعی آن حتماً در مسیر توسعه جامعه تعریف می‌شود. ولی اگر این مسیر در حوزه رفع فقر نباشد یا نابرابری‌های درآمدی و اجتماعی را گسترش دهد یا پایداری و پاکیزگی محیط‌زیست را تهدید کند، دیگر نمی‌توان این هم‌راستایی را مشاهده کرد یا هم‌نواپی و سازگاری را پذیرفت. اینجاست که موضوع گروه‌های همسود و منفعت‌برنده از این حوزه‌ها را باید به‌دقت

شناسایی کرد، نقشه منفعت‌بری و شایستگی‌های هر حوزه را ترسیم کرد و با هوشمندی نسبت به طراحی حوزه‌هایی همسو، همسود، سازگار و دارای منافع مشترک در این دو حوزه اقدام کرد. این شناسایی، طراحی و اقدام، کار دولت‌هاست. دولت‌ها مکلف هستند که هم‌زیرساخت‌ها و تسهیل‌کننده‌های سخت و نرم حوزه کارآفرینی را تقویت نموده و توسعه دهند و هم‌زیرساخت‌ها و تسهیل‌کننده‌های توسعه را. لذا دولت‌ها وظیفه اساسی خود را باید در مسیری طراحی کنند و توسعه دهند که این دو مفهوم را به صورتی سازگار و کمک‌کننده همدیگر و تقویت‌کننده با منافع مشترک و همسودر آن‌ها جلو ببرند. عملکرد دولت‌ها در همین حوزه می‌تواند بسیار مختلف و با نتایج بسیار متنوعی باشد که تاریخ و جغرافیای کنونی جهان، آلبومی از این رفتار دولت‌ها را به نمایش گذاشته است.

- دولت‌های توسعه‌گرای کارآفرین محور: دولت‌هایی که مسیر توسعه را مقدم بر کارآفرینی تعریف و به سمت هر دو حرکت می‌کنند (بیشتر اروپائیان).
- دولت‌های کارآفرین محور توسعه‌گرا: دولت‌هایی که رشد ثروت و درآمد بخش خصوصی را مقدم می‌شمارند ولی رفتار کارآفرینان را در راستای همسویی و تقویت بنیان‌های توسعه هدایت و محدود می‌کنند (مانند دولت‌های آمریکا و کره جنوبی).
- دولت‌های توسعه‌گرای ضد کارآفرینی: دولت‌های سوسیالیست و کمونیست (چین زمان مائو و شوروی سابق).
- دولت‌های کارآفرین محور بی‌تفاوت در مقابل توسعه: دولت‌هایی که برای دستیابی به رشد اقتصادی بالا و رسیدن به وضعیت ثروت و درآمد و قدرت حاصل از آن در حد قدرت‌های بزرگ اقدام و به زیرساخت‌های توسعه، کمتر توجه کرده‌اند (برخی دولت‌ها در آمریکای لاتین و آفریقا).



نیروی انسانی متخصص و متعهد محور توسعه پایدار
منبع تصویر: جشن فارغ التحصیلی دانشجویان دانشگاه تهران

www.tasnimnews.com

• دولت‌های ضد کارآفرینی و ضد توسعه: دولت‌هایی که از قدرت خود در راستای توزیع رانت بین گروه‌های همسود و همسو با خود اقدام کرده و در مسیر غارت منابع و فرصت‌ها، بخش قابل توجهی از منابع محیط زیستی را نابود می‌کنند، پایداری توسعه و محیط را به شدت پائین می‌آورند و همه فرصت‌ها و منابع زیست‌محیطی را هدر می‌دهند (برخی دولت‌ها در خاورمیانه).

نکته: بزرگ‌ترین ظرفیت شکل‌گیری توسعه و کارآفرینی، داشتن انسان‌ها و منابع انسانی توسعه یافته، مسئولیت‌پذیر، مشارکت‌کننده، قابل اعتماد، دارای مهارت، انگیزه و اراده برای کارآفرینی و متکی به خود است. این منابع انسانی که محور توسعه، رشد اقتصادی و توسعه همه‌جانبه پایدار و پاک قرار می‌گیرند، در نظام‌ها و اکوسیستمی از نهادهای پاکیزه و کارآمد تربیت می‌یابند.

جمع‌بندی

و پیشرفت بین همه طبقات اجتماعی زمینه‌های رفع فقر و کاهش نابرابری را رقم می‌زنند. نهادهای توسعه‌یافته در همراهی با نقش‌پذیری و ظرفیت رهبران محلی و ملی توسعه‌گرای کارآفرین دوست، به‌منظور توسعه کارآفرینی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی بکار گرفته می‌شوند و ترکیبی هوشمندانه با ابعاد و اجزایی پیچیده ولی سازگار از توسعه و کارآفرینی را با هم رقم می‌زنند.

با این توضیح و دسته‌بندی مشخص می‌گردد که دولت‌ها به‌عنوان متولیان اصلی جوامع، نقشی بسیار اساسی در حوزه هم‌راستایی توسعه و کارآفرینی و محور قرار دادن هریک به‌منظور تقویت دیگری دارند. به‌عنوان مثال دولت‌های توسعه‌گرای کارآفرینی محور، همواره همه امور زیرساختی جامعه را در راستای توسعه علمی، سلامت، مهارت، توانمندی و بالندگی و سرزندگی جامعه تعریف کرده و از این مسیر نشاط مناسب را برای توسعه کارآفرینی به وجود می‌آورند. در همین راستا دانشگاه‌ها و مدارس مسیری را برای آموزش و تربیت تعریف می‌کنند که از کارآفرینی می‌گذرد. مقررات و نهادهای تسهیل‌کننده فعالیت‌های اقتصادی و کارآفرینانه نیز در مسیر پایداری محیط زیست تعریف شده و با توزیع برابرتر فرصت‌های



دکتر غلامرضا حداد
استادیار اقتصاد سیاسی و سیاستگذاری دانشگاه علامه طباطبائی

جامعه ایران جامعه‌ای در حال گذار است؛ جامعه‌ای که نظام ارزشی پیشینش در حال نابودی و الگوهای ارزشی جایگزینش در حال شکل‌گیری است. موقعیتی که در آن کهنه در حال دود شدن و به هوا رفتن و نو در حال «شدن» است؛ در این وضعیت چگونگی «شدن» بسیار مهم است. در این میان به گمان من، نقش نخبگان یا مرکز اجتماعی بسیار مهم است. برای توسعه نیازی نیست که همه آحاد جامعه به دانشمندان و متفکران توسعه تبدیل شوند، بلکه کافی است قواعد و هنجارهایی که به نظام معنایی آنها شکل می‌دهد ضد توسعه نباشد تا آنها در پذیرش نقش‌های اجتماعی که به توسعه شکل می‌دهند مقاومت نداشته و همراه باشند.

حال نابودی و الگوهای ارزشی جایگزینش در حال شکل‌گیری است. موقعیتی که در آن کهنه در حال دود شدن و به هوا رفتن و نو در حال «شدن» است؛ در این وضعیت چگونگی «شدن» بسیار مهم است. در این میان به گمان من، نقش نخبگان یا مرکز اجتماعی بسیار مهم است. برای توسعه نیازی نیست که همه آحاد جامعه به دانشمندان و متفکران توسعه تبدیل شوند، بلکه کافی است قواعد و هنجارهایی که به نظام معنایی آنها شکل می‌دهد ضد توسعه نباشد تا آنها در پذیرش نقش‌های اجتماعی که به توسعه شکل می‌دهند مقاومت نداشته و همراه باشند.



کارآفرینی پلی به سوی توسعه؟

درباره چیستی توسعه و نقش دانشگاهیان در دستیابی به آن

در گفتگو با دکتر غلامرضا حداد

استادیاراقتصاد سیاسی و سیاستگذاری دانشگاه علامه طباطبایی



مصاحبه‌کننده: یلدا دنیایی مبرز

از صدر مشروطیت تا کنون توسعه ایران دغدغه اکثریت ایرانیان بوده است. تلاش پدران و مادران ما گرچه شایسته تقدیر است اما بی‌تردید بی‌عیب نبوده است. شاید یکی از نواقص، اختلاف نظر بر روی چیستی و ضرورت توسعه باشد و در گام بعد مسئولیت دستیابی به آن. با علم به این موارد، با جناب دکتر غلامرضا حداد، استادیار اقتصاد سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی گفتگویی کردیم که آن را در ادامه می‌خوانید.

در ابتدای کتاب «ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی» به این نکته اشاره شده است که در سال‌های ابتدایی انقلاب، واژه توسعه به نوعی بار سیاسی داشت و حتی می‌توانست هزینه هم داشته باشد. به همین جهت و برای جلوگیری از متهم شدن به غرب‌زدگی و تعلق به امپریالیسم، واژه پیشرفت جایگزین شد. جدا از اینکه «Development» را توسعه یا پیشرفت ترجمه کنیم، بفرمایید «توسعه» به چه معناست؟

کاربرد «پیشرفت» به جای توسعه البته امری متأخر است و کمابیش از اواخر دهه هشتاد مطرح شده است و نه ابتدای انقلاب؛ اگرچه به نوعی بازتاب جدال‌های دراز دامنی میان جریان‌های سیاسی داخلی است.

«توسعه» مفهومی است که به جهان پس از جنگ جهانی دوم یا همان دوران «پسااستعماری» تعلق دارد. پایان جنگ دوم با تولد دولت‌های نوظهوری همراه بود که تا پیش از آن مستعمرات دولت‌های بزرگ غربی بودند و عمدتاً بین دو جنگ، در قالب نظام قیمومیت از سوی دولت‌های بزرگ، نمایندگی سیاسی می‌شدند؛ یا به عبارت دیگر فاقد شخصیت حقوقی مستقل در نظام بین‌الملل بودند. این دولت‌های نوظهور اگرچه به واسطه شناسایی بین‌المللی واجد حق حاکمیت برابر با سایر دولت‌ها بودند اما این برابری صرفاً برابری حقوقی بود و نه برابری واقعی. آن‌ها در تمامی ابعاد از انسجام اجتماعی گرفته تا ظرفیت‌ها و زیرساخت‌های تولید اقتصادی، کیفیت زندگی و رفاه عمومی، ساخت قدرت سیاسی و سطح قدرت ملی با دولت‌های متقدم صنعتی قابل مقایسه نبودند. «توسعه» مفهومی بود که برای توضیح این نابرابری، تبیین علل آن و نیز سازوکارهایی برای کاهش آن خلق شد. البته باید یک نکته را داخل پراکنش یادآور شوم که توسعه‌نیافتگی مختص دولت‌های نوظهور پسا جنگ نیست و برخی از دولت‌های متقدم از جمله ایران خودمان را نیز شامل می‌شود. «توسعه» ناظر بر ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی «وضعیتی» بود که دولت‌های صنعتی و پیشرفته در آن قرار داشتند و دیگران باید آن وضعیت را الگو و هدف خود قرار می‌دادند. از یک‌سو رهبران سیاسی دولت‌های توسعه‌نیافته، ناگزیر بودند که برابری حقوقی ناشی از اعطای حاکمیت ملی را به یک برابری واقعی در قدرت ملی بدل کنند. از دیگر سو، گسترش ارتباطات و حمل و نقل، امکانی برای مقایسه اجتماعی مردمان در این جوامع با استانداردهای کیفیت زندگی در جوامع پیشرفته را فراهم آورده بود. آن‌ها رفاه، میزان مصرف و آزادی‌های سیاسی و فرهنگی شهروندان کشورهای پیشرفته را می‌دیدند و خود را سزاوار آن زندگی می‌دانستند نه وضعیت کمابیش رقت‌انگیزی که در آن قرار داشتند. متأثر از گسترش ارتباطات و آشنایی با جهان مدرن، ساختارهای سنتی یعنی مجموعه قواعد و هنجارهای پیشامدرنی که همواره نابرابری‌های اجتماعی

را توجیه می‌کردند نیز در این جوامع بی‌اعتبار شده بودند. در نتیجه نیاز به افزایش سطح استانداردهای زندگی به مطالبه‌ای سیاسی بدل شد و دولت را به‌عنوان متولی امر عمومی نشانه گرفت. این مطالبه سیاسی یک کارویژه به وظایف دولت‌های توسعه‌نیافته اضافه می‌کرد؛ کارویژه «توسعه‌گرایی». دولت‌هایی ضعیف و کمابیش ناقص متولد شده، حال می‌بایست تعهداتی فراتر از دولت‌های متعارف را نیز بپذیرند؛ یعنی پروسه‌ای را که جوامع پیشرفته در قالب فرایندی چندقرنی طی کرده‌اند، در قالب پروژه‌های برنامه‌ریزی شده و در کوتاه‌ترین زمان ممکن مدیریت کنند.

به داوری من عمده رویکردهای ضدتوسعه‌ای که در جوامع در حال توسعه شکل گرفت از رویکردهای چپ گرایانه‌ای مثل مکتب وابستگی گرفته تا رویکردهای بنیادگرایانه‌ای مثل جریان اصول‌گرایی در ایران پس از انقلاب، به نوعی ریشه در ناتوانی کارگزار دولتی در پذیرش چنین تعهدی دارد؛ وقتی برای انجام تعهدی، ضعیف و ناتوان هستیم راحت‌ترین کار این است که از اساس آن را بی‌اعتبار کنیم یا اینکه امکان‌ناپذیری‌اش را به گردن دشمنان بیاندازیم؛ مثلاً در مکتب وابستگی، باوری بنیادین شکل گرفت مبنی بر اینکه توسعه مرکز و توسعه نیافتگی پیرامون، دو روی یک سکه هستند چون مرکز به قیمت استثمار پیرامون به توسعه دست یافته است و مادامی که این رابطه ساختاری میان مرکز و پیرامون برقرار است توسعه خیالی باطل است. برگردیم به بحث؛ به موازات شکل‌گیری مطالبه توسعه در جوامع جنوب، اقتضات سیاست بین‌الملل نیز برای توسعه پیامدهایی داشت. گسترش بلوک شرق تهدیدی آشکار برای لیبرال دموکراسی‌های غربی به رهبری آمریکا به دنبال داشت و آمریکا که با پذیرش مسئولیت هژمونیک در هارتلند لاکه، هزینه‌های امنیتی بلوک غرب را پذیرفته بود استراتژی سد نفوذ را در پیش گرفت. در این میان جوامع پیرامونی به دلیل گستردگی فقر، ضعف در زیرساخت‌های تولید اقتصادی و ساختارهای اجتماعی نابرابر، ظرفیت بالایی در پذیرش کمونیسم داشتند و این تهدیدی جدی برای امنیت

دولت‌های غربی بود. از این رو، کمک به توسعه جوامع جنوب به هدف کاهش ظرفیت‌های گرایش به کمونیسم در دستور کار دولت‌های غربی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا قرار گرفت. مکتب مدرنیزاسیون محصول این دستور کار سیاسی بود که با جستجوی راهکارهای نیل به توسعه جوامع جنوب را به یک کارویژه دانشگاهی با حمایت دولتی بدل کرد که ادبیات قابل توجهی نیز ذیل آن تولید شد و حداقل برای یکی دو دهه مبنایی برای سیاست‌گذاری‌های توسعه در جوامع جنوب بود. در کنار آن منطبق بر اهداف منشور ملل متحد، نهادهایی ذیل سازمان ملل برای کمک به توسعه جوامع جنوب شکل گرفت که مشخصاً ذیل برنامه عمران ملل متحد (UNDP)^۱ فعالیت می‌کردند. این روندی از رویدادهای واقعی بود که بر شکل دادن مفهوم «توسعه» تأثیرگذار بود.

اما چیستی و تعریف «توسعه»؟ در خصوص تعریف «توسعه» نیز مانند بسیاری از مفاهیم حوزه علوم انسانی و اجتماعی اجماع نظر چندانی وجود ندارد و به قولی، «توسعه» در مقابل تعریف شدن مقاومت کرده است؛ اما منطبق بر تعاریفی که دستور کار مراجع رسمی را تعیین کرده‌اند، این مفهوم در طول زمان دچار تحول بوده است. چه‌بسا در گام‌های نخست «توسعه» مترادف با رشد اقتصادی تصور شد؛ چراکه اقتصاد مهم‌ترین ضعف جوامع توسعه‌نیافته بود. مادامی که جامعه‌ای نتواند از مرحله خیز اقتصادی و نیل به انباشت سرمایه عبور کند امکانی برای ارتقای سطح استانداردهای زندگی و افزایش مصرف و رفاه در کار نخواهد بود؛ از این منظر میزان توسعه‌یافتگی را می‌توانستید با میزان تولید ناخالص داخلی و رشد اقتصادی که با معیار دلار وزن می‌شد، محاسبه کنید؛ اما در ادامه مشخص شد بدون وجود زیرساخت‌ها و سازوکارهایی که به تولید صنعتی شکل می‌دهند نمی‌توان به رشد اقتصادی پایداری دست یافت و آن نیازمند تغییرات ساختاری عمیق در شیوه تولید جوامع جنوب و نیز تغییرات در کیفیت نیروی انسانی و سطح دانش فنی آن بود. آنجا بود که میزان توسعه‌یافتگی مترادف با میزان صنعتی‌شدن در نظر گرفته شد. تجربیات بعدی نشان داد که لزوماً رشد

اقتصادی و صنعتی به توسعه‌یافتگی یعنی وضعیتی که کشورهای توسعه‌یافته در آن قرار دارند منجر نمی‌شود زیرا نابرابری‌های ساختاری مانعی بر سر راه افزایش سطح استانداردهای زندگی است. چه‌بسا جامعه‌ای با رشد اقتصادی بالا و سطح بالایی از دانش صنعتی همچنان درگیر فقر و نابرابری باشد؛ چه‌بسا درآمد سرانه به‌عنوان یک شاخص آماری در جامعه‌ای بالا باشد اما برخی سرها، هزاران برابر از سایر سرها درآمد واقعی داشته باشند؛ منتج از این تجربیات، توجه به ابعاد سیاسی و فرهنگی توسعه اولویت یافت و این مسیری بود که به تعریف توسعه مبتنی بر شاخص‌های انسانی انجامید. توسعه‌ای ملی را که به بهبود وضعیت زندگی آحاد جامعه در ابعاد مختلف نینجامد، نمی‌توان توسعه نامید؛ شاخص توسعه انسانی ملل متحد ناظر بر این چرخش مفهومی بود. در ادامه مسیر توسعه جهانی، بروز بحران‌های زیست‌محیطی نیز انسان را متوجه این واقعیت کرد که جستجوی توسعه‌ای که منجر به نابودی بستر زیست جمعی انسان‌ها شود نقض غرض است؛ زیرا موقت و ناپایدار خواهد بود و حاصل از این تجربه، مفهوم «توسعه پایدار» که متوجه مسئولیت همگانی در حفظ بستر زیست جمعی ما نسبت به آینده و آیندگان بود، شکل گرفت. در مجموع مسیر تحول مفهوم «توسعه»، مسیری از کل‌گرایی به فردگرایی و از کمی‌گرایی به شاخص‌های کیفی بوده است. توسعه فرایندی است که در آن امکان شکوفایی هر چه بیشتر ظرفیت‌های فرد انسانی متحقق می‌شود؛ توسعه ناظر بر یک «حق» بنیادین است، حق فرد انسانی برای داشتن کرامت، داشتن فرصت برای اینکه خودش را متحقق کند و به آنچه شایسته خود می‌داند، بپردازد؛ حقی که مبتنی بر فرصت زیستن است فرصتی که برای هر فرد تنها یک بار اتفاق می‌افتد و با هیچ توجیهی نمی‌توان آن را از وی سلب نمود. یکی از تعابیر متأخر از توسعه در این خصوص که به نظر بسیار زیباست این است که «توسعه یعنی فرصت‌های بیشتر برای انتخاب». یعنی جامعه‌ای توسعه‌یافته‌تر است که مردمانش کمتر مجبور باشند و گزینه‌های بیشتری برای انتخاب پیش رویشان باشد.

برای آحاد جامعه بود اما به ایدئولوژی‌ای بدل شده بود که رنج آن‌ها را توجیه می‌کرد، اما «توسعه» در اصطلاح پیشرفت به کار گرفته شد تا با جهت‌گیری ارزشی، نشان دهد پیشرفتی که به خیر عمومی برای آحاد جامعه منجر نشود بی‌اعتبار است، به عبارت دیگر هر اندازه که «پیشرفت» مفهومی مکانیکی و کل‌گرایانه است «توسعه» در مقابل آن مفهومی انسانی و فردگرایانه محسوب می‌شود. از این منظر «پیشرفت» در مقایسه با «توسعه»، مفهومی متحجر، مهجور و به نوعی بازگشت به عقب محسوب می‌شود.

البته در موضوع اولویت ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در برنامه‌ریزی توسعه نیز مناظراتی در مفهوم سازی وجود داشته است و «توسعه به‌مثابه آزادی» از آمارتیا سن شاید شناخته‌شده‌ترین آن‌ها باشد که اولویت را بر توسعه سیاسی و فرهنگی داده است. باری همان طور که گفتم مفهوم توسعه در جهان پس از جنگ دوم جهانی متولد شد؛ اما آغاز مسیر توسعه را می‌بایست در انقلاب علمی و مدرن جستجو کرد. در ادبیات توسعه، آنچه پیش از جنگ دوم در این مسیر قابل بررسی است، در قالب «سوابق توسعه» برمی‌شمارند. مفاهیمی نظیر «رشد»^۲ و در ادامه «پیشرفت»^۳ از سوابق مفهوم توسعه هستند که در دوره‌هایی به مسیر تحول مدرن انسان معنا داده‌اند. مفهوم «رشد» ریشه در هستی‌شناسی بیولوژیکی انسان مدرن داشت که عمیقاً تفکری داروینیستی از تحولات اجتماعی را باز نمود می‌داد. در مفهوم «پیشرفت» نیز باز نمودی از تلقی کل‌گرایانه و مکانیکی نسبت به تحولات اجتماعی نهفته بود که بسیار از فیزیک و دستاوردهای صنعتی تأثیر گرفته بود، اما «توسعه» مفهومی است که به دوره پس از آن‌ها متعلق است و به مراتب مترقی‌تر. انتخاب و پیشنهاد مفهوم «پیشرفت» به جای توسعه در خلال سال‌های اخیر در ایران به داوری من، ناشی از ناآگاهی سیاست‌گذار ایرانی از ادبیات توسعه و البته باز نمودی از رویکرد ضد توسعه اوست. کاوان و شنتون در کتاب «دکترین‌های توسعه» تصریح می‌کنند که توسعه چه بسا اولین بار در واکنش و به‌عنوان جایگزینی برای مفهوم «پیشرفت» مطرح شده است؛ آنجایی که پیشرفت به‌عنوان هدف، با آلودگی، فساد، ازجاکندگی هویتی، حاشیه‌ای شدن و نابرابری در یک جامعه صنعتی همراه شد که نابودی و تضییع حقوق فرد انسانی را موجه و مشروع می‌کرد. وضعیتی که شبیه به تصویری است که چارلز دیکنز از زندگی در شهرهای بزرگ صنعتی در داستان‌هایش روایت کرده است. کاوان و شنتون معتقدند که «توسعه» به‌عنوان جایگزین پیشرفت مطرح شد، پیشرفتی که پر از آسیب و رنج



منبع تصویر: تمایل به مهاجرت به دانشگاه‌های ترم یک رسیده است! www.khabarfoori.com

با این تفاسیر آیا ما ایرانیان درک درستی از چیستی «توسعه» داریم؟

«ما» ایرانیان یک کلیت همپارچه و یکدست نیستیم بلکه جمعیتی متنوع و متکثر با گرایش‌های هنجاری متفاوتیم. درک ما از توسعه نیز چنین است. جامعه ایران جامعه‌ای در حال گذار است؛ جامعه‌ای که نظام ارزشی پیشینش در حال نابودی و الگوهای ارزشی جایگزینش در حال شکل‌گیری است. موقعیتی که در آن کهنه در حال دود شدن و به هوا رفتن و نو در حال «شدن» است؛ در این وضعیت چگونگی «شدن» بسیار مهم است. در این میان به گمان من، نقش نخبگان یا مرکز اجتماعی بسیار مهم است. برای توسعه نیازی نیست که همه آحاد جامعه به دانشمندان و متفکران توسعه تبدیل شوند، بلکه کافی است قواعد و هنجارهایی که به نظام معنایی آن‌ها شکل می‌دهد ضد توسعه نباشد تا آن‌ها در پذیرش نقش‌هایی اجتماعی که به توسعه شکل می‌دهند مقاومت نداشته و همراه باشند. متأسفانه نخبگانی که هم‌اکنون در بالاترین سطوح سلسله‌مراتب توزیع منابع اجتماعی قرار دارند یعنی همان‌هایی که سیاست‌گذاری می‌کنند و خط‌مشی کلان اجتماعی را تعریف می‌کنند، ضد توسعه هستند؛ یعنی نقش و منزلتی که در اختیار دارند و به‌واسطه آن منابعی که در انحصار گرفته‌اند توسعه ایران به مخاطره می‌افتد پس طبیعی است که در مقابل توسعه مقاومت کنند. این مقاومت را گاه با دست‌کاری در مفهوم و چیستی «توسعه» دنبال می‌کنند مثلاً در اضافه کردن پسوندهایی به توسعه و گاه با طرد و انکار توسعه به‌عنوان ارزش‌هایی متعلق به غیر یا حتی توطئه‌ای برنامه‌ریزی شده از سوی دشمنان. آحاد جامعه ایرانی نیز هنوز در تعریف دقیقی از معنی «خود» و نسبتش با «هستی» بلا تکلیف است. توسعه در نخستین گام نیازمند اجماع نظر حداقلی در بنیادی‌ترین اصول، قواعد و هنجارهای اجتماعی است که در فقدان شکل و سازمان‌دهی اجتماعی، نه در دسترس است و نه قابل پیگیری.

موقعیت ایران از منظر «توسعه» کجاست؟

شاخص‌هایی که به‌وسیله نهادهای مختلف بین‌المللی به صورت سالانه ارائه می‌شود نشان از وضعیت نامطلوب ایران در توسعه دارد. برای مثال، در آخرین رتبه‌بندی شاخص‌های رفاه که موسسه لگاتوم برای سال ۲۰۲۱ منتشر کرده است ایران در میان ۱۶۷ کشور دنیا در شاخص کلان رفاه، جایگاه ۱۲۶ را داشته است و طی یک دهه اخیر در این شاخص روند نزولی را تجربه کرده است. متأسفانه ارزیابی وضعیت توسعه‌یافتگی ایران مبتنی بر عمده رویکردها، نامطلوب است؛ یعنی هم مبتنی بر الگوهای اقتدارگرایانه بوروکراتیک که اولویت را بر توسعه اقتصادی و حکومت‌گری خوب می‌دانند و هم مبتنی بر الگوهایی که نمود توسعه‌یافتگی را در آزادی‌های سیاسی و اجتماعی می‌شناسند، وضعیت ما نامطلوب است؛ به عبارت دیگر ما هم در آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و هم در شاخص‌های اقتصادی و حکومت‌گری در ربع پایانی تمامی رتبه‌بندی‌های معتبر قرار داریم. ما در شاخص آزادی‌های فردی در رتبه ۱۶۵، در شاخص حکومت‌گری خوب در رتبه ۱۴۶ و در شاخص کیفیت اقتصاد در رتبه ۱۶۲ و در شاخص محیط‌زیست در رتبه ۱۵۸ قرار داریم. این یعنی توسعه نیافتگی ما چندجانبه است و به شکل هم‌افزاینده‌ای در مسیر توسعه‌نیافتگی قرار داشته‌ایم. اگر وضعیت خودمان را مثلاً با کشورهای حاشیه خلیج فارس مقایسه کنیم می‌بینیم که آن‌ها اگرچه در شاخص‌های آزادی فردی یا مشارکت سیاسی در وضعیت مشابه ما قرار دارند اما در حکومت‌گری، مشخصاً در زیر شاخص‌های حاکمیت قانون و کیفیت قانون‌گذاری یا در شاخص‌های اقتصادی در ربع اول رتبه‌بندی‌های جهانی قرار دارند به عبارت دیگر اگرچه از نظر سیاسی توسعه‌یافته نیستند اما از نظر اقتصادی، سیاست‌گذاری و نیز انسانی در مسیر توسعه رشد قابل توجهی داشته‌اند؛ یا در مقایسه با برخی از کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین می‌بینیم که اگرچه آن‌ها از نظر اقتصادی وضعیت نامطلوبی دارند اما در شاخص‌های توسعه سیاسی از موقعیت قابل دفاعی برخوردارند اما ایران هم در ابعاد سیاسی و هم در ابعاد اقتصادی به شکل هم‌افزاینده‌ای وضعیت قابل پذیرشی ندارد.

موازی با سلسله‌مراتبی از توزیع منابع شکل داده است که به‌طور مداوم در جدال با یکدیگر هستند و رسیدن به وحدت سیاسی مثلاً در موضوع توسعه را ناممکن می‌کنند؛ بنابراین شما می‌بینید که هم‌زمان نمودهایی از دو رویکرد متعارض در برنامه‌ریزی یعنی توسعه صادرات و جایگزینی واردات در درون نظم اقتصاد سیاسی ما در حال پیگیری است. این بنیادهای متعارض باعث شده است که رابطه میان نهادهای اصلی در اقتصاد سیاسی مدرن یعنی دولت، بازار و جامعه مدنی دچار بلاتکلیفی و ابهام شود. وقتی به این بلاتکلیفی، رانتی بودن وجهت دولت نیز اضافه شود دیگر حتی بازاندیشی و تغییر نیز بسیار دور از دسترس می‌نماید؛ چراکه منابع رانت به کارگزار سیاسی این امکان را می‌دهد که تبعات انحرافش را از عقلانیت، با هزینه کردن درآمدهای منابع رانت جبران نماید و هیچ‌گاه در بن‌بستی عملی قرار نگیرد. برنامه‌ریزی توسعه نیازمند وحدت و اجماع نخبگان در مورد کلیات و محورهای اساسی در اقتصاد سیاسی است اما ساختار دوگانه و متعارضی که به سلسله‌مراتبی رقیب از توزیع منابع شکل داده است چنین اجماعی را در عمل ناممکن کرده است. آنانی که در این سلسله‌مراتب در جایگاه‌های فرادست قرار گرفته‌اند و دسترسی‌شان به منابع منزلتی و مادی درگرو حفظ چنین ساختاری است در مقابل هرگونه تغییر قواعد و هنجارها مقاومتی عملی پیشه کرده‌اند.



۷۰ درصد مردم ایران زیر خط فقر نسبی هستند. منبع تصویر www.fararu.com

مهم‌ترین یا کلیدی‌ترین علت توسعه‌نیافتگی ما را چه می‌دانید؟

من ابرمسئله یا علت‌العلل توسعه‌نیافتگی ایران را بلاتکلیفی در مبانی فلسفی و نظری می‌دانم که به ساختارهای بنیادین هستی اجتماعی ما شکل داده است. ما در پاسخ‌های بنیادین به «چیستی» انسان و رابطه‌اش با «هستی» و مشخصاً رابطه‌اش با سیاست و نهاد دولت دچار تناقض‌های اساسی هستیم که ریشه در تعارضات دوران گذار دارد. ما هنوز نتوانسته‌ایم نظام ارزش‌هایی که زیست جهان مدرن ایرانی را برمی‌سازند به‌طور کامل جایگزین نظام ارزش‌های جهان سنتی کنیم و هم‌زمان ترکیبی از مؤلفه‌های این دو هستی متعارض را در خود داریم. نظم اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی تجلی این ساختار معنایی پارادوکسیکال است. از یک‌سو اسلامی است یعنی تلقی اندامواره از نهاد دولت دارد؛ یعنی دولت را کلیتی مفروض می‌گیرد که متولی امر تعالی و رستگاری جمعی است و در آن آحاد جامعه می‌بایست در خدمت تحقق اهداف و آرمان‌های دولت باشند. از دیگر سو، جمهوری است یعنی تلقی ابزاری از نهاد دولت دارد که باید در خدمت آحاد جامعه برای تولید کالای عمومی و خدمات مبتنی بر مطالبات و نیازهای فردی باشد. این دو بنیاد متعارض به دو ساختار

1945 2019



منبع تصویر: www.re.photos Berlin - Reichstag 2012/1945



در پایان جنگ جهانی دوم آلمان به اشغال چهار کشور فرانسه، انگلیس، آمریکا و شوروی درآمده بود. آلمان به عنوان سرزمین و نه کشور، مدت‌ها تحت مدیریت قوای بیگانه بود. صنایع سنگینش منحل یا مصادره شده بود. اختراعات آلمانی‌ها به نام اشغالگران ثبت می‌شد! در نهایت هم به دو نیمه غربی و شرقی تقسیم شد و آلمان غربی (تحت نظر شدید بلوک غرب به رهبری آمریکا) و آلمان شرقی (بخشی از بلوک شرق به رهبری شوروی) نام‌گذاری شد. آلمان حق داشتن ارتش نداشت و فقط می‌توانست پلیس داخلی و نهایتاً مرزی داشته باشد! با این حال ققنوس‌وار از خاکستر خود برخاست. راز توسعه ممالکی چون آلمان در چیست؟



گذر از تنگنا

درباره گذار به توسعه با نگاهی به تجربه ژاپن و آلمان

نویسنده: معصومه اشتیاقی

دکترای جامعه‌شناسی و پژوهشگر

دل‌مشغولی‌ها درباره دگرگونی ساختاری و رشد، باعث شد تا به بررسی مجدد معنای «توسعه» پرداخته شود. درباره چگونگی توسعه با توجه به تاریخ و بستر اجتماعی جوامع، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ اما درباره چیستی توسعه، تقریباً همه صاحب نظران، رشد اقتصادی و درآمد واقعی سرانه کشورها را مبنای توسعه‌یافتگی می‌دانند. مجمع جهانی سازمان ملل در دهه ۱۹۶۰، ایده توسعه‌یافتگی را علاوه بر رشد اقتصادی، شامل ابعاد اجتماعی و فرهنگی نیز دانست. بی‌شک تجربه هر ملت و کشوری برای توسعه با توجه به خاستگاه اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی، متفاوت از سایرین است اما معتقدیم برخی عوامل به‌مثابه پیش‌شرط‌ها و بنیان‌های اساسی در مسیر توسعه نقش بی‌بدیلی دارند و از قدرت تعیین‌کنندگی بالا در صورت‌بندی معادله پیچیده فرایند منتج به توسعه برخوردارند. هدف جستار حاضر، ارائه برخی درس‌آموخته‌هایی از سرنوشت توسعه در دو کشوری است که از خاکستر ویرانی‌ها، ققنوس توسعه را به پرواز درآوردند. معتقدیم درس‌آموخته‌های کشورهایمانند آلمان و ژاپن می‌تواند به برخی از سؤالات ما درباره اینکه در کشورمان برای داشتن توسعه‌ای بالنده، نیازمند چه اصلاحات، تغییرات و ملاحظات است، پاسخی دهد.

آلمان و ژاپن: رویش از خاکستر

آلمان پس از جنگ جهانی دوم به ویرانه‌ای تبدیل شد، بیش از شصت درصد شهرهای آن از بین رفت و مشکل مسکن در کشور بغرنج شد. بازده صنعتی به یک‌سوم کاهش یافت و بازار کالا و خدمات دچار نابسامانی شد؛ ارزش پول ملی هم به‌شدت افت کرد جنگ جهانی دوم باعث از بین رفتن بیست درصد از سرمایه‌های صنعتی بدون در نظر گرفتن صنایع جنگی، ۲۲ تا ۲۵ درصد از سرمایه‌های فردی و ۲۲ درصد از ظرفیت مسکن بدون در نظر گرفتن خرابی راه‌های ارتباطی آلمان، شده بود.^۱

۱- معصومه اشتیاقی از سال ۱۳۹۴ با نگارش کتاب «توسعه نامتوازن در ایران»، به سفارش مرکز بررسی استراتژیک ریاست جمهوری، به بررسی مسئله توسعه در ایران می‌پردازد.

۲- کریمی فرد، حسن، نعمت‌نیا، جاسم، بیگدلی، عاطفه (۱۳۹۵) الگوی توسعه آلمان و دلالت‌های آن بر مدیریت جهادی، تهران، مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران، ص. ۶۱

بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸، سیاستمداران آلمانی با چالش‌های گوناگون برآمده از شرایط نامطلوب اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم روبرو بودند. این وضعیت اقتصادی نامطلوب تا حدودی نتیجه مرگ ده میلیون نفر از جمعیت شاغل کشور بود.^۲ اما چه اتفاقی افتاد که از دل این خاکستر، آلمان امروز، یکی از ده اقتصاد برتر جهان، متولد شد؟

با وضعیتی مشابه، ژاپن بعد از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، بیش از سیزده میلیون بیکار داشت که همین مسئله فقر فراگیری را در کشور ایجاد کرد. قیمت‌های بازار سی تا شصت برابر قیمت رسمی دولت بود. قیمت برنج به ۱۵۰ برابر رسید. در جنگ، بیش از هشت میلیون نفر از نیروی انسانی کشته و بخش قابل توجهی از ثروت و دارایی ملی از بین رفته بود. بنا به آمارها، ۲۵ درصد از دارایی غیرنظامی و ۵/۴۱ درصد از ثروت ملی نابود شده بود.^۳ صنایع و تولید از بین رفته و نیروی انسانی شاغل دچار یاس و ناامیدی ناشی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی در کشورشان شده بودند. اما این کشورها و ملت‌ها چگونه توانستند از سیاه‌چاله‌های سقوط به قدرت‌های برتر اقتصاد جهان مبدل شوند و امروز از آن‌ها، به‌عنوان الگوهای توسعه یاد شود؟ چه تغییرات و اقداماتی مبنای عمل قرار گرفت؟ با چه سازوکارهایی مسیرهای توسعه موفق را بنیان نهادند؟ برای پاسخ به این سؤال‌ها، به بررسی شباهت‌ها در تجربه دو کشور آلمان و ژاپن پرداختیم تا عوامل مهم در تحکیم بنیان‌های گذار به توسعه موفق کشورها و ملت‌ها را نشان دهیم.

تبیین توسعه زیرساخت‌های ظرفیت‌سازی دولت‌ها

توسعه بیش از هر چیزی مرهون نهادسازی است. در رویکرد نهادگرایی، سیاست‌گذاری، تنظیم‌گری و اجرای برنامه‌ها و تصمیمات توسعه بر عهده دولت است. دولت در افق توسعه هر کشور، بازیگری بی‌بدیل است و از همین رو یکی از مهم‌ترین نهادها در تعیین سرنوشت توسعه‌ای هر جامعه‌ای قلمداد می‌شود. بانک جهانی در گزارش ۱۹۹۷، درباره جایگاه دولت در توسعه، معتقد است «نقش دولت در توسعه اقتصادی و اجتماعی نه تنها عامل تأمین‌کننده مستقیم لوازم رشد، بلکه به مثابه یک شریک، عامل شتاب‌دهنده و فراهم‌کننده تسهیلات

مهم نیز است.» پیش‌نیاز اجرای برنامه‌های تعدیل و اصلاح ساختاری با هدف بهبود سازوکار تنظیم بازار و رشد اقتصاد ملی، داشتن دولتی قوی، مستقل و مصمم است. بدون تغییر ساختار دولت، به کار بستن خط‌مشی‌های مختلف در دستگاه دولت فایده‌ای نخواهد داشت. در تجربه آلمان و ژاپن، ساختار دولت در مسیرگذار به توسعه، به سمت ظرفیت‌سازی نهادی سوق داده شد تا بتواند نقش تنظیم‌گری، شراکت و شتاب‌دهندگی توسعه را در اضلاع مختلف اعم از اقتصاد بازار، جامعه مدنی و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و مردمی ایفا کند. با شکل‌گیری بسترهای انسجام و پیوستگی در کالبد جامعه، شرایط برای شکوفایی نیروی خلاق و کارآفرین در مسیر تولید و سازندگی فراهم شد. دولت آلمان و ژاپن با همکاری همه نیروهای اجتماعی جامعه، در پرتو سیاست کلی توسعه‌گرا، توانستند فرایند رشد جامعه را شتاب بخشند. ضمن اینکه دولت‌های توسعه‌خواه، سیاست‌های رفاهی و حمایتی را برای شهروندانشان در نظر گرفته تا جامعه آسیب‌دیده و مأیوس از ویرانی‌ها به ثبات نسبی برسد. سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی شکل گرفته از ادراک پاکدستی حاکمان و کارگزاران در بدنه حکمرانی، فرصت‌های همکاری مشترک میان دولت و شهروندان را بنا نهاد. این حمایت‌های دولت در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی و زیربنایی، فرصت را برای مشارکت فعال عناصر کارآفرین و صاحب ایده در مسیر دست یافتن به ظرفیت‌های توسعه فراهم کرد. بی‌تردید هیچ دولتی بدون جامعه قوی و همکار قادر به دستیابی به تجربه توسعه نخواهد بود.



هیروشیما پس از انفجار اتمی

منبع تصویر: www.atomicarchive.com What Happened

3- Jammeh, Basainey. (2009). The Post-War Economic Miracle in West Germany. Gambia Investment and Export Promotion Agency.Pp-1-12

۴- حقیقی، ایمان (بی‌تا) توسعه اقتصادی ژاپن و عوامل کلیدی آن، راهبرد یاس، سال اول، شماره چهارم، صص. ۳۲۵-۳۴۷.

اصلاح بوروکراسی اداری

قدرت اداری نهادینه، تضمینی است که به واسطه آن یکایک زمامداران را از فروختن مقررات و تصمیمات به بالاترین پیشنهاد بازمی‌دارد و به شکل‌گیری پروژه‌هایی کمک می‌کند که فراتر از پاسخگویی به نیازهای فوری رای دهندگان مقتدر سیاسی است. در ژاپن و در دوره توکوگاوا، اصلاح سازمان‌های اداری کشور از جمله اقدامات زیربنایی در اداره امور کشور بود که به‌وسیله دولت در دستور کار قرار گرفت. انتصاب شایسته و تأکید بر مدیریت کارآمد از جمله اقدامات در اصلاح بوروکراسی اداری ژاپن بود. در تجربه آلمان نیز نخبگان و کارشناسان به‌عنوان مدیران ارشد برای اداره امور انتخاب می‌شدند و تأکید بر اصل شایسته‌سالاری بود. به‌طوری که مهارت آموزی و تخصص در دوره توکوگاوا، امکان رشد سریع صنعتی را برای دوره میجی در ژاپن به ارمغان آورد.

حمایت از صنایع و تولیدات داخلی

یکی از مهم‌ترین عوامل مشترک در تجربه توسعه آلمان و ژاپن در سال‌هایی که برای توسعه‌یافتگی گام برداشتند، حمایت از صنایع و تولیدات داخلی بود. اعمال سیاست‌های تعرفه‌ای به صنایع داخلی کمک کرد تا بتوانند در برابر رقبای خارجی خود دوام بیاورند و فرصت رشد و پیشرفت پیدا کنند. این سیاست اقتصادی دولت در کنار حمایت از مخترعان و محققان در عرصه توسعه فناوری‌های نوین در صنایع، عاملی بود که در یک دوره زمانی، ظرفیت‌های زیرساختی کشور را برای توسعه صنایع تولیدی بالا برد تا بتوانند به‌عنوان رقبای جدی در صنعت جهانی مطرح شوند. برای نمونه دولت ژاپن در طول برنامه‌های اول تا سوم توسعه‌ای با ارائه یارانه به صنایع نوپا، موتور صنایع را به حرکت درآورد. درباره آلمان نیز سیاست‌های دولت به همین منوال بود که توانست فرصت‌های رشد صنایع را با حمایت‌های خود فراهم نماید. در هر دو تجربه، سیاست کلی، فرصت را برای تقویت نیروهای کارآفرین و نوآور در عرصه صنعت و تولید فراهم کرد.

اقتصاد اجتماعی بازار

یکی از مهم‌ترین سیاست‌های کلان این دو دولت توجه به اقتصاد اجتماعی بازار بود. اقتصاد اجتماعی بازار بر قدرت و اراده جمعی برای بازسازی زندگی عمومی شهروندان تأکید داشت. آسایش و امنیت مالی جامعه مبنای اقتصاد در میدان عملی بازار بود. مولر آرماک^۶ در این‌باره می‌گوید «در این شیوه مدیریت اقتصاد بازار، اصل آزادی در بازار با در نظر گرفتن تعادل اجتماعی مبنای عمل است و بر همین مبنای صفت غالب این شیوه مدیریت بازار بر اجتماعی کردن اقتصاد است». گزارش سال ۱۹۸۹ وزارت اقتصاد آلمان، ویژگی اساسی این شیوه مدیریت بازار را رفاه اقتصادی و امنیت اجتماعی آلمان عنوان کرده است. انسان مسئولیت‌پذیر رکن این شیوه اقتصاد بازار است. نکته مهم در داستان توسعه صنایع و رشد سرمایه در بخش کلان اقتصاد کشور این بود که دولت به‌طور همزمان سیاست‌های توزیع عادلانه ثروت و ارتقای استانداردهای عمومی زندگی شهروندان را در جامعه، در دستور کار قرار داد تا جامعه به‌طور همزمان مسیرهای رشد و توسعه را طی نماید.

برنامه‌ریزان اجتماعی خیر خواه

یکی دیگر از عوامل کلیدی که دولت، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به‌عنوان تسهیل‌کننده، توانست برای توسعه‌از آن بهره بگیرد، به‌کارگیری نخبگان و متخصصان در کشور بود. در آلمان و ژاپن، یکی از عوامل که زمینه و بستر تغییرات و تحولات مهم را در هر دو کشور رقم زد، روشنفکران، متخصصان و کارشناسان خیرخواهی بودند که با شناساندن مسیرهای صحیح اصلاحات و تمرکز بر چگونگی تغییر فرآیندها در اداره امور کشور، در حوزه‌های مختلف اعم از صنعت، آموزش، اقتصاد و اجتماع توانستند راهبردهای بنیادی را برای تغییرات مثبت به سمت پیشرفت و توسعه کشورشان رقم بزنند. برنامه‌ریزان خیر خواه همانا نیروی کارآفرین و صاحب ایده‌های نو بودند که با تأکید بر منافع ملی‌شان، مسیرها و راهبردهای متکی بر پایداری توسعه کشورشان را سیاست‌گذاری کردند و در

۵- در دوران اصلاحات، کنترل ژاپن در دست بنیان‌گذاران میراث حکومت توکوگاوا بود که ۲۵۰ سال دوران اصلاحات میجی را در کارنامه‌شان دارند.

۶- مولر آرماک (Alfred Müller-Armack)، اقتصاددان و سیاستمدار آلمانی، نخستین کسی بود که اصطلاح اقتصاد اجتماعی بازار را به کار برد؛ اندیشه‌اش متأثر از اقتصاد نولیبرالیستی بود.

رقابت با قدرت‌های جهانی و با کمک دولت برای توسعه کشورشان، تصمیم‌های کلیدی و اقدامات اثربخش را به پیش بردند.

فرهنگ و اخلاق کار

در بررسی مؤلفه‌ها و عناصر تأثیرگذار بر عبور از ویرانی‌ها و رسیدن به معجزه پیشرفت در هر دو کشور آلمان و ژاپن، متغیر روح و اخلاق جمعی کار، قابل توجه است. این متغیر عامل محوری هویت‌بخش جمعی جامعه به سمت خیزش پیشرفت و توسعه ملی است. اخلاق کار سخت و تعهد جمعی به تلاش برای بازسازی جامعه ویران‌شده از خصایص فرهنگ عمومی در هر دو کشور بود. در بین شهروندان ژاپنی و آلمانی کار و تلاش جزئی از اخلاق جمعی‌شان بود. بدین نحو که خود را ملزم به تلاش برای ساختن و موفقیت کشورشان می‌دانستند. شکل‌گیری و تقویت این روح جمعی برآمده از اعتماد در جامعه‌ای با این باور بود که بدون حمایت و همکاری با هم قادر به گذار از فروپاشی و اضمحلال کشورشان به سمت روشنایی و امید نخواهند بود.



منبع تصویر: www.deutschlandfunk.de Die Geburtsstunde der „Trümmerfrauen“



سرمایه‌گذاری در افزایش بهره‌وری کار

ارتقای بهره‌وری نیروی انسانی یکی از ظرفیت‌های بنیادی است که می‌تواند به دولت‌ها در هموار کردن مسیرهای موفق توسعه یاری رساند. توجه و تمرکز بر بهبود بهره‌وری نیروی انسانی در همه بخش‌ها یکی از اقداماتی است که هم در تجربه توسعه‌یافتگی ژاپن بر روی آن تمرکز شده بود و هم مورد توجه دولت آلمان بود. در هر دو کشور، شاهد آن بودیم که در دوره رکود اقتصادی و بیکاری نیروی انسانی، برای مدیریت منابع انسانی، اقدامات به سمت سرمایه‌گذاری در بخش آموزش نیروی انسانی سوق داده شد. اعزام کارکنان و کارگران برای مهارت آموزی به کشورهای پیشرفته دنیا از برنامه‌هایی بود که در مقطعی از زمان، هر دو کشور برای یادگیری فناوری‌های نوین تولید دنیا و اجرای آن در کشورشان با کمترین هزینه در پیش گرفته بودند.

سیاست همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی

از دیگر مؤلفه‌های تأثیرگذار در مسیر توسعه‌یافتگی این دو کشور می‌توان به سیاست‌های همکاری جهانی اشاره کرد. از اقداماتی که هم در سیاست اقتصادی آلمان و هم ژاپن به عنوان راهبردی برای تقویت بازار به کار گرفته شد، قبول فرصت‌های همکاری با سازمان‌های جهانی مانند سازمان همکاری اقتصادی و توسعه اروپا (O.E.C.D)⁷، اتحادیه پرداخت‌های اروپایی (EPU)⁸ و آمریکا بود. این همکاری‌ها زمینه را برای تبادلات اقتصادی گسترش داد و بخشی از شکاف‌ها ناشی از عقب‌افتادگی اقتصاد بازار داخلی را پوشش داد؛ همچنین به کشور اجازه داد تا در طول زمان، فرصت‌بازایی و رقابت با اقتصاد جهانی را پیدا کند. این همکاری‌ها زمینه را برای تبادلات اقتصادی گسترش داد و بخشی از شکاف‌ها ناشی از عقب‌افتادگی اقتصاد بازار داخلی را پوشش داد؛ همچنین به کشور اجازه داد تا در طول زمان، فرصت‌بازایی و رقابت با اقتصاد جهانی را پیدا کند.

راهبردها و پیشنهادها؛ درس‌هایی برای عبور از تنگناهای توسعه در ایران

- کاهش وابستگی به محصولات و مواد خام وارداتی از راهبردهای کلان اقتصادی در بخش تولید بود که این کشورها توانستند وابستگی خود را به بازار جهانی کاهش داده و به سطحی از خوداتکایی به منابع داخلی دست یابند.
- توجه به صادرات یکی از ارکان توسعه اقتصادی در هر دو کشور آلمان و ژاپن در عرصه تبادلات اقتصاد جهانی بود. با تولید محصولات با ارزش افزوده بالا، فرصت صادرات قوی شکل گرفت که مهم‌ترین راهبردی این کشورها برای رقابت و دست یافتن به بازار جهانی بود.
- دولت اجتماعی که بر نقش حمایتی دولت از شهروندان آسیب‌دیده و ضعیف تأکید دارد یکی دیگر از راهبردهای کلان این دولت‌ها بود؛ که برای احیای امید اجتماعی در جامعه و بازبایی جامعه آسیب‌دیده، در دوره گذار به توسعه و تجربه معجزه توسعه به کار گرفته شد.
- به‌کارگیری فناوری‌های نوین در تولید از جمله راهبردهایی بود که بدان توجه ویژه‌ای شد. برای نمونه ژاپن جهت رونق کشاورزی از روش‌های نوین بهره برد تا علاوه بر بالا بردن بازدهی نیروها، میزان تولید محصولات را افزایش دهد.
- همگام شدن برنامه‌های توسعه با تحولات اقتصاد کشور، از مهم‌ترین راهبردهای کلان دولت‌های حاضر در تجربه برنامه‌ریزی برای توسعه بود.
- تقویت بنیان‌های اعتماد عمومی و حمایت از گروه‌های آسیب‌دیده در جامعه راهبردی دیگری بود که در سایه آن فرصت همکاری و تعامل دوسویه دولت و جامعه فراهم شد.
- تأکید بر شایسته‌سالاری و اعتماد به دانش، توصیه نخبگان و متخصصان در تدوین برنامه‌ها و سیاست‌ها از جمله راهبردهایی بود که توانست به این دو دولت برای برون‌رفت از بحران توسعه‌نیافتگی یاری رساند.
- تأکید بر مدیریت کارآمد و متخصص در کنار اصلاح بوروکراسی اداری ناکارآمد از ملاحظات بود که دولت‌های هر دو کشور آلمان و ژاپن بدان توجه داشته‌اند.
- اعمال سیاست‌های حمایت از صنایع و تولیدات داخلی از راهبردهای کلان هر دو دولت در رشد اقتصاد ملی‌شان بود.

جمع‌بندی

امروز آلمان و ژاپن در صدر کشورهای صنعتی دنیا قرار دارند و در شمار دولت‌های نیرومند جهان شناخته می‌شوند این در حالی است که هم آلمان و هم ژاپن پس از پایان جنگ، کشورهای ورشکسته با کمترین امکانات و توان در همه لایه‌های اقتصادی، اجتماعی و زیرساختی بودند. سایه سنگین فقر، جامعه را فلج کرده بود و شهروندان برای رفع نیازهای اولیه زندگی با دشواری‌های بسیاری دست‌وپنجه نرم می‌کردند. اتخاذ سیاست‌های همسو و هم‌زمان در لایه‌ها و ابعاد مختلف اقتصادی-اجتماعی و زیربنایی دولت از راهبردهای آیندنگری بود که این دولت‌ها با همکاری صاحبان سرمایه، متخصصان و روشنفکران کشورشان به کار گرفتند. در سایه تلاش جمعی همه ذینفعان درونی و بیرونی دولت، آلمان و ژاپن توانستند معجزه توسعه را رقم بزنند. شفافیت، اعتمادسازی عمومی و تقویت بنیان‌های سرمایه اجتماعی در جامعه، سازنده روحیه کار و تلاش جمعی در جوامع ناامید آلمان و ژاپن شکست‌خورده بود. روح جمعی شکل گرفته در جامعه با خود فرصت‌های همکاری برای گذار موفق به توسعه را رقم زد. با توجه به نتایج گزارش ملی رصد سرمایه اجتماعی در ایران، یکی از مشکلات و موانع مهم در جامعه ایرانی، زوال و فرسایش سرمایه اجتماعی است که روحیه حمایت، همکاری و پیوستگی جامعه را تحت‌الشعاع قرار داده است. اعتماد چسب پیونددهنده اجزای جامعه است که در فقدان آن هرگونه سیاست و تصمیم در عمل و اجرا با مشکل مواجه خواهد شد. روح جمعی جامعه در فقدان سرمایه اجتماعی به زوال منتهی خواهد شد و جامعه، فرصت‌های سازندگی را باز نخواهد یافت. نیروی کار آفرین و خلاق در این وضعیت نامطلوب جوانه نخواهد زد.

تجربه‌های حاضر نشان داد توجه به دانش‌نخبگان، متفکران و محققان داخلی یکی از سیاست‌هایی بود که در هر دو کشور ژاپن و آلمان بدان توجه اساسی شده بود. به‌گونه‌ای که در قانون این کشورها در آن مقطع بر شورای کارشناسان و حمایت از مخترعان و مبتکران تأکید شده است. در آلمان، ارزیابی توسعه اقتصاد کشور با توجه به شورای مشورتی کارشناسان و عقلا در دستور کار بود. در ژاپن نیز برای توسعه صنعت و تقویت تولیدات ملی بر نوآوری‌ها و ایده‌های خلاقانه نیروی متخصص داخلی تأکید شده بود. به عبارتی دیگری از راهبردهای مدیریتی برای گذار به توسعه، توجه به خرد جمعی نخبگان و متخصصان ملی است که در شاکله حکومت‌داری و ظرفیت‌سازی دولت اندیشیده شد. این عامل مهمی است که غفلت و کوتاهی از آن، زمینه رشد و توسعه را از ما سلب خواهد کرد. مادامی که دولت ظرفیت‌سازی برای توسعه نداشته باشد امیدواری به توسعه امری خیالی و ناممکن است. دولت باید به سمت بازسازی ظرفیت‌های از دست رفته برود و نقش هدایتگری و شتاب‌دهندگی توسعه را داشته باشد. نقش حمایتگری از اقتصاد را ایفا کند و فضای تصمیم‌سازی را به عرصه نخبگانی ببرد و با سیاست پاکدستی در اداره دولت، ظرفیت اعتمادسازی عمومی را بالا ببرد. در سایه این اصلاحات می‌توان امید به معجزه داشت.



منبع تصویر: کارخانه نوآوری آزادی www.dibats.com



منبع

۱. اقتصاد آنلاین، ۱۳۹۵،

www.eghtesadonline.com

۲. لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۵)، دولت‌های توسعه‌گرا، ترجمه جواد افشار کهن، مشهد، نشر نی نگار.

۳. کریمی فرد، حسن، نعمت‌نیا، جاسم، بیگدلی، عاطفه (۱۳۹۵) الگوی توسعه آلمان و دلالت‌های آن بر مدیریت جهادی، تهران، مرکز مطالعات و برنامه ریزی شهر تهران.

۴. امیر باقر مدنی، (۱۳۹۹) ژاپن چگونه ژاپن شد؟، تهران، انتشارات تمدن علمی.

۵. حقیقی، ایمان (بی‌تا) توسعه اقتصادی ژاپن و عوامل کلیدی آن، راهبرد یاس، سال اول، شماره چهارم، صص. ۳۲۵-۳۴۷

6. Jammeh, Basainey The Post-War Economic Miracle in West Germany. Gambia Investment and Export Promotion Agency. Pp-1-12. (2009)



منبع تصویر: جشن فارغ التحصیلی دانشجویان دانشگاه تهران www.tasnimnews.com

« آنچه از درون انسان، مایه می‌گیرد بیشتر ستایش‌انگیز است تا همهٔ پیامبرگونه‌گی‌های دانشگاهی که قادر به درک این واقعیت نیستند که تنها فضیلتِ ارزشمند در کلاس درس، صداقتِ روشنفکری است.

ماکس وبر جامعه‌شناس

نخبه کیست؟

نگاهی به معنا و رسالت نخبگی

نویسنده: زهرا آقا جانی

پژوهشگر اجتماعی

مفهوم نخبه در جامعه ما معمولاً یادآور فارغ‌التحصیلان مدارس تیزهوشان، مدال‌آوران المپیادها، یا نفرات برتر کنکور و به‌طور کلی کسانی است که به‌واسطه ضریب هوشی شان، برتر از دیگران شناخته می‌شوند. این برداشت از نخبگی غلط نیست اما ایراد مهمی دارد که با نگاهی مکانیکی به فرد نخبه، او را نه به‌عنوان انسان، بلکه مهره‌ای از جامعه ماشینی می‌شناساند. از یک مهره انتظار می‌رود که «کارکردش» را به شکلی بهینه انجام دهد. هویت «نخبه مکانیکی»، حول استعداد ذاتی وی شکل گرفته و انتظارات از وی نیز صرفاً مرتبط با این نگاه ذات‌گرایانه سنجیده می‌شود. او ذاتاً مهره‌ای ارزشمند است و از این حیث حامل ارزش، دانسته می‌شود نه لزوماً آفریننده ارزش. در این معناست که نخبه مکانیکی با استعدادهایی متولد می‌شود، در روند تحصیلی وارد مدارس و دانشگاه‌های برتر می‌شود و سپس در بستر امکاناتی از پیش مهیا شده، در جای خودش قرار می‌گیرد تا حداکثر کارایی را برای حل «مسئله‌های علمی» داشته باشد. اگر جامعه‌ای مثل جامعه ایران، آن‌قدر کاهل باشد که جایی برای این نیروهای ارزشمند تدارک ندیده باشد، وی مجبور است برای جذب در سیستم‌های کارآمد مهاجرت کند. از این منظر نخبه کسی است که حق دارد برای محافظت از هرز رفتن پتانسیل‌های خدادادی‌اش و رسیدن به خودشکوفایی به‌عنوان برترین ارزش انسانی و معنابخش به زندگی فردی، خود را به ساحل نجات برساند. با این حال آیا این برداشت از نخبگی کامل است؟

“

معنای دیگری از نخبگی

نخبه می‌تواند علاوه بر ضریب هوشی بالا و به تبع آن دانش علمی، واجد ویژگی‌های اکتسابی، یا دانش بازتابی^۱ نیز باشد. این نوع نخبه را می‌توان «نخبه ارگانیک» نامید، یعنی کسی که هر مسئله علمی را در نسبت عینی‌اش با زندگی واقعی انسان‌ها می‌فهمد و نه مسئله‌ای انتزاعی و جداشده از جامعه؛ از این منظر هر راه‌حل یا انتخابی، از نظر وی واجد تبعات اخلاقی برای جامعه است. در این معنا نخبه نه تنها عاقل، بلکه خردمند است. اگر عقل ابزاری را بنیان تعاملات انسان و جامعه مدرن، از زمان انقلاب صنعتی بدانیم، یعنی مناسبات مبتنی بر انتخاب بیشترین سود با کمترین هزینه، خواهیم دید که بخش مهمی از مسائل دنیای امروز که جامعه‌شناس بزرگ آلمانی، ماکس وبر، پیش‌تر نسبت به آن هشدار داده بود، برخاسته از همین تعریف از عقل است. گرچه نیازی به توضیح نیست که پیشرفت‌های عظیم در زندگی بشر نیز مرهون چنین عقلانیتی بوده و هست؛ اما این عقل در کنار همه گشایش‌ها، زاینده محدودیت‌هایی است که خودش تهدیدگر حیات انسان شده است. بحران محیط‌زیست نمود بارز چنین تنگنایی است. عقل ابزاری ویژگی بسیار مخربی دارد: کوتاه نگر است. معادله عقل ابزاری متکی بر فلسفه فردیت انسان قوام یافت، فردیتی که اتصال انسان با هستی را به عنوان یک کل منکر شد. انسان منفرد، در زمان محدود زندگی‌اش معنادار می‌شود، نه در زمان بی‌نهایتی که هستی می‌توانست به او ببخشد؛ انسان با مرگش نابود می‌شود و آثاری که از خود برجای می‌گذارد نیز گویی با رفتنش بی‌معنا می‌شوند. از این جهت عقل ابزاری با طرح معادله کوتاه‌مدت «هزینه-فایده» عملاً به شکلی ذهنی و روانی، سود و زیان را به مدت زمان حیات انسان محدود می‌کند و مانع از اندیشیدن به منافع بلندمدت بشری (وسعت تاریخی) و خیر همگانی (وسعت جغرافیایی) می‌شود و در تله زمان و مکان می‌افتد. از همین روست که بشر امروز در حال بازاندیشی درباره معنای عقلانیت است.

در مقابل این معنای محدود از عقل است که مفهوم خرد مجدداً سر برمی‌آورد اما این بار در بستری مدرن

نه در شکل نوستالژیک و گذشته‌نگر. به این معنا که اولاً باید انسان مدرن را در جایگاه عضوی از هستی در نظر بگیریم و دوم، او را واجد اراده‌ای برای ارزش آفرینی، آن هم به شکلی ارگانیک بدانیم. باید توجه داشت ارزش آفرینی متفاوت از ارزشمندی است؛ بنابراین نخبه ارزش آفرین کسی است که نه صرفاً متکی بر نعمات ذاتی، بلکه مبتنی بر دستاوردهای بازاندیشانه (بازتابی)، مسیر جدیدی را در حیات عملی و نه فقط علمی جامعه می‌گشاید. وی برخلاف نخبه مکانیکی، انتخاب‌هایش محدود به چارچوب تنگ عقل ابزاری نیست. در این معنا نخبه کسی است که بتواند درست و غلط را، نه فقط در بازه کوتاه هفتاد هشتادساله عمرش، بلکه مرتبط با زمان طولانی‌تر زندگی بشر، تمیز دهد و سپس با برگزیدن درست که در پیوندی ناگسستی با خوب و خیر قرار دارد، امکان تحقق عملی خیر جمعی را فراهم کند؛ زیرا نفع شخصی در شکل درست، خیر و خوب، در خیر جمعی محقق خواهد شد.

اگر از نظرگاه علوم اجتماعی کمک بگیریم، نخبگی قابلیت اداره موقعیت و به معنای توانایی حل مسئله است. موقعیت در اینجا، موقعیت آزمایشگاهی، پشت یک لپ‌تاپ یا یک شرکت مهندسی نیست، بلکه منظور از موقعیت، وضعیتی است که هرچه هست، همواره بعدی اجتماعی دارد؛ یعنی مرتبط با زندگی سایر آدم‌هاست. در این معنا فرد نخبه کسی است که با کمک گرفتن از قوای ذاتی در کنار مهارت‌های اکتسابی، به ایجاد تغییرات تاریخی کمک کند. نخبه ارگانیک برخلاف نخبه مکانیکی، فقط در شرایط مهیا، کارکرد ندارد، بلکه در حد توانش شرایط را مهیا می‌کند. بی‌شک این دو تعریف، همانند ایدئال تایپ‌های وبر^۲، فقط ظرف‌هایی مفهومی هستند که کسی به‌طور کامل درون آن‌ها جای نمی‌گیرد. هر نمونه واقعی درجاتی از هر دو حالت را دارد، ضمن اینکه بر اساس شرایط، از اثرگذاری هر وجه کاسته یا بر آن افزوده خواهد شد. برای مثال نخبه ارگانیک در جوامعی با نظام‌های فاسد سیاسی اقتصادی، ممکن

1- Reflexive

تفکر انعکاسی یا تأمل، به معنای در نظر گرفتن زمینه بزرگ‌تر، معنا و پیامدهای یک تجربه یا عمل است؛ به عبارت دیگر، تأمل بدین معناست که چرا کاری که انجام دادید یا قصد انجام آن را دارید، مهم است. رابطه انعکاسی، دوطرفه است که علت و معلول بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و نمی‌توان گفت علت اصلی کدام است. امروز در تحلیل سیستم‌های پیچیده، از این مفهوم برای فهم روابط این نوع سیستم استفاده می‌شود.



است عملاً کاری از پیش نبرد و مجبور به مهاجرت شود. یا نخبه مکانیکی در بستری مهیا، بتواند به نخبه‌ای ارگانیک تبدیل شود و بسیاری حالات دیگر؛ اما ذکر این ظرف‌های مفهومی مانند ابزاری برای سنجش واقعیت کارآمد است.

ایران و مسئله نخبگان

با توجه به وضعیت امروز ایران و دو تعریف بالا از نخبگی، چه مصداق‌هایی می‌توان برای نخبه متصور شد؟ به نظر می‌رسد بتوان بر اساس این تعاریف جدید از نخبه، کسانی را به دایره نخبگی وارد، یا از آن خارج کرد. مثلاً کارآفرینان جزء مهم‌ترین گروه‌هایی هستند که می‌توانند در شرایطی، ارزش‌آفرین باشند و از جمله نخبگان ارگانیک بازاندیش. این نخبگان برای حیات اجتماعی امروز ما حتی ضروری‌تر از نخبگان مکانیکی‌اند؛ اما چرا؟ اول اینکه کارآفرینی، می‌تواند در نامساعدترین شرایط نیز با ایجاد بازارهای موازی، کمبودهای بازار تک‌قطبی دولتی و رانتی را تا حدودی جبران کند. دوم حضور کارآفرین عملاً نشان می‌دهد که می‌توان تا حدی از ذهنیت چیره دولت‌گرایی رها شد و با واردکردن محاسبات اقتصادی به چرخه قدرت سیاسی، تا درجاتی بر معادلات قدرت تأثیر گذاشت. سوم، کارآفرینی روحیه‌ای است که به‌سختی قابل سرکوب یا زدودن از زندگی است. پس حتی با وجود موانع متعدد، کارآفرین مسیرهایی برای حیات می‌یابد. چهارم، هر چند فساد امکان‌های حیات کارآفرین را مدام محدود می‌کند یا درصد بلعیدن آن است، اما کارآفرینی، در بازه‌هایی از زمان، با تغییر ذائقه و رفتار مشتری می‌تواند نظم موجود را به هم زده و منشی ایجاد کند که به‌راحتی فراموش‌شدنی نباشد. به بیان دیگر، کارآفرینان رهبران جامعه‌اند، البته نه در نهادهای سیاسی بلکه در بطن معیشت و زندگی مردم و از این‌رو گاه نفوذ عمیق‌تری خواهند داشت.

و با دیدگاه‌های نو، می‌توانند در پیشرفت جامعه، نیروهای پیشرو باشند. همچنین با ایجاد فرصت‌های مشارکت در بازار، ولو اندک، رفته‌رفته باعث توسعه طبقه کارآفرین شوند که سهمی از قدرت اقتصادی و اجتماعی را به دست آورد. درنهایت اینکه کارآفرینی به عنوان فرهنگی که مبتنی بر ابتکار شخصی، استقلال، زندگی منظم، بازاندیشی و ارتقای خیر جمعی است، باعث پرورش فرهنگ مشارکت شهروندان در حل مسائل جمعی می‌شود. کارآفرین با ایجاد خرده پایگاهی اقتصادی، قدرتی کسب می‌کند که اختیار وی را برای اعمال تغییرات عینی در جامعه افزایش می‌دهد. این گروه از نخبگان کسانی هستند که می‌توانند نخبگان مکانیکی را نیز از طریق مهیاکردن شرایط، در جای مناسبشان قرار دهند. با توجه به همه این موارد، پژوهش‌های مرتبط با این حوزه نشان می‌دهند که کارآفرینی می‌تواند مسیری برای رشد و تحقق دموکراسی باشد. کارآفرینان ممکن است آگاهانه به دنبال ایجاد دموکراسی نباشند؛ اما روحیه خلاق و نوآورانه آن‌ها می‌تواند اقتصاد سیاسی را تغییر دهد، ذهنیت‌ها و آگاهی‌های جدیدی را نسبت به آزادی ایجاد کند و حوزه‌ای را برای سیاست عمومی بسازد؛ زیرا ارزش‌های بنیادین کارآفرینی، اشتراکاتی با ارزش‌های دموکراتیک دارد: رقابت آزاد، مشارکت در زندگی عمومی، مسئولیت‌پذیری، تلاش برای خیر جمعی.

۲ - نوع ایدئال، مدلی انتزاعی است که در جامعه‌شناسی، از سوی ماکس وبر به‌عنوان استاندارد مقایسه استفاده شد و ما را قادر ساخت تا جنبه‌های دنیای واقعی را به روشی واضح‌تر و منظم‌تر بفهمیم. منظور از ایدئال در اینجا ارجاع به چیزهای کامل، آرمان‌های اخلاقی یا میانگین‌های آماری نیست بلکه به معنای تأکید بر عناصر مشترک میان اکثریت موارد از آن نمونه معین است. می‌توان از آن برای تحلیل هر پدیده کلی و فراتاریخی مانند سرمایه‌داری یا رویدادهای منحصر‌به‌فرد تاریخی مانند تحلیل اخلاق پروتستانی که وبر خود از آن استفاده کرده است، بهره گرفت.



البته در این میان خطر جذب کارآفرینان به طبقه الیگارش^۳ از طریق پدیده «رانت‌خواهی» در جامعه وجود دارد. در اینجاست که مسئله خیر و شر بار دیگر همچون همه عرصه‌های زندگی بشر، مطرح می‌شود تا بدون لکنت، تک‌تک ما را با این پرسش ناگزیر مواجه سازد که ما تا کجا با نیروهای شرور در جامعه همدستیم؟ و در مقام کارآفرین تا کجا نفع کسب و کارمان را در چشم‌انداز منفعت جمعی بازمی‌پاییم؟ اینجاست که مفهوم نخبه‌بازاندیش، توامان با ارزشی عملی، ارزش‌های اخلاقی-انتقادی را نیز می‌آفریند؛ بازاندیشی به‌خصوص در معنایی که هابرماس، فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی، مطرح می‌کند، فقط با داشتن چشم‌اندازی از خیر جمعی معنا می‌یابد.

در ارتباط با پرسش اول پرسش دومی نیز مطرح می‌شود که آن‌هایی که در قالب مهاجرت، فرار می‌کنند، از چه چیز فراری‌اند؟ آن‌ها که همانند همه ما همواره در ساختن جامعه‌ای که از آن فرار می‌کنیم^۴، مشارکت داشته‌اند^۵، بی‌شک هر مهاجرتی فرار نیست. مهاجرانی هستند که بازمی‌گردند و هستند کسانی که کمکشان را دریغ نمی‌کنند؛ اما گروهی وجود دارند که فراری‌اند و این فرار که خودش را در منش و عواطف و رفتارهای آدمی نشان می‌دهد، نشانه‌هایی از ترس، خشم و نفرت نسبت به سرزمین مادری و در اصل نسبت به خودمان دارد. عواطفی که گرچه تا حدودی طبیعی و حتی به حق است، اما آنجا که به شکل خودنادوستی و در نتیجه خودتخریبی نمودار می‌شود، پرده از این‌همانی ناخودآگاه ما با وضعیت مورد نفرت، برمی‌دارد. آنجاست که فرار از وطن، فرار از خویشستن است. نگاهی به زندگی‌ها و عواطف در پدیده مهاجرت، یعنی مناسبات، روابط، عواطف، فانتزی‌های آدم‌ها، حاوی شواهدی دال بر خودنادوستی است. فرد مهاجر می‌تواند برود اما پشت نکند، برود اما همیار باشد، برود اما خیرخواه باشد، برود اما فراری نباشد.

صدقت در داوری نخبگان

هر انتخاب شخصی، اگر انسان را موجودی صاحب اراده و مسئول بدانیم، لاجرم در پیشگاه داوری اخلاقی قرار می‌گیرد؛ زیرا همزمان اثراتی جمعی دارد. انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است و انتخاب‌هایش در حال و آینده، بر خودش و دیگران اثرگذار است. باور غلطی وجود دارد که از فلسفه‌های نسبی‌گرایانه به درونی‌ترین لایه‌های زندگی امروز ما رخنه کرده و همچون کرمی ریشه‌خوار، تهدیدگر حیات ماست، با این شعارها که هیچ‌کس حق قضاوت دیگری را ندارد، یا هر تصمیمی به خود شخص مربوط است یا نظر همه محترم است. این باور غلط موجب نسبی‌انگاری ارزشی در حیات اجتماعی می‌شود که فسادآور است. این باور البته واکنشی است به تحدید و تهدید زیست جهان افراد به وسیله قدرت بیرون از زندگی؛ اما باید هوشیار و به بیان دیگر خردمند بود و به جای رفتار واکنشی، یعنی بازی در زمین حریف و با قواعد بازی او، زمین‌بازی جدیدی با قواعدی «درست» طراحی کرد. قواعدی که مبتنی بر قوانین جهان‌شمول خیر و شر، درست و نادرست و

۳- به حکومت اقلیت فاسد اطلاق می‌شود.

۴- هر مهاجرتی فرار نیست فقط برخی مهاجرت‌ها فرار هستند.

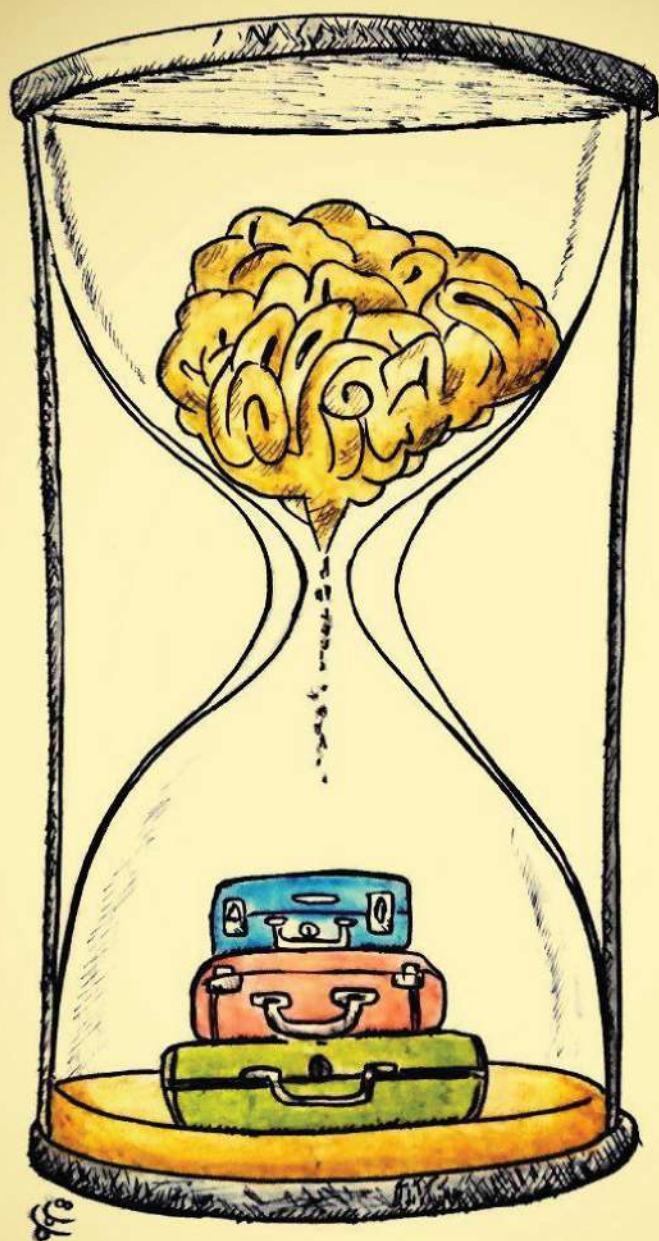
۵- سریال Dark به ظرافت نشان می‌دهد که اهالی روستایی در آلمان به نام وندن، چگونه در حال فرار از جامعه‌ای هستند که محصول کنش‌های تک‌تک خود آنان بوده است. درواقع آن‌ها همواره آرزوی فرار از خودشان را دارند.

صدق و کذب است. دوگانه‌هایی که می‌تواند جهت کنش ما را مشخص کند و نهایتاً ما را در بازی پیروز گرداند، ولو در نسل‌های آینده. از همین روست که هر کنشی برحسب پیامدهایش که ناگزیر در یکی از این دوگانه‌ها قرار می‌گیرد در معرض داوری است. از نخبه انتظار می‌رود که کردارش را در معرض داوری قرار دهد؛ این داوری باید بیش و پیش از هرکسی، به وسیله خودش صورت گیرد. ما می‌توانیم و باید بر اساس معیارهای نخبگی ارگانیک و مکانیکی رفتارمان را به‌عنوان نخبه داوری کنیم و هیچ‌کسی شایسته‌تر از خودمان برای داوری انتخاب‌هایمان نیست. اینکه آیا توانسته‌ایم، به نسبت و رابطه خود با جهان هستی بیندیشیم و معنای زندگی‌مان را در افقی وسیع‌تر از عمر کمتر از یک قرنمان بفهمیم؟ یعنی بر اساس آثاری که صدها سال پس از ما و بر گروه کثیری از آدم‌ها اثرگذار است. به بیان دیگر آیا به‌قدر کافی خردمند و بازان‌دیش بوده‌ایم؟ خردمند بودن یعنی داشتن منش اخلاقی و رفتاری که نگاهی متفاوت به زمان و منفعت دارد.

ممکن است این ایراد مطرح شود که چنین نگاهی بیش از اندازه خوش‌بینانه یا امیدوارانه و بی‌ربط به شرایط موجود است. در پاسخ باید گفت، این چشم انداز از درون ناامیدی مطلق و بدبینی تمام‌عیار به مناسبات اقتصاد سیاسی بین‌المللی سر برمی‌آورد، از جهانی که در آن، استعمار در صورت‌های جدیدی به میدان آمده و نخبگان شرقی، با همدستی جریان‌هایی از قدرت در داخل با استعمارگران غربی، یکی یکی بدل به کارگران کشورهای پیشرفته می‌شوند. پزشکان، پرستاران، مهندسان و ... همگی کارگران تمام‌وقت و نه صاحبان سرزمین‌های میزبان‌اند. البته در ازای رفاه، امنیت شغلی، کیفیت بالای خوراک و امور مادی، افسردگی، فرودستی فرهنگی و اجتماعی، بیگانه شدن، آینده مالی باثبات و همه آنچه واقعاً هست؛ اما آنچه مهم‌تر از ماندن یا رفتن است چگونه ماندن و چگونه رفتن است که باید بتوانیم یکدیگر را در ساختن بهترین چگونگی یاری کنیم.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که هر فردی ظرفیت وجودی دارد و به همین دلیل گرچه ارزش‌ها جهان‌شمول‌اند اما هیچ نسخه عملی، جهان‌شمول نیست. آن‌ها که می‌روند و آنان که می‌مانند داوری شایسته‌تر از خویش برای انتخاب‌هایشان نمی‌یابند، پس از خودشان، آیندگان آنان را داوری خواهند کرد؛ اما داوری خویش تنها از عهده سوژه‌ای بازان‌دیش بر می‌آید و تبدیل‌شدن به سوژه بازان‌دیش ظرفیتی است که یک‌شبه ایجاد نمی‌شود. هر فرد بنا بر ظرفیت خویش آزاد است بهترین چگونگی‌اش را بسازد و در این میان کسانی هستند که قادرند فراتر از تاریخ و جغرافیای اینجا و اکنون بایستند و با کشف نسبت‌شان با هستی، فراتر از باورهای انسان قرن بیست و یکمی انتخاب کنند، شاید اغلب حماقت به نظر برسد اما حقیقت هرگز با سخره واقعیت خدشه‌دار نمی‌شود، حقیقت را تنها گروه اندکی طالب‌اند، این گروه نیز جزء نخبگان هستند، به نظر، منتخب‌ترین‌شان.





نخبگی؛ نقش آفرینی و ایستادگی!

کارتونیست: شهاب غلامی



از متن گفتگو با دکتر محمود اولیایی

توصیه حقیر برای سرمایه‌گذارانی که به صورت واقعی علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری در فضای تولید ایران هستند این است که متأسفانه ایران در بسیاری از بخش‌های حوزه هایتک عقب است و زمینه بسیاری برای سرمایه‌گذاری در این حوزه‌ها فراهم است. حوزه‌هایی که در واقع ارزش افزوده بالایی ایجاد می‌کنند و قیمت تمام‌شده آن‌ها در محاسبات صرفاً بر اساس قیمت متریکال و ساخت نیست بلکه آن دانش فنی است که فروخته می‌شود. در شرایط فعلی شرکت‌هایی موفق هستند که عمدتاً از جنس این نوع شرکت‌ها باشند؛ یعنی همان شرکت‌هایی که آن‌ها را دانش‌بنیان می‌نامیم. شرکت‌هایی که در واقع تولیدشان مبتنی بر خلاقیت و نوآوری است و به نظر من اگر قرار است کسی سرمایه‌گذاری کند الان بازار بسیار تشنه‌ای در این حوزه‌ها داریم که می‌تواند برای عزیزانی که علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری هستند سودآوری خیلی خوبی داشته باشد.



تغییر از طریق کارآفرینی

درباره نقش و جایگاه فعالان اکوسیستم کارآفرینی در گذار به توسعه
در گفتگو با دکتر محمود اولیایی
رئیس هیئت مدیره فدراسیون مدیریت و مشاوران کسب و کار ایران

مصاحبه کنندگان:



متین حسینی



سپهر ساگری

منابع مختلفی از «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟» تا «معمای شکوفایی»، بر تأثیر نوآوری و کارآفرینی در دستیابی به توسعه تأکید داشته‌اند؛ اما این نوع منابع چندان مورد توجه عموم جامعه و البته دانشگاهیان و کارآفرینان نیست. در چرایی این بی‌توجهی، پرسش‌های متعددی به ذهن خطور می‌کند اما شاید مهمترین پرسش، این سؤال باشد که آیا فرهنگ عمومی به سمت هرچه مصرفی‌تر شدن پیش رفته است یا شیوه حکمرانی منجر به دل‌زدگی شده است؟ با علم به این موارد درباره نقش و جایگاه صاحبان سرمایه و ایده در دستیابی به توسعه، با دکتر محمود اولیایی، یکی از دانش‌آموختگان دانشگاه صنعتی شریف و از فعالان با سابقه اکوسیستم کارآفرینی کشور، گفتگویی انجام دادیم. متن زیر حاصل این گفتگوست.



جناب دکتر اولیایی، پس از اعتراضات اخیر مجدداً بحث ماندن یا رفتن داغ شد. تا جایی که بیش از گذشته شاهد کوچ کارآفرینان هستیم. با توجه به شرایط کنونی بمانیم یا برویم؟

به نظر من فاکتورهای متعددی در این تصمیم اثر خواهند داشت. یکی از آنها، فاکتورهای اجتماعی است و طبیعتاً برای جوانان عرصه جهت رشد مقداری تنگتر شده و دولت‌مردان ما توجه کمتری به موضوع جوانان دارند. از طرفی دیگر، تورم افسارگسیخته‌ای که در کشور وجود دارد و نرخ بیکاری جوانان تحصیل کرده، مرتب در حال افزایش است. در واقع بسته بودن عمده مسیرهای توسعه فردی، موجب شده بسیاری از جوانان کشور، علیرغم میل باطنی، علاقه‌مند به مهاجرت باشند. عامل بعدی فاکتور شخصی است؛ که به نظر من خود فاکتور شخصی از چند وجه تشکیل می‌شود؛ یک وجه آن در واقع به نوع تربیت و فرهنگ حاکم بر خانواده‌ای باز می‌گردد که فرد در آن رشد کرده است. از طرفی دیگر سن افراد بر ماندن یا رفتن اثرگذار است. طبیعتاً در سنین پایین ریسک‌پذیری بالاتر است و تطابق‌پذیری با جامعه جدید بیشتر است. در حقیقت جوانان نسبت به افرادی که سن بالاتری دارند راحت‌تر عمل می‌کنند. بعضی خانواده‌ها فردگرایی را ترویج می‌کنند، حس ملی‌گرایی ندارند و فرزندانشان را تشویق می‌کنند که در جهان امروز، کشور مفهوم ندارد و هر جا که شرایط بهتری وجود دارد به آنجا کوچ کنید. طبعاً این موارد روی مدل ذهنی افراد تأثیر می‌گذارد. در جمع‌بندی می‌خواهم عرض کنم که فاکتورهای اجتماعی، فاکتور سن و همین‌طور فاکتورهای تربیتی و پرورشی بر ماندن یا رفتن تأثیر جدی دارند. لذا نمی‌شود نسخه واحدی برای همه پیچید. به‌طور مثال بسیاری از جوانان و حتی میان‌سالان، علیرغم اینکه شرایط رفتن برایشان وجود دارد، ترجیح می‌دهند در کشور بمانند و برای ساختن کشور و رشد خودش تلاش کنند؛ و بعضی از عزیزان هم ترجیح می‌دهند که به کشورهای دیگر بروند و آنجا توسعه شخصی یا زندگی شخصی خود را دنبال کنند. این نکته بسیار حائز اهمیت است که اگر فردی افرادی

قصد مهاجرت دارند حتماً هدفمند باشند. پاسخ من به بسیاری از افرادی که از من سؤال می‌کنند، همیشه این است که اگر هدفمند و به دنبال برنامه‌های مشخص، مهاجرت شکل بگیرد می‌تواند حتی برای کشور ما هم در آینده ارزشمند و سودمند باشد زیرا جوانان عزیزی که در مسیر توسعه شخصی با عشقی که از وطن در دل دارند به کشورهای دیگر قدم می‌گذارند، اگر بتوانیم زمینه را در حاکمیت و در کشور مهیا کنیم، برخواهند گشت و دانش و علوم روز را به کشور خواهند آورد و حتی اگر بازنگردند و در کشورهای دیگر زندگی کنند این تأثیر را خواهند گذاشت. در حقیقت حضور این عزیزان در اکوسیستم کارآفرینی، فضای علمی و دانشگاهی جهان، می‌تواند کاتالیزوری برای رشد کشور در آینده شود. لذا به‌طور مشخص نمی‌شود گفت که بمانیم یا برویم؛ شاید زمانی بتوان به‌صورت قاطع به این سؤال پاسخ داد که کشور واقعاً دیگر شرایط مناسبی برای ماندن نداشته باشد که به نظر من کشور هنوز به آن مرحله نرسیده است.

در منابع مختلفی بر نقش نخبگان مهاجر اشاره شده است. به نظر شما نخبگان ایرانی خارج از کشور، چگونه می‌توانند در دستیابی به توسعه در ایران تأثیرگذار باشند؟

مهاجران را می‌شود به چند دسته تقسیم کرد؛ بخشی که به حوزه دانشگاهی وارد می‌شوند. الآن جوانان بسیار برومندی داریم که در دانشگاه‌های معتبر دنیا چه در کشورهای غربی و چه در کشورهای آسیایی در مقام استاد، کارآفرین و ... در حال درخشیدن هستند. بخشی دیگر نیز مهاجران عزیزی هستند که مشغول کار و زندگی خودشان‌اند. به نظر من دسته اول و دوم یعنی عزیزانی که الآن در دانشگاه‌های معتبر در مقام استاد یا دانشجو حضور دارند یا به عنوان مدیران شرکت‌های چند ملیتی و کارآفرین در کشورهای دیگر مشغول



هستند، می‌توانند نقش کلیدی بازی کنند. ما شاید بخشی از حفظ موقعیت علمی دانشگاه‌های معتبر کشورمان مثل دانشگاه صنعتی شریف، امیرکبیر و دانشگاه‌های دیگر حتی دانشگاه‌های پزشکی را مدیون بزرگان و استادانی هستیم که از این دانشگاه‌ها فارغ التحصیل شده‌اند و رفته‌اند خارج از کشور و این تبادل دانش را بین آن عزیزان و دانشگاه‌های پایه‌شان که در آن کارشناسی یا پزشکی عمومی خوانده‌اند، حفظ کرده‌اند و این باعث شده که همان ایرانی‌های مقیم خارج کشور روی توسعه علوم در داخل کشور تأثیرگذار باشند. طبعاً اگر فضا باز شود و شرایط را برای حضور بیشتر این عزیزان در کشور مهیا کنیم، قطع به یقین این بزرگواران در توسعه فضای علمی کشور مخصوصاً در زمینه تحقیق و توسعه تأثیر بسیار زیادی خواهند داشت. از طرف دیگر ما ایرانی‌های زیادی را داریم که در کشورهای مختلف به‌عنوان مدیران بخش خصوصی یا حتی بخش دولتی مشغول به فعالیت‌اند که در صورت بهبود روابط بین‌الملل و در صورتی که شرایط برای ارتباط با این بنگاه‌ها فراهم شود و عقلائیت برای توسعه منطقی با حفظ منافع ملی بر کشور حاکم شود، آن موقع است که این مدیران و افراد برجسته‌ای که در کمپانی‌های بزرگ چندملیتی کار می‌کنند می‌توانند برای کمک به بخش خصوصی ایران و ایجاد قراردادهای چندجانبه و دوجانبه به بنگاه‌های بخش خصوصی کمک کنند و از آن قدرت و ظرفیت خودشان، برای رشد سریع اقتصاد بخش خصوصی ایران کمک بگیرند. من طبق تجربه خودم در سفرهایی که به خارج از کشور داشتم و در حضورم بین مهاجران ایرانی مشاهده کرده‌ام، تفاوتی بین مهاجران ایرانی و مهاجران بعضی کشورها وجود دارد؛ این عزیزان حتی هنگامی که در بالاترین سطوح هم قرار می‌گیرند علاقه به کشور و میهن را فراموش نمی‌کنند. به‌شدت دغدغه‌مند و به‌شدت نگران کشور هستند. همه عزیزان از من سؤال می‌کنند که شرایط به چه ترتیب است؟ بارها و بارها حتی عزیزی که سال‌ها در کشورهای دیگر کسب‌وکار خودشان را راه‌اندازی کرده‌اند سؤال می‌کنند که اگر بخواهیم در ایران فعالیت

کنیم و بخواهیم با بنگاه‌های بخش خصوصی یا بخش دولتی همکاری کنیم شرایط به چه ترتیب است. این نشان می‌دهد که انگیزه بالایی بین مدیران و کارآفرینان ایرانی در کشورهای دیگر که بسیار هم موفق عمل کرده‌اند، وجود دارد؛ اما یک بعد دیگری که حیث است به آن اشاره نکنم بعد مالی است، سرمایه‌های عظیمی در اختیار ایرانیان مقیم خارج از کشور است که اگر این سرمایه‌ها برای سرمایه‌گذاری روانه کشور شود به نظر من تأثیر بسیار جدی بر رشد ایران خواهد داشت اما الآن به عقیده من بسیاری از این عزیزان حاضر به سرمایه‌گذاری در حوزه‌های مختلف در ایران نیستند و علتش هم این است امنیت لازم برای حضور خودشان و حفظ سرمایه‌شان در ایران نمی‌بینند چون در شرایط فعلی حتی برای کارآفرینان داخل ایران ریسک‌های زیادی وجود دارد!

همانطور که می‌دانید در کنار صاحبان ایده، صاحبان سرمایه هم با توجه به شرایط، ترجیح می‌دهند کمتر ریسک کرده و در بازار ارز، مسکن و مانند این سرمایه‌گذاری کنند. بفرمایید آیا راه حل یا فضایی در اکوسیستم کارآفرینی کشور وجود دارد که صاحبان سرمایه بتوانند به آن وارد شوند به گونه‌ای که هم برای ایشان، آورده داشته باشد هم منجر به امیدواری در بدنه اکوسیستم کارآفرینی گردد؟

مستحضر هستید که نهادهایی که مسئولیت ارزیابی ریسک‌های سرمایه‌گذاری را در بخش‌های مختلف دنیا بر عهده دارند تقریباً در دهه اخیر، در منطقه من^۱، ایران را یکی از پرریسک‌ترین کشورها برای سرمایه‌گذاری معرفی کرده‌اند. خودمان هم می‌دانیم که سرمایه‌گذاری در ایران اگر به قصد کارآفرینی خالص باشد بسیار کار سختی است؛ از یک طرف افت ارزش پول ملی در مقابل ارزهای خارجی، از طرف دیگر تورم، بیماری هلندی^۲، تغییر مکرر در قوانین و مقررات که شامل قوانین ارزی، بیمه، مالیات و به‌طور کل آنچه مربوط به

۱- کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا

۲- به وضعیتی گفته می‌شود که در آن به دنبال کشف یک منبع طبیعی همچون نفت و در نتیجه افزایش عواید ارزی حاصل از آن، نرخ ارز واقعی افزایش و صادرات آن کشور کاهش یابد. برای کسب اطلاعات بیشتر بنگرید به: بیماری هلندی چیست و چه آثاری بر اقتصاد دارد؟ www.kiandigital.com



داخل کشور است، آرامش را از سرمایه‌گذاران سلب کرده است. مجموعه این موارد، انگیزه زیادی برای سرمایه‌گذاری سرمایه‌گذاران در کشور ایجاد نمی‌کند و همان‌طور که شما فرمودید به همین دلیل است که بسیاری از عزیزانی که سرمایه‌های دارند علاقه‌مندند که برای حفظ ارزش پولشان در بازارهایی مثل ارز و طلا که بازدهی کوتاه‌مدتی دارند، وارد شوند؛ حتی ما نتوانستیم بازار سرمایه‌مان را طوری مدیریت کنیم که این موارد جذب بازار سرمایه شوند. سرمایه‌گذاران هیچ اعتمادی برای سرمایه‌گذاری در بازار سرمایه به آن شکل ندارند؛ این عوامل باعث می‌شود که سفته‌بازی و دلالتی رونق بگیرد و حتی کارآفرین‌هایی که از سال‌های قبل به عنوان کارآفرین‌های خوب و برتر کشور شناخته می‌شدند الآن اگر بتوانیم به پروفایل ایجاد درآمد و سودآوری شرکت‌هایشان دسترسی پیدا کنیم می‌بینیم که بدون شک مجبورند که بخشی از سرمایه‌شان را در بازارهای زودبازده و مورد اشاره سرمایه‌گذاری کنند. من به‌عنوان مشاور، شاهد هستم که واقعاً اگر کارآفرینان، تولیدکنندگان، ارائه‌دهندگان خدمات و شرکت‌های بزرگ حتی مهندسی مشاور از خلأهای قانونی یا رانت‌هایی که ایجاد می‌شود استفاده نکنند امکان دوام و بقای کسب و کار برایشان فراهم نیست. به همین دلیل هم هست که در حال حاضر بیشتر فکر و ذکر مدیران عامل ما به‌جای تمرکز زیربنایی بر روی تولید و توسعه کارشان به‌صورت واقعی، از یک طرف متمرکز است روی مبارزه با قوانینی که مرتب در حال تغییر است و ممکن است آن‌ها را پایین بکشد و طبعاً پیدا کردن راهکار برای مبارزه با آن قوانین و از طرف دیگر استفاده از رانت‌هایی است که به‌صورت مکرر بر اساس تصمیمات خلق‌الساعه حاکمیت در ارتباط با فضای کسب و کار گرفته می‌شود. مثلاً همین بحث ارز ۴۲۰۰ تومانی و بعد از آن قیمت‌های ارز که جدیداً اعلام شد و رانتی که در اختصاص ارز برای تأمین مواد اولیه بین تولیدکنندگان و صاحبان صنایع توزیع شد؛ طبیعی است که شما وقتی که تولید می‌کنید اگر بخواهید به‌صورت واقعی و با سود تولید کنید، شاید بتوانید به سختی و با سود ۱۱-۱۰

درصد این مسیر را طی کنید؛ هر چند ممکن است بعضی از صنایع این سود را هم نداشته باشند. آن موقع شما برای حفظ و بقای کسب و کارتان به روش‌های دیگر متوسل می‌شوید مثلاً اینکه ارز را برای آوردن مواد اولیه بگیرید و بخشی از مواد اولیه را بعد از ورود در بازار ایران به‌صورت آزاد بفروشید ولی چون برای تولید وارد کردید حقوق گمرکی پایین‌تری پرداخت کرده‌اید و طبیعتاً آن رانتی که آنجا ایجاد می‌شود از سودی که کارخانه تولید می‌کند بسیار بیشتر خواهد بود. لذا در ادامه پاسخ قبل می‌خواهم عرض کنم که واقعاً سرمایه‌گذاری در حال حاضر دل شیر می‌خواهد. البته بعضی حوزه‌ها هم هستند که ریسک بسیار بالایی دارند اما می‌توانند سودآور هم باشند. در خیلی از مواقع این سودآوری البته با افت ارزش پول ملی باعث می‌شود فقط ارزش پول شما حفظ شود و ممکن است به نظر سود بالایی بیاید اما در صورت در نظر گرفتن تورم و کاهش ارزش پول ملی، می‌بینیم که بیشتر حفظ ارزش سرمایه آن سرمایه‌گذار بوده است تا سودآوری! به هر حال توصیه حقیر برای سرمایه‌گذاری که به‌صورت واقعی علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری در فضای تولید ایران هستند این است که متأسفانه ایران در بسیاری از بخش‌های حوزه هایتک عقب است و زمینه بسیاری برای سرمایه‌گذاری در این حوزه‌ها فراهم است. حوزه‌هایی که در واقع ارزش افزوده بالایی ایجاد می‌کنند و قیمت تمام‌شده آن‌ها در محاسبات صرفاً بر اساس قیمت متریکال و ساخت نیست بلکه آن دانش فنی است که فروخته می‌شود. در شرایط فعلی شرکت‌هایی موفق هستند که عمدتاً از جنس این نوع شرکت‌ها باشند؛ یعنی همان شرکت‌هایی که آن‌ها را دانش بنیان می‌نامیم. شرکت‌هایی که در واقع تولیدشان مبتنی بر خلاقیت و نوآوری است و به نظر اگر قرار است کسی سرمایه‌گذاری کند الآن بازار بسیار تشنه‌ای در این حوزه‌ها داریم که می‌تواند برای عزیزانی که علاقه مند به سرمایه‌گذاری هستند سودآوری خیلی خوبی داشته باشد. حالا این مهم می‌تواند در حوزه‌هایی چون صنعت نفت و گاز، پزشکی یا معدن باشد که ما در ارتباط با تکنولوژی‌های نوین بسیار عقب هستیم.



به این دلیل این صنایع را عرض می‌کنم که اگر افراد بتوانند به صورت دانش‌بنیان محصولاتی را در این حوزه‌ها تولید کنند بازار مصرفش در داخل کشور هم وجود خواهد داشت.

در مورد شرایط نامناسب کشور بسیار گفته و نوشته شده است. تردیدی در این کاستی‌ها وجود ندارد با این حال از دیرباز تاکنون کارآفرینانی چون میرزاتقی‌خان امیرکبیر یا میرزا حسن‌خان رشیدی در ساختار و جامعه‌ای به مراتب سنتی‌تر، عامل تغییر در وجه مثبت شدند. با این توضیح آیا روحیه عمومی ما ایرانیان به‌ویژه کارآفرینان کشور را متأثر از افرادی امثال امیرکبیر یا رشیدی می‌دانید؟

به نظر بنده فاکتورها و عوامل تأثیرگذار در زمان افرادی مثل امیرکبیر و خیامی‌ها در دوره پهلوی، با آنچه ما امروز شاهد هستیم بسیار متفاوت بوده است. جدا از موضوع انقلاب ایران و از ضعف‌هایی که ممکن است در نظام حاکمیتی ما برای حمایت از کارآفرینان وجود داشته باشد اما حس ملی‌گرایی به نظر می‌آید که در آن زمان‌ها بسیار بیشتر بوده است. امروزه با گسترش فناوری و ایجاد ارتباطات گسترده در دهکده جهانی، تا حد زیادی باعث شده جوان‌های ما خودشان را صرفاً در بستر محدود یک سری مرزهای جغرافیایی نبینند و فضا را برای رشد خودشان در جاهای دیگر هم مهیا ببینند و نیم‌نگاهی به خارج از کشور داشته باشند. امروزه به نظر من و به دلایل مختلف، اصولاً عرق ملی‌گرایی کمتر شده و شاید این تصور که ما خودمان را به آن شکل، برای توسعه کشور فدا کنیم، الان در همه جوانان و همه مردم وجود نداشته باشد. موضوع بعدی این است که عملاً آستانه صبر جوان‌ها و نسل جدید ما به دلایل متعدد پایین آمده است. واقعاً افرادی که کارآفرینان بزرگ کشور بودند یا افرادی که در زمینه‌های مختلف، خاص و مشهور شدند حتی نویسندگان ادبیات، رنج‌های زیادی را تحمل کردند تا به آن درجه رسیده‌اند. در حال حاضر با توجه به اتفاقاتی که در دنیا رخ می‌دهد، جوان‌های ما می‌بینند که می‌شود در این فضا به سرعت رشد کرد؛ از طرف دیگر فضای کشور ما به دلیل رانت و شرایط خاصی که در آن وجود دارد به طریق اولی نشان می‌دهد که می‌شود از طریق روابط ناسالم رشد کرد! بنابراین شاید زمینه برای



www.wikipedia.org

امیرکبیر



به نظر شما بین خانواده، خود فرد و حاکمیت کدام یک نقش پررنگ‌تری در تربیت و ترغیب جوانان به سمت کارآفرینی و خلق ارزش برای جامعه دارند؟

جناب ساغری، اگرچه خانواده نقش مهمی در پرورش خلاقیت، نوآوری، ریسک‌پذیری و نگاه هدفمند به آینده در فرزندان دارد اما در واقع همه این‌ها می‌تواند به بذری تبدیل شود که اگر در محیط مناسب رشد قرار نگیرد هیچ‌وقت شکوفا نخواهد شد؛ لذا نقش حاکمیت و محیط بیرون خانواده بسیار تأثیرگذار است. از دیدگاه تفکر سیستمی، زیرسیستم‌ها به‌شدت از محیط خودشان تأثیر می‌پذیرند و به همین دلیل است که محیط نقش کلیدی را بازی می‌کند. چه‌بسا کارآفرینان بزرگی که خانواده‌های مشوق نداشته‌اند یا خانواده‌هایی که به آن‌ها بها بدهند و کمکشان کنند، نداشته‌اند اما محیط، استعداد و توانمندی‌های این افراد را کشف کرده، حمایت کرده و اجازه داده که آن‌ها رشد کنند و تبدیل شوند به کارآفرینان بسیار بزرگ. ضمن اینکه نگرشی که در کشور رایج شده و من شخصاً با آن مخالف هستم این است که همه افراد باید کارآفرین شوند، همه افراد باید صاحب کسب و کار شوند. مخصوصاً در مدارس مهندسی و در دانشگاه‌های مهندسی ما این خیلی باب شده است. به نظرم هیچ‌وقت در هیچ جامعه‌ای همه افراد نمی‌توانند کارآفرین باشند. عده‌ای مهندس‌های خوبی می‌شوند. عده‌ای در خدمت کسب و کارهای دیگر ایفای نقش می‌کنند و این موضوع که ما باید همه کارآفرین یا صاحب کسب و کار باشیم به نظرم باعث شده که بعضی از عزیزان، مسیر خودشان را گم کنند و کسانی که ذاتاً توانایی لازم برای ایجاد کسب و کاری را دارند از افرادی که در پست‌های دیگر جامعه باید خدمت کنند تفکیک نشوند. به نظرم باید مقداری نگاهمان را تغییر بدهیم؛ مخصوصاً در سایت‌های مختلف، در پلتفرم‌های مختلف و در سمینارهای مختلف می‌بینیم که مرتب همه تشویق می‌شوند به اینکه شما می‌توانید کارآفرین خوبی باشید؛ شما می‌توانید به‌عنوان فریلنسر برای خودتان کار

ناسالم رشد کرد! بنابراین شاید زمینه برای پرورش افرادی مثل بزرگان کارآفرینی که در ۲۰۰-۱۰۰ سال گذشته وجود داشتند کم شده است. شخصاً معتقدم که شرایط مهیا نیست و حتی اگر مقایسه کنیم، می‌بینیم کارآفرینان بزرگ امروز ما هم مربوط به نسلی هستند که از ۳۰-۴۰ سال قبل رشد کرده‌اند و تقریباً می‌شود گفت که کارآفرین بزرگی غیر از چند حوزه استارت‌آپی در کشور، نمی‌بینیم که فرض بفرمایید در ده سال گذشته، بیست سال گذشته به جد و بر اساس روابط سالم و با زحمت و تلاش رشد کرده باشد. این خطری بزرگ برای کشور ماست؛ بنابراین من فضا را برای آن موضوع خیلی مهیا نمی‌بینم اما جامعه ایران نشان داده که به دلایل ریشه‌های فرهنگی و تمدن اصیل و عمیقی که در آن هست همیشه همه را شگفت‌زده می‌کند؛ یعنی استثنایایی بروز می‌کند که این استثنایا واقعا شاید در روندهای معمول قابل پیش‌بینی نباشند به همین دلیل همیشه در ایران به این استثنایا امیدوارم و لذا می‌خواهم این سؤال را این‌طور جواب بدهم که بله! احتمالش هست که این افرادی به وجود بیایند و رشد کنند. کما اینکه عرض می‌کنم در سه دهه گذشته بوده‌اند بعضی از بزرگوارانی که در جامعه کارآفرینی کشور رشد کردند اما حمایت‌های لازم از این عزیزان نشده و نتوانستند به نقطه اوج برسند.





کنید. اگر اینجوری باشد پس چه کسی سرویس‌های لازم را برای شرکت‌ها یا کارآفرینان دیگر فراهم کند؟ ما به افراد مختلف در جامعه نیاز داریم و نباید این‌طور تصور شود که همه جوانان می‌توانند بروند استارت‌آپ بزنند؛ می‌توانند بروند ایده‌ی خلاقانه بدهند و کارآفرین شوند. من با این نگاه شخصاً مخالفم و به نظرم این دیدگاه، بسیاری از بچه‌های ما را دچار سرخوردگی کرده است. در این چند سال بسیاری با عشق و علاقه اینکه شرکت دار شوند، صاحب کمپانی شوند، صاحب کسب و کار شوند ایده‌هایی را پرورش می‌دهند، می‌آیند و بعد سرخورده می‌شوند و بعد دیگر در آن نقش که به‌عنوان کارشناس، محقق و کارمند بخواهند ایفا کنند جای خودشان را پیدا نمی‌کنند؛ و این باعث می‌شود که از اینجا رانده و از آنجا مانده شوند. پس در جمع‌بندی می‌توانم بگویم که نقش حاکمیت بسیار بسیار حائز اهمیت است؛ اگر ما زمینه‌های لازم را برای رشد جوانان فراهم کنیم؛ اگر قوانین، قوانین حمایتگری باشند؛ اگر تسهیلات لازم در اختیار جوانانی که قدرت ریسک‌پذیری دارند قرار داده شود به‌نحوی که بخشی از ریسک آن‌ها را جامعه بر عهده بگیرد و بپذیرد؛ جوانان ما شکوفا می‌شوند؛ و آن‌هایی که شرایط کارآفرینی را دارند به سمت کارآفرینی می‌روند و بقیه هم در جایگاه‌هایی که می‌توانند برای جامعه مؤثر باشند، ایفای نقش می‌کنند.

همان‌طور که مستحضری منابع متعددی در حوزه کارآفرینی وجود دارد که به نحوه راه‌اندازی کسب و کار محدود می‌شوند و کمتر در مورد نگرش کارآفرینانه، خلق ارزش یا سختی‌های آن بحث می‌کنند. با این توضیح چه منابعی را اعم از کتاب، فیلم و ... توصیه می‌فرمایید؟

جناب ساغری؛ من در این بیست‌وشش سالی که به عنوان مشاور کسب‌وکار در بنگاه‌های کشور بودم، انواع و اقسام صنایع را تجربه کردم؛ با مدیران بخش خصوصی و دولتی سروکار داشتم. بر اساس مطالعاتی که در زمینه توسعه مدیریت بنگاه‌ها داشتم به نظرم آن

چیزی که در فضای کسب‌وکارهای دانش‌بنیان ما و حتی در شرکت‌های بخش خصوصی غیر دانش‌بنیان و شرکت‌های دولتی ما مغفول مانده، «تفکر سیستمی» است. ببینید سازمان‌ها، سیستم باز اجتماعی هستند. بنابراین قوانین سیستم‌ها بر آن‌ها حاکم است. ما خواسته و ناخواسته، اگر بخواهیم از اتومبیل به‌عنوان سیستم استفاده کنیم؛ اگر بخواهیم داخل خانواده زندگی مطلوبی داشته باشیم باید با قوانین عمومی سیستم‌ها آشنا شویم. سازمان‌ها هم سیستم‌اند. ما تا با قوانین عمومی سیستم‌ها، با چارچوب‌های تفکر سیستمی و نگرش سیستمی آشنا نشویم عملاً درک درستی از سازمان نداریم. بزرگ‌ترین معضل مدیران کشور ما و مدیران بخش خصوصی و جوانانی که می‌خواهند کارآفرین شوند این است که نگاه سیستمی ندارند. نداشتن نگاه سیستمی معضلات زیادی به دنبال خواهد داشت؛ به‌عنوان مثال الآن بسیاری به‌عنوان مشاوران فروش می‌گویند که ما فروش شما را مثلاً ظرف شش ماه ۱۵ برابر می‌کنیم؛ ۲ برابر می‌کنیم؛ وقتی که نگاه تک‌بعدی باشد و کل سازمان با هم دیده نشود ممکن است که آن مشاور با راهکارهایی، فروش را بالا ببرد اما وقتی که فروش بالا می‌رود، اگر زنجیره تأمین درست طراحی نشده باشد، توان مدیریت کردن موجودی مواد را نخواهد داشت؛ یا اگر نظام مدیریت کیفیت، درست طراحی نشده باشد محصولاتی که فروخته می‌شود از لحاظ کیفیت به‌شدت به برند آسیب می‌زند و حتی باعث ورشکستگی می‌شود؛ یا اگر زنجیره تأمین دچار مشکل باشد در تحویل به‌موقع دچار مسئله می‌شویم. اگر در توسعه فروش سازمانی به توانمندی‌های منابع انسانی چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی توجه نکنیم ممکن است فروش را بالا ببریم اما منابع انسانی ما پاسخگوی آن میزان از فروش نباشند؛ بنابراین وقتی که صحبت از توسعه فروش می‌کنیم باید به‌صورت متوازن کل ارکان سازمان توسعه پیدا کنند و این پروژه تحول است نه پروژه توسعه فروش. در نتیجه نگاه سیستمی به نظر من اصل اول است. به همین دلیل به همه عزیزان پیشنهاد می‌کنم که در این ارتباط نظریه عمومی سیستم‌ها که به‌وسیله دانشمندان بزرگی



منبع تصویر: انتشارات آریانا قلم www.aryanaghalam.com

مدل دیوید برای یک استارت‌آپ کار نمی‌کند و با توجه به سرعت رشدی که در مراحل اولیه لود و رشد یک استارت‌آپ است اصلاً نمی‌شود از چنین مدل‌هایی استفاده کرد، طبیعتاً وقتی که این استارت‌آپ رشد می‌کند و به مرحله بلوغ می‌رسد و به کسب‌وکاری بالغ تبدیل می‌شود، آن موقع دیگر آن مدل‌های اولیه استارت‌آپی برایش کار نمی‌کند؛ بنابراین کارآفرینان ما باید بدانند در هر مرحله، از کدام مدل و تکنیک استفاده کنند. سازمان‌هایی که بالغ می‌شوند شاید نیاز به استانداردهای بیشتری دارند. به بیانی دیگر مهندسی فرآیند در آن‌ها نقش جدی دارد؛ بنابراین توصیه من این است که حتماً در مراحل تکامل به این نکته دقت بفرمایند. نگرش فرایندی برای سازمان‌های بالغی که می‌خواهند چابک باشند بسیار حائز اهمیت است. بنابراین دوستان حتماً باید مقالات راجع به این موضوع و موضوع معماری سازمانی را مطالعه کنند. طبیعتاً از یکجایی به بعد می‌بایست اهدافمان تثبیت شده باشد، برنامه‌های مشخصی را دنبال کنیم و چارچوب و نظام سازمانمان بر آن اساس طراحی شود و چیده شود. در معماری این موارد نکات خیلی کلیدی وجود دارد. برای

مثل آقای برتالنفی بنیان‌گذاری شده‌اند را مطالعه کنند؛ کتاب «نظریه عمومی سیستم‌ها» اثر آقای برتالنفی، کتاب «نظریه سیستم‌ها» اثر چرچمن، کتاب «نگرش اجمالی بر انواع سیستم‌ها» اثر هال و فاگن و کتاب «نظریه سیستم‌ها» اثر دو تن از دانشمندان بزرگ شوروی سابق، سادوسکی و یودین که مرحوم دکتر کیومرث پیرانی ترجمه کرده‌اند، جزو کتاب‌های مرجعی هستند که من خیلی از آن‌ها آموختم. این منابع به عنوان علوم پایه‌ای و اساسی مدیریت در نگرش مدیران تأثیرگذارند. همان‌طور که در مهندسی اگر ریاضی نخوانید، اگر معادلات دیفرانسیل نخوانید، اگر فیزیک نخوانید، حسی نسبت به مهندسی ندارید، طبیعتاً در مدیریت هم علم پایه و میان‌رشته‌ای که همه باید یاد بگیرند «تفکر سیستمی» است. حالا وقتی که این موضوع در سازمان پیش می‌آید می‌توانیم از آقای راسل ایکاف یا پیتر سنگه نویسنده کتاب‌هایی چون «پنجمین فرمان» یا «رقص تغییر» نام ببریم؛ و وقتی که ما درک می‌کنیم که سازمان‌ها، سیستم‌های باز اجتماعی هستند و مثل موجود زنده عمل می‌کنند، آن وقت در فرایند رشدشان به صورت خطی به دنبال رشد نیستیم بلکه می‌دانیم که سازمان، زندگی ارگانیکی دارد و رشدش وابسته به عوامل متعددی است؛ اجزای سازمان عین اجزای بدن انسان به هم پیوسته و به هم وابسته هستند. ضمن اینکه طراحی هر کدام از آن‌ها و کارکرد هر کدام از آن‌ها مهم است اما ارتباط آن‌ها با همدیگر و نقش آن‌ها در کلیت سیستم باید مورد توجه قرار بگیرد. پس مراجع اولی که خدمتتان معرفی کردم مربوط به علوم پایه مدیریت و علوم مربوط به نظریه سیستم‌ها و کاربردش در سازمان است که بسیار حائز اهمیت هستند؛ اما حالا وقتی که ما با این سیستم آشنا شدیم باید ببینیم که این سیستم در کدام مرحله از چرخه خودش قرار دارد. تکنیک‌ها و مدل‌هایی که در مراحل مختلف تکامل این سیستم زنده باید استفاده شوند با هم متفاوت‌اند و متأسفانه خیلی از مدیران و مشاوران ما، همه تکنیک‌ها را در همه مراحل به کار می‌برند و توصیه می‌کنند. همان‌طور که مدل‌های برنامه‌ریزی استراتژیک استاندارد مثل





کنیم، در کنار ساختار، سیستم و فرآیند، روی فرهنگ سازمانی کار کنیم. لذا مدیران ما باید هم با دیدگاه‌های این بخش آشنا شوند، اینکه چطور ما روی مدل‌های ذهنی کار کنیم؛ چطور کار تیمی را در سازمان توسعه دهیم؛ چطور مشارکت را افزایش دهیم؛ چطور گروه‌های غیررسمی را در خدمت سازمان قرار دهیم؛ چطور از طریق آموزش و توسعه توانمندی‌های افراد و توسعه قابلیت‌های درونی سازمانمان را سازمانی چابک و قابل کنیم. از طرف دیگر در بخش مهندسی ساختار، چگونه فرآیندهای چابک طراحی کنیم؛ چگونه از ابزارهای جدید فناوری استفاده کنیم برای چابک‌سازی، برای تصمیم‌سازی و برای مدیریت اطلاعات؛ این‌ها با هم دیگر و در مراحل رشد می‌توانند به مدیران کمک کنند تا بتوانند به سرعت تصمیم بگیرند، به سرعت مسیر خودشان را نسبت به آنچه در محیط سیستم اتفاق می‌افتد تنظیم کنند و بتوانند از فرصت‌های محیط چه در محیط دور چه در محیط نزدیک و محیط رقابتی استفاده کنند؛ بنابراین به نظرم مدیران ما باید با همه این دیدگاه‌ها آشنا باشند.

اینکه دوستان با این نگرش آشنا شوند به نظرم کتاب «رقص تغییر» آقای پیتر سنگه مفید است؛ کتاب خیلی خوب تشریح می‌کند که ما هم باید بخش مهندسی نرم را در سازمان به کار ببریم و هم مهندسی سیستم‌های سخت که به نوعی شامل طراحی ساختار و فرایندها و غیره و غیره می‌شود؛ بنابراین نگرش سیستم‌های نرم و مهندسی نرم در سازمان‌های رشد پیدا کرده به کجا ربط پیدا می‌کند؟ به آن بخشی که ما هر چقدر هم سازمان را بر اساس چارچوب‌های علمی طراحی کنیم و ساختار به آن بدهیم، چون انسان‌ها در آن دخیل هستند و این انسان‌ها هستند که باید آن موارد را بپذیرند و می‌توانند حتی در حین عملیات بر اساس سلايق خودشان عمل کنند لذا ما مثل سیستم‌های مهندسی صلب، نمی‌توانیم بگوییم برای یک سیستم مثلاً سیستم کنترل هدف گذاری کردیم، ست پوینت^۲ گذاشتیم و سیستم کنترل ما دقیقاً با لویی که ایجاد کرده‌ایم، با یک بازخورد منفی، سیستم را نسبت به هدف ثابت کنترل می‌کنیم. در سیستم‌های سازمانی آنچه اتفاق می‌افتد بسیار متفاوت است و بنابراین ما باید روی مدل‌های ذهنی کار



منبع تصویر: نخستین همایش نکوداشت موسسات مردم‌نهاد و نیکوکاری ایران برگزار شد www.iranngonetwork.com



پیشنهاد کتاب

«هرساله میلیاردها دلار برای کمک به کشورهای کم‌درآمد یا دارای درآمد متوسط، هزینه می‌شود تا آنها توسعه پیدا کنند. منابع مالی عمدتاً به درون کشورهای فقیر تزریق می‌شود تا آنها پیشروی خود را به سمت شکوفایی آغاز کنند؛ اما حتی پس از تزریق تریلیون‌ها دلار منابع به درون این کشورها طی هفتاد سال گذشته، هنوز کشورهای بسیار زیادی فقیرند و حتی امروزه برخی از این کشورها، فقیرتر از گذشته نیز شده‌اند. چرا رسیدن به توسعه و سپس تداوم آن تا این اندازه سخت است؟ ما معتقدیم در بسیاری از این تلاش‌ها، عنصر حیاتی توسعه، یعنی نوآوری نادیده گرفته می‌شود.» (معمای شکوفایی، ص ۵۵)

دانش‌آموزانی که برای رفتن به مدرسه «بندبازی» می‌کنند منبع تصویر: www.asrjahan.ir



برخاستن از صفر

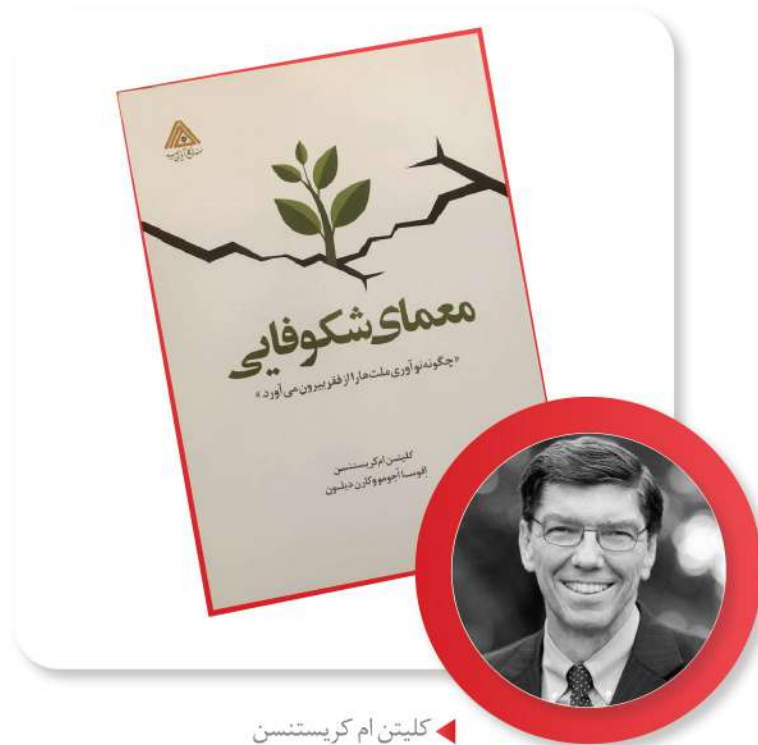
معرفی کتاب «معمای شکوفایی» اثر کلینتن ام کریستنسن

نویسنده: فاطمه کاظمی

فعال در حوزه کارآفرینی و توسعه کسب‌وکار

جوامع و کشورها همواره درصدد توسعه و پیشرفت بوده‌اند و بنا به ضروریات و روح زمانه، از ابزارها و روش‌های مختلف برای دستیابی به این هدف استفاده کرده‌اند. بررسی تحولات و توسعه کشورهای مختلف به‌ویژه بعد از جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری دنیای جدید، نقش و اهمیت توسعه پایدار را در افزایش رفاه و خصوصاً فقرزدایی و پیشرفت جوامع کم‌برخوردار پررنگ‌تر نموده است. از این رو پژوهشگران و علاقه‌مندان به موضوع توسعه از منظرهای مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ... با هدف دستیابی به نتایج قابل‌تعمیم و الگوبرداری از نمونه‌های موفق، به بررسی علل و ابزار و روش‌های توسعه در ممالک مختلف پرداخته‌اند و نظرات متفاوتی در این باره ارائه داده‌اند؛ اما مسئله اینجاست که بین این پژوهشگران هیچ اجماعی در مورد چرایی موفقیت این کشورها وجود ندارد. یکی از این آثار متفاوت و برجسته در حوزه توسعه، کتاب «معمای شکوفایی» اثر کلینتن ام کریستنسن است.

معمای شکوفایی؛ پیشنهادی برای کشورهای در حال توسعه



◀ کلیتن ام کریستنسن

آقای کریستنسن، استاد مدرسه کسب و کار دانشگاه هاروارد است که از جوانی به واسطه تجربه زیسته در مناطق کم‌برخوردار از علاقه‌مندان به حوزه توسعه بود. وی به واسطه تحصیل در رشته مدیریت و فعالیت در شرکت‌های مشاوره و سرمایه‌گذاری در حوزه نوآوری به همراه دو نفر از دانشجویانش، پژوهشی اساسی در زمینه توسعه پایدار در راستای فقرزدایی انجام دادند. آن‌ها تلاش کردند به این سؤال مهم پاسخ دهند: «چرا برخی کشورها مسیر خود را به سوی شکوفایی پیدا می‌کنند در حالی که دیگران در فقری عمیق پژمرده می‌شوند؟»

نتایج بررسی‌ها و تجارب زیسته این تیم پژوهشی نشان داد که تلاش‌های کشورهای پیشرفته و سازمان‌های جهانی برای ریشه‌کنی فقر در جوامع مختلف چندان موفق نبوده و اگر طی دهه‌های گذشته هم کشوری در این زمینه به موفقیتی دست یافته است عامل دیگری باعث این موفقیت بوده است؛ آن‌ها این

عامل را «نوآوری‌های بازار آفرین» نامیدند. «معمای شکوفایی» کتابی است که یافته‌های این پژوهش ارزشمند را بیان می‌کند و با ذکر نمونه‌های متعدد نشان می‌دهد چگونه کسب‌وکارهای خرد از طریق نوآوری‌های بازار آفرین باعث ریشه‌کنی فقر و ایجاد توانمندی پایدار برای کسب رفاه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌شوند. کتاب را دکتر جعفر خیرخواهان به سفارش کمیته پژوهش «صندوق کارآفرینی امید» در پاییز ۹۸ به زبان فارسی ترجمه کرد است.

این کتاب در چهار بخش به بیان مسئله می‌پردازد:

- بخش اول کتاب به تعریف نوآوری، اهمیت و انواع آن و مسیرهای دستیابی به نوآوری می‌پردازد و در ادامه، با ارائه مثال‌های متعدد سعی می‌کند نشان دهد نوآوری بازار آفرین و اقتصاد عدم مصرف، بنیان قوی و مهمی برای ایجاد و تداوم شکوفایی ماندگار است.

- در بخش دوم، نویسندگان با ارائه نمونه‌هایی تشریح می‌کنند که چگونه نوآوری و فرهنگ حاصل از آن، بر کشورهای آمریکا، ژاپن، کره جنوبی و مکزیک تأثیر گذاشته است.

- بخش سوم بر موانع ادراکی در مسیر توسعه، تمرکز دارد. رابطه بین نوآوری‌های بازار آفرین و توسعه نهادهای خوب، کاهش فساد، ساخت و نگه داری زیرساخت‌های یک ملت از موضوعات مورد بحث در این بخش است.

- بخش آخر نیز به اهمیت تبدیل معمای شکوفایی به فرآیند شکوفایی اشاره دارد و برخی اصول کلیدی بیان شده در کتاب را مرور می‌کند.

نشر کتاب کاملاً داستانی است. رویکرد کتاب کلان است و سعی دارد با ارائه تصویری بزرگ از داستان کسب‌وکارهای بازار آفرین، رویکرد و نوع نگاه شما را

تحت تأثیر قرار دهد؛ بنابراین هنگام خواندن آن ممکن است سؤالات بنیادی زیادی در مورد جزئیات مربوط به راه‌اندازی کسب‌وکار برای مخاطب مطرح شود که احتمالاً به آن‌ها پاسخ داده نخواهد شد. با این حال به نکاتی در کتاب اشاره می‌شود که پیش‌فرض‌های مخاطب را به چالش می‌کشد:

«سرمایه‌گذاری در نوآوری، بدون توجه به شرایطی که هر کشور در آن قرار دارد، امکان‌پذیر است. بازارهایی که این نوآوری‌ها را می‌آفرینند و به آن تداوم می‌بخشند سایر منابع به‌شدت مورد نیاز را به درون جامعه می‌کشانند، چون این عناصر برای پشتیبانی از یک بازار وارد شده‌اند احتمال دوام‌آوری آن‌ها خیلی زیاد است. کارآفرینان با توجه به توانایی بالا در تشخیص نیازهای محلی، برای به حرکت درآوردن نوآوری‌های بازار آفرین ضروری هستند؛ زیرا آن‌ها نیروهای محلی هستند و در مرکز کشمکش هر روزه شهروندان معمولی قرار دارند، می‌توانند این مبارزات را به نوآوری‌های ماندگار و فرصت اقتصادی تبدیل کنند. کارآفرینان محلی قادر به القای حس افتخار در شهروندانشان هستند - باور به اینکه «ما هم می‌توانیم» نوآوری کنیم، بیافرینیم و شکوفا شویم. به نظر ما این یکی از با ارزش‌ترین چیزهایی است که می‌تواند برای هر ملتی اتفاق بیفتد: تأکیدی بر این واقعیت که محلی‌ها می‌توانند مسائل خودشان را حل کنند. بازارها باید آفریده شوند.» (معمای شکوفایی، ص ۹۵)





اگر ناامید هستید، معمای شکوفایی را بخوانید!

همان‌طور که همگی به‌خوبی واقف هستید، شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی کشورمان به‌گونه‌ای است که ممکن است ما را به سمت بی‌انگیزگی و سردرگمی و ابهام سوق دهد. مشاهدات این کتاب نشان می‌دهد در شرایطی مشابه، در کشورهای دیگر پیشرفت‌های بزرگی رخ داده و سرنوشت آن کشورها را به‌گونه‌ای معجزه‌آسا متحول کرده است. خواندن این کتاب برای من بارقه‌ای بود در این ایام خاص. امیدوارم برای شما نیز کمک‌کننده باشد.

مطالعه این کتاب را به افراد زیر توصیه می‌کنم:

- علاقه‌مندان به حوزه کارآفرینی و اثرگذاری که می‌خواهند کاری انجام دهند؛
- ناامیدان از پیشرفت و توسعه که به دنبال راه فراری می‌گردند؛
- آن‌هایی که به داستان‌های واقعی موفقیت و توسعه علاقه‌مندند؛
- و همه کسانی که معتقدند «نمی‌شود! نمی‌توانم! انجام نمی‌دهم!»

معمای شکوفایی (چگونه نوآوری ملتها را از فقر بیرون می‌آورد)، کلیتن ام کریستنسن، ترجمه جعفر خیرخواهان، انتشارات احمدی پور، چاپ اول ۱۳۹۸





از متن گفتگو
با دکتر جعفر خیرخواهان پژوهشگر و مترجم در حوزه اقتصاد سیاسی

نوآوری در خلأ و در محیط انزوا و ایزوله شده عینیت نمی‌یابد. آقای احمدی‌نژاد این‌ها را جدی می‌گفت، ما شوخی می‌گرفتیم که دختری شانزده‌ساله در زیرزمین منزلش انرژی هسته‌ای کشف کرده است! این تصورات موجب نابودی کشور می‌شود؛ شما درهای کشور را ببندید و بگویید خودمان باید و می‌توانیم نوآوری‌های عظیم و پیچیده داشته باشیم! تحقق نوآوری و فایده بردن از نتایج آن، در ارتباط با دنیا، معنا می‌یابد و زنجیره تولید ارزش پیدا می‌کند که شما به این‌ها وصل باشید و بالاخره بتوانید در حوزه‌ای یا در زمینه خاصی تخصص پیدا کنید و قدرت رقابتی ایجاد کنید.



ایران در مسیر شکوفایی؟

درباره تأثیر نوآوری در دستیابی به توسعه

در گفتگو با دکتر جعفر خیرخواهان پژوهشگر و مترجم در حوزه اقتصاد سیاسی

مصاحبه کنندگان:



متین حسینی



سپهر ساغری

کلیتون کریستنسن، استاد کسب‌وکار دانشگاه هاروارد، در کتاب «معمای شکوفایی: چگونه نوآوری ملت‌ها را از فقر بیرون می‌آورد؟» ضمن بررسی وضعیت توسعه چندین کشور در قاره‌های مختلف، نشان می‌دهد جدا از موقعیت جغرافیایی یا تفاوت فرهنگی می‌توان با تکیه بر نوآوری، موانع متعددی را از پیش رو برداشت و قدم در مسیر توسعه گذاشت. با این توضیح خدمت دکتر جعفر خیرخواهان مترجم کتاب «معمای شکوفایی» رسیدیم تا در مورد اهمیت نوآوری و امکان تجربه‌ای مشابه جهت دستیابی به توسعه در ایران با ایشان گفتگو کنیم.

جناب دکتر خیر خواهان، کریستنسن در کتاب «معمای شکوفایی» ضمن اشاره به وضعیت توسعه در چند کشور از نقاط مختلف جهان من جمله آسیا، امکان بهره‌مندی از نوآوری جهت دستیابی به توسعه را بررسی کرده است. به نظر شما چگونه می‌توانیم در این مسیر حرکت کنیم؟

در طول تاریخ، تمدن‌های بسیاری بوده‌اند که صدسال، دویست سال، سیصد سال رونق و شکوفایی داشته‌اند اما در نهایت سقوط کرده‌اند و جایشان را به تمدن دیگری داده‌اند؛ مانند تمدن‌های روم، چین و مصر که هر کدام نوآوری‌هایی به بشر ارائه کرده‌اند. نمونه‌های بارز این نوآوری، ساخت اهرام ثلاثه در مصر، ساخت ساعت شنی در چین یا کشف عدد صفر در ریاضی به وسیله هندی‌ها بوده است. این تمدن‌ها با عرضهٔ مصنوعات مختلفی به رفاه بشر کمک‌های مهمی کرده‌اند. در تمدن مشرق زمین هم دانشمندان مختلفی وجود داشتند مانند زکریای رازی، ابوریحان بیرونی، ابن‌سینا و خوارزمی که هر یک در زمینه‌های مختلف با نوآوری‌های خود موجب ارتقای تمدن بشری شده‌اند. به همین ترتیب در دوران جدید مثلاً در ونیز و فلورانس نوآوری‌هایی را در ساخت کشتی‌های قدرتمند شاهد هستیم. در ادامهٔ همین مسیر و طرز تفکر است که کریستف کلمب آمریکا را کشف می‌کند یا ماژلان کل کره زمین را دور می‌زند. این ذهنیت در غرب بود که موجب شد پرتغال، اسپانیا، انگلستان و نهایتاً در قرن بیستم، آمریکا ابرقدرت شوند؛ اما چگونه و در چه فضایی؟ در همه این کشورها فضا رقابتی بوده و میدان و زمینه برای فعالیت فکری و یدی افراد و گروه‌های گوناگون فراهم بوده است. از طرفی دولت هم مداخله و مانع‌تراشی نمی‌کرد؛ چون می‌دید با حمایت از نوآوران، خودش هم سود می‌برد یعنی یک همسویی منافع بین بخش خصوصی و بخش دولتی وجود داشته است که با تکمیل و پشتیبانی یکدیگر به سود جمعی بیشتری می‌رسیدند. این‌ها تا زمانی وجود داشته است که اصطلاحاً بگوییم تِلرانس به معنی رواداری برقرار بوده است؛ به این شیوه که حکومت اجازه می‌داده هر کسی با هر مسلکی بتواند از نقاط مختلف به آنجا مهاجرت بکند، جذب آن کشور شود و منشأ اثر باشد.

حال دین و آیین و باورهایش هر چه می‌خواسته باشد! در واقع از یک طرف امنیت فکری و اقتصادی فراهم بوده و از طرف دیگر، زمینه برای کسب سود و محصول جدید. به این ترتیب هم خود فرد منتفع می‌شده، هم جامعه و هم دولت می‌توانست مالیات بگیرد؛ و هم کشور می‌توانسته از بازار جهانی استفاده کند؛ توسعه پیدا کند؛ محصولات باکیفیت‌تر و در مقیاس بزرگ‌تر و البته با هزینه کمتر تولید کرده و بازارها را تسخیر کند؛ و این‌گونه ثروت به داخل کشور بیاورند و به ثروت و رفاه جهان هم کمک کنند. نظامیان هم در حال ایجاد امنیت بودند. از طرفی دیگر اطلاعات هم در اختیار همه قرار می‌گرفت. طبقات فقیر هم به تدریج احساس می‌کردند می‌توانند در کالاهایی که خلق می‌شود سهیم شوند و از پله‌های نردبان اجتماعی بالا بروند. همین امر منجر شد قشر متوسط جامعه به وجود بیاید. در حقیقت قشر متوسط می‌توانست دانش بیشتری کسب کند و وارد دانشگاه بشود و چرخه مطلوب توسعه یافتگی، کامل‌تر و بهتر شود. با این حال در تاریخ ممالک توسعه‌یافته نیز متأسفانه شاهدیم گروه‌هایی، قوانینی وضع می‌کردند که جلو رقبا و نیروهای کارآفرین را بگیرند. انحصار ایجاد کنند و بنگاه‌های کوچک را از صحنه خارج کنند. این انحصار مانع تولید فکر و خلق ایدهٔ جدید می‌شد که خود، منجر به سرخوردگی صاحبین ایده و سرمایه می‌گردید و به تدریج آن‌ها از آن کشور می‌رفتند. به بیانی دیگر شرایط رانت و انحصاری، فضا را بسته و موجبات سقوط یک قدرت و جایگزینی قدرت دیگر را فراهم می‌کرده است.



نقش دولت در دستیابی به توسعه قابل انکار نیست، با این حال دستگاه قدرت چگونه می‌تواند مسیر نوآوری را تسهیل کند؟

این جمله معروف از آدام اسمیت است که می‌گوید باید نظامی قضایی و دادگستری داشته باشیم که وقتی فعالان بخش خصوصی دچار مشکل و اختلاف با همدیگر می‌شوند به راحتی و با اطمینان خاطر بتوانند به این نظام قضایی مراجعه کنند. در حقیقت بدون فساد و با کمترین هزینه اختلافات حل بشود یا اگر از دولت شکایتی داشتند این نظام قضایی باز هم بی طرفانه رای یا نظری بدهد. از طرفی دیگر بسیار مهم است که دولت کار مربوط به خود را به درستی انجام دهد. به عنوان نمونه برقراری امنیت، نظام آموزشی و بهداشت عمومی که شهروندان بتوانند زندگی راحتی داشته باشند، نیروی کار تحت فشار تأمین حداقل‌های زندگی نباشد یا مثلاً حمل و نقل و ارتباطات تسهیل شود. لزوماً نباید دولت جاده بسازد ولی باید به تسهیل رفت و آمد، حمل و نقل کالاها یاری برساند. همچنین مالیات‌های سبکی وضع کند تا به رشد تولید خدمت کند. به بیان دیگر، در خدمت و تسهیل‌گر تولیدکننده‌ها باشد و زمینه‌ای فراهم کند که سرمایه‌گذارها با سهولت بیشتری فعالیت کنند به جای اینکه خودش وارد امور تولیدی شود. ورود دولت به عرصه بنگاهداری بدترین کارهاست که ما در کشور خودمان شاهد چنین اتفاقی هستیم. انواع صنایع از مواد غذایی و موارد دیگر در اختیار دولت قرار گرفته است! اگر بخواهیم خلاصه کنیم دولت باید شرایطی فراهم آورد که بخش خصوصی مطمئن شود دولتی حامی و دلسوزی وجود دارد که در هنگام وقوع شوک‌ها، حوادث ناگوار و ناگهانی می‌توان به حمایت آن امیدوار بود. اگر چنین شود شرایط خوبی را شاهد خواهیم بود.

نقش نخبگان دانشگاهی به‌ویژه کارآفرینان دانشگاهی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

چون درباره ایران می‌خواهیم صحبت کنیم مجبورم مقداری با صراحت بیشتری صحبت کنم. نوآوری در خلأ و در محیط انزوا و ایزوله شده عینیت نمی‌یابد. آقای احمدی‌نژاد این‌ها را جدی می‌گفت، ما شوخی می‌گرفتیم که دختری شانزده‌ساله در زیرزمین منزلش انرژی هسته‌ای کشف کرده است! این تصورات موجب نابودی کشور می‌شود؛ شما درهای کشور را ببندید و بگویید خودمان باید و می‌توانیم نوآوری‌های عظیم و پیچیده داشته باشیم! تحقق نوآوری و فایده بردن از نتایج آن، در ارتباط با دنیا، معنا می‌یابد و زنجیره تولید ارزش پیدا می‌کند که شما به این‌ها وصل باشید و بالاخره بتوانید در حوزه‌ای یا در زمینه خاصی تخصص پیدا کنید و قدرت رقابتی ایجاد کنید. گروه‌های گوناگونی که کنار همدیگر بنشینند و از رهگذر همفکری و تبادل فکر، ایده‌های جدید آزمایش شود؛ شکست بخورند، بارها زمین بخورند تا بالاخره از درون این، امیدوار باشیم محصول موفق بیرون بیاید. اینکه شما بیاید درهای کشور را ببندید و کشور را عمداً یا سهواً گرفتار تحریم کنید و منافع و امکانات عمومی را به چند تا نورچشمی خاص بدهید و در قالب شرایط گلخانه‌ای و حمایت شدید، امکانات بگذارید و بگویید فقط این‌ها اجازه کار نوآورانه دارند و بقیه را رد کنید؛ و نتوانید برایشان مشتری خوبی تعریف کنید و به این ترتیب در معرض فشار رقبا نباشند تا با آن‌ها در مسابقه جدی در کلاس جهانی قرار بگیرند، اتفاق خاصی رخ نمی‌دهد؛ غیر از اینکه منابع کمیاب و ارزشمند را هدر داده‌اید! در طرف مقابل آن هم مثلاً کارآفرین با ترفندهایی، دولتی را که به ایشان وام داده و پشتیبانی کرده، فریب داده است. در حقیقت گلچین کردن خودی‌ها و گزینش‌هایی که هیچ ملاکی ندارد جز اینکه این دوست من است؛ این هم‌حزبی من است؛ غیر از رانت، فساد و اتلاف منابع ثمره‌ای ندارد و آن محصول هم نمی‌تواند جایی در بازار باز کند. در یک کلام آبی از این کارها گرم نمی‌شود.



تصور می‌کنید در این مسیر به چه مواردی نیاز داریم؟

به نظرم همین رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی که تشکیل می‌شود پلی است که می‌تواند ملت ایران را در داخل و خارج به هم نزدیک کند. در حقیقت باید به سمت توانمندسازی جامعه و ایجاد توازن مناسبی بین جامعه و حاکمیت قدم برداریم. البته دستیابی به چنین توازنی نیازمند زحمت، فداکاری، هوشمندی، اتحاد، جمع کردن نیرو و ... است. ایرانیان خارج از کشور هم بسته به مورد ببینند چه جاهایی می‌توانند گروه‌های داخلی را پشتیبانی کنند. از نظر فکری و تجهیزاتی به نظرم می‌توانند. ان‌شاءالله اگر زمانی فضا تغییر کند، گشودگی و ارتباط و رفت‌وآمد بین ایرانیان داخل و خارج از کشور تسهیل شود، امکان انتقال سرمایه و فناوری و تبادل ایده‌ها و تجارت با خلق ارزش‌افزوده بسیار بیشتر فراهم خواهد شد که طبعاً به افزایش نوآوری و ثروتمندی کشورمان کمک خواهد کرد.



جشن فارغ التحصیلی دانشجویان دانشگاه تهران - منبع تصویر: www.tasnimnews.com

همان‌طور که مستحضرید دست‌کم چهار میلیون ایرانی عموماً متخصص در خارج از کشور ساکن هستند. به نظر شما این بخش از هموطنان چگونه می‌توانند بر دستیابی به توسعه در ایران تأثیر بگذارند؟

ایرانیان خارج از کشور، به اندازه یک کشور کوچک جمعیت دارند و سطح اطلاعات، دانش و ثروت و تجربه‌شان هم بالاست اگر بخواهند یک کشور بشوند درآمد سرانه بالایی دارند؛ ولی متأسفانه جریان‌هایی در داخل، از آن‌ها وحشت دارند و آن‌ها را به‌عنوان مزاحم می‌بینند؛ چون اگر ببینند رقیب قدرتمندی برای کسانی می‌شوند که با دوپینگ و با سفارش و با پارتی بزرگ شده‌اند و اتفاقاً افراد ضعیفی هستند. در دوران هاشمی رفسنجانی تلاش‌هایی برای همکاری با ایرانیان خارج از کشور شد ولی کسانی که از وضع ناکارآمد موجود منتفع می‌شوند و از انواع منافع و امکانات و بازار بسته برخوردارند، روی خوش نشان ندادند و سنگ‌اندازی کردند و به ایشان برچسب‌هایی چون طاغوتی و مرفهان بی‌درد زدند!



پیشنهاد کتاب

منبع تصویر: بی سابقه‌ترین خشکسالی نیم قرن اخیر اصفهان www.jamran.news

«هیچ تمدنی از بیرون فرو نمی‌پاشد مگر آنکه
زمینه‌های فروپاشی آن از درون فراهم شده باشد.»

ویل دورانت
مورخ آمریکایی



چرا ایران عقب ماند و غرب پیشرفت؟

نگاهی به کتاب «چرا ایران عقب ماند و غرب پیشرفت؟»

اثر دکتر کاظم علمداری

نویسنده: یلدا دنیایی مبرز

موج مهاجرت به‌ویژه در میان دانشگاهیان نشان می‌دهد بخشی از تحصیل‌کردگان جامعه ایران امید چندانی به بهبود اوضاع ندارند. این ناامیدی فقط در اتخاذ سیاست‌های بحث‌برانگیز خلاصه نمی‌شود بلکه به نظر می‌رسد بخشی از آن ریشه در عدم شناخت پیچیدگی و سختی مسیر توسعه دارد. برای نمونه عدم استقبال از کتاب‌های حوزه توسعه در میان توده مردم و حتی دانشگاهیان بازگو کننده همین مسئله عدم علاقه به شناخت پیچیدگی و سختی مسیر توسعه است. در حقیقت میزان مطالعه و تلاش برای شناخت تجربیات دیگر ملل توسعه‌یافته و صدا البته مسیر پرفراز و فرود خودمان، چندان محل توجه نبوده است. با این توضیح در نوشتار پیش رو به معرفی کتاب "چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟" اثر دکتر کاظم علمداری به عنوان یکی از منابع قدیمی و در عین حال مشهور حوزه توسعه می‌پردازیم.

علت نگارش کتاب

کتاب «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟» نخستین بار در سال ۱۳۷۸، از سوی نشر توسعه در پاسخ به چرایی عقب‌ماندگی ایران و عوامل پیشرفت غرب، به چاپ رسید. این کتاب ۱۳ فصل دارد و به عقیده مؤلف، «اثری جامعه‌شناختی است»^۱ و هدف آن «شناخت ریشه‌های تاریخی عقب‌ماندگی با رویکردی انتقادی است»^۲. نگارنده در این کتاب عمدتاً به نقش عوامل اقلیمی، تاریخی، دینی و فکری در عقب‌ماندگی ایران پرداخته و معتقد است «در یک شرایط تاریخی مشخص، عامل اقلیمی، در شرایطی دیگر عامل دینی، اعتقادی یا فرهنگی و در شرایط متفاوت دیگری عامل سیاسی

می‌تواند نقش بازدارنده یا پیش‌برنده را در توسعه جامعه ایفا کند به بیانی دیگر، اگر در مقاطعی از تاریخ ایران، به اهمیت عامل طبیعی اشاره می‌شود بدان معنا نیست که این عامل در تمام طول تاریخ ایران نقش پایدار و ثابتی ایفا کرده است»^۳. در هر برهه زمانی

۱- علمداری، کاظم (۱۳۸۷)، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟، تهران، نشر توسعه، چاپ پانزدهم، ص ۱۸

۲- همان، صص ۲۳ و ۵۰

۳- همان، ص ۲۶

طرح مسئله عقب‌ماندگی ایران

نگارنده در قسمت طرح مسئله بیان می‌کند «موانع اقلیمی که به‌سادگی نمی‌توان آن‌ها را برطرف کرد، تنها یکی از دلایل عقب‌ماندگی ایران به‌شمار می‌رود. بخش اصلی این عقب‌ماندگی و تفاوت آن با غرب به‌خصوص در عصر مدرن، حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی را در برمی‌گیرد که برخلاف موانع جغرافیایی می‌توان آن‌ها را مرتفع ساخت.»^۴ به عبارت دیگر «در عصر کنونی پدیده عقب‌ماندگی صرفاً مربوط به حوزه اقتصاد نیست و عقب‌ماندگی شامل تمام وجوه مناسبات اجتماعی انسان از جمله سیاست، فرهنگ، قوانین، دین، حقوق زنان، حقوق اقلیت‌های قومی، دینی و مسلکی نیز است؛ بنابراین وقتی که از عقب‌ماندگی سخن گفته می‌شود، عقب‌ماندگی در تمام زمینه‌ها مورد نظر است و آنگاه که مسئله رشد و توسعه به میان می‌آید، نمی‌توان و نباید خود را به حوزه اقتصادی و سیاسی محدود ساخت.»^۵ در ادامه نویسنده به بررسی «چیستی مفهوم توسعه» می‌پردازد و به تبیین نقش عامل جغرافیایی و شرایط اقلیمی و تأثیر آن بر عقب‌ماندگی و پیشرفت می‌پردازد و نظریات موجود درباره علل عقب‌ماندگی ایران را در قالب سه دسته عمده مورد بررسی و واکاوی قرار می‌دهد: «دسته اول نظریاتی هستند که عامل خارجی را باعث عقب‌ماندگی می‌دانند. دسته دوم بر عوامل ذهنی، فرهنگی و شخصیتی ایرانیان پافشاری می‌کنند و دسته سوم عامل اقتصادی و مناسبات تولیدی را عامل عقب‌ماندگی می‌دانند.^۶ در راستای بررسی این نظریه‌ها، علمداری می‌نویسد که با نظریه دسته سوم همگرایی بیشتری دارد و «بر این باور است که ریشه عقب‌ماندگی و توسعه جامعه را عمدتاً باید در سازمان اقتصادی و شیوه معیشتی جامعه که متأثر از وضعیت اقلیمی است، یافت.»^۷ نگارنده سپس به انقلاب کشاورزی و افزایش تولید به‌عنوان عامل پیدایش تمدن‌های باستان، بررسی دلایل رشد و سقوط تمدن‌های باستان، تجزیه و تحلیل نظام ارضی و زمین‌داری در ایران و چرایی عدم رشد فئودالیسم در این کشور، چرایی رشد سرمایه‌داری در غرب و عدم رشد آن در ایران، چرایی رشد



- ۴- همان، ص ۲۵
- ۵- همان، ص ۲۶
- ۶- همان، ص ۲۸
- ۷- همان، ص ۵۱

راه برون رفت از توسعه نیافتگی

نویسنده در پایان، نتیجه‌گیری می‌کند که «دلایل رشد و عدم رشد تمدن‌ها را نمی‌توان ثابت و پایدار شمرد. اگر روزگاری شرایط اقلیمی و کم‌آبی عامل تعیین‌کننده‌ای در ساخت سیستم متمرکز سیاسی و استبداد شرقی بود، این مانع امروز با رشد فناوری، دیگر تعیین‌کننده نیست. آنچه امروز ایران را عقب نگاه داشته است نه عوامل اقلیمی، بلکه عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی است. تداوم استبداد شرقی در دیکتاتوری‌ها، خودکامگی‌ها و انحصارگری‌های عصر کنونی، پدیده‌ای تاریخی شده است که به حوزه سیاست محدود نمی‌شود. از این رو برای رفع دیکتاتوری سیاسی، توسعه اقتصادی و برای توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی و برای توسعه اجتماعی، توسعه سیاسی ضروری است.»^{۱۱}

فلسفه عقلی در تمدن‌های باستان و چرایی عدم رشد این فلسفه در ایران، بررسی رابطه بین رشد علوم و توسعه یک جامعه، رابطه دین و پدیده عقب‌ماندگی می‌پردازد و با پاسخ به پرسش‌هایی مانند چرا اعراب بر ایران مسلط شدند، چگونه اسلام در ایران نهادینه شد و این‌که آیا اسلام عامل عقب‌ماندگی جامعه بوده است یا خیر، مخاطب را با خود همراه می‌کند و دگرگونی‌های تمدن ایران را از زمان حمله اعراب و پیدایش اسلام، مورد بررسی قرار می‌دهد. دکتر علمداری در بررسی رشد و افول اندیشه در ایران به اثرات حمله اعراب، مغول‌ها و نقش استعمار می‌پردازد و معتقد است اگرچه این حمله‌ها و جنگ‌های قبیله‌ای و ناحیه‌ای میان ایرانیان، تمدن ایران را چند قرن به عقب بازگرداند اما این عوامل علل اصلی عقب‌ماندگی ایران نیستند و علت را باید در شرایط اقلیمی و جامعه‌شناختی ایران جستجو کرد؛ به عبارت دیگر مؤلف کتاب معتقد است «علل اصلی عقب‌ماندگی ایران تاریخی، درونی و ساختاری است»^۸ و «این علل در بطن جامعه نهفته هستند و آن دسته از عوامل بیرونی نیز اگر درونی نشوند، نمی‌توانند اثرات تعیین‌کننده طولانی بر روند کلی حرکت رشد جامعه داشته باشند.»^۹ در این راستا «انسان‌ها سازندگان تاریخ خویش در شرایطی مشخص‌اند و در شکل‌دهی وقایع تاریخی فاعل‌اند و نه منفعل.»^{۱۰}



دکتر کاظم علمداری

بخش دوم

کارآفرینی در ایران



به مملکت خودتان خدمت کنید.

دکتر محمدعلی مجتهدی، بنیانگذار دانشگاه صنعتی شریف

منبع تصویر: مجتهدی، محمدعلی (لاهیجان ۱۳۸۷-۱۳۷۶ش) www.wikijoo.ir

”



منبع تصویر: www.medium.com Story of Strive: The Inspiring Journey of Richard Branson

**از شکست‌های خود خجالت نکشید،
از آن‌ها درس بگیرید و دوباره شروع کنید.**

ریچارد برانسون
کارآفرین



رؤیایی که تولید ثروت می‌کند

نگاهی به اهمیت کارآفرینی و موانع پیش روی آن در ایران

نویسنده: سحر بنکدارپور

رئیس مرکز نوآوری و تحول دیجیتال اتاق بازرگانی تهران

ژوزف شومپیتر، ملقب به پدر کارآفرینی، مفهوم واژه نوآوری را نزدیک به مفهوم کارآفرینی می‌داند؛ یعنی کارآفرینی را ابداع روش‌های نوین در امور جاری معنا می‌کند. اوایل دهه هفتاد این اصطلاح در اکوسیستم کشور مطرح شد؛ در آن زمان بسیاری از فعالان اقتصادی آن را اشتغال‌زایی معنا می‌کردند؛ اما امروزه همگان بر این باورند که کارآفرینی، ایجاد ثروت با تکیه بر ایده‌ها و دیدگاه‌های نوین و انجام امور با تکیه بر روش‌های جدید است. به بیان دیگر، کارآفرینی مبتنی بر تفکر خلاق و ایده‌های نوین است که همواره در چرخش بوده و هیچ‌گاه از حرکت باز نمی‌ایستد. حال اگر کارآفرینی را این‌گونه تعریف کنیم، قطعاً در تعریف کارآفرین نیز باید گفت کارآفرین کسی است که همواره قبل‌تر از دیگران ایده‌های نو و راه‌های جدیدی را برای ارائه خدمات و کالاها پیدا می‌کند. شاید با همین تعریف ساده بتوان به راحتی تفاوت کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه را دریافت. به عبارت دیگر، نبود ایده و خلاقیت در سازمان‌ها و شرکت‌ها دلیل اصلی عدم توسعه‌یافتگی برخی از کشورهاست.

چرا کارآفرینی در ایران سخت است؟

سؤالی که همواره ذهن بسیاری از فعالان اقتصادی و صاحبان کسبوکارها را به خود مشغول کرده این است که به‌رغم اهمیت بالای کارآفرینی در رشد و توسعه اقتصاد کشور از یک‌سو و تأثیر آن در کاهش بیکاری از سوی دیگر، چرا این حوزه در ایران با چالش‌های جدی مواجه است. پاسخ‌های بسیاری به این سؤال داده شده است. اغلب افراد صاحب‌نظر در این حوزه معتقدند تسلط دولت بر سازمان‌ها و شرکت‌ها و خصولتی شدن مجموعه‌ها، به جای اجرای درست و اصولی خصوصی‌سازی در کشور، موجب شده که دیگر ایده و خلاقیتی در فضای کسبوکار ایجاد نشود. شاید تا یک دهه قبل چنین استدلالی درست و منطقی به نظر می‌رسید، اما امروزه با توجه به رشد بی‌حساب و کتاب استارت‌آپ‌ها و مجموعه‌های فناوری پایه، این استدلال از اهمیت کمتری برخوردار است. بنابراین به نظر می‌رسد باید به دنبال بررسی مسئله جدی‌تری برای عدم موفقیت کارآفرینان در کشور بود.

مسیر دشواری به نام سرمایه‌گذاری

امری بدیهی است که سرمایه‌های بدون استفاده زیادی در ایران وجود دارد. یکی از روش‌های به‌گرددش درآوردن این سرمایه‌ها در شرایط کنونی جامعه، کارآفرینی است. این گردش مالی می‌تواند به بهبودی وضعیت اقتصادی کمک کند. با این حال چرا سرمایه‌گذاران از ورود به حوزه کارآفرینی بیم دارند؟ یکی از دلایل عدم حضور سرمایه‌گذاران وجود ریسک بالا در این حوزه است. ایرانیان غالباً طرز فکری سنتی و محافظه‌کارانه دارند. نداشتن روحیه ریسک‌پذیری موجب کاهش خلاقیت نیز می‌شود. جذب سرمایه مهم‌ترین عامل موفقیت کارآفرینان است، اما در شرایط کنونی جامعه با وجود تحریم و مشکلات ناشی از آن که کار را برای صاحبان مشاغل و کارآفرینان بسیار سخت کرده، اضافه‌شدن قطعی اینترنت در چند ماه اخیر هم به این ماجرا، شرایط بغرنجی را برای کسبوکارها و استارت‌آپ‌ها ایجاد کرده است. قانونگذاران این حوزه فضای مجازی را در مقابل فضای واقعی قرار می‌دهند. این در

حالی است که این فضا باید در برابر فضای حضوری و فیزیکی معنا شود. در چنین شرایطی قطعاً توقع جذب سرمایه و جلب نظر سرمایه‌گذاران مانند «آب در هاون کوبیدن است!»

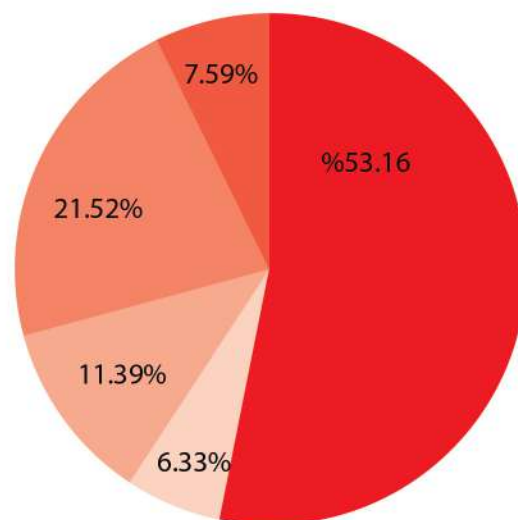
آماری که ماه گذشته از سوی سازمان نصر منتشر شد درستی این ادعا را ثابت می‌کند؛ بر اساس این آمار، پیرو قطعی‌های اخیر اینترنت ۵۳ درصد کسبوکارها، روزانه تا ۵۰ میلیون تومان، ۲۱ درصد بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون تومان، ۱۸ درصد بین ۱۰۰ تا ۵۰۰ میلیون تومان و حدود ۸ درصد از آن‌ها روزانه بالای ۵۰۰ میلیون تومان متحمل خسارت می‌شوند. به‌احتمال زیاد این ۸ درصد همان شرکت‌هایی هستند که بالای ۲۰۰ نفر پرسنل دارند و خسارت روزانه وارده به آن‌ها بالای ۵۰۰ میلیون تومان است.^۱ در کنار مسئله سرمایه‌گذاری، موضوع دیگری که فعالیت کارآفرینان را با چالش جدی روبرو کرده است، نهادینه شدن فرهنگ مدرک‌گرایی به‌جای تخصص‌گرایی در بازار کار است. البته در سال‌های اخیر با رشد کسبوکارهای کوچک و خانگی و پیشرفت آن‌ها، فرهنگ مدرک‌گرایی تا حد زیادی در کشور تعدیل شده است. از سوی دیگر، ممکن است استارت‌آپ‌ها در کشور با کمک فناوری وارد فضایی شوند که هنوز قانون متناسبی برای آن تدوین نشده است، رگولاتور در این شرایط باید به وضع قوانینی برای ایجاد فضای مناسب کار استارت‌آپ کمک کند. به بیان دیگر نه با دید کنترلی و تحدیدکننده، بلکه از منظر رشد با این قضیه روبرو شود. در راستای حل این مشکل با توجه به قانون بهبود مستمر محیط کسبوکار، اتاق بازرگانی به‌عنوان نماینده بخش خصوصی می‌تواند در تدوین قوانین و استانداردها به دولت کمک کند. در کنار تمام موارد یادشده می‌توان به مواردی از قبیل وجود نگاه سنتی به کسبوکار، ساختارهای مبهم، وجود برخی خلأهای قانونی در کشور، وجود قوانین غیرضروری و دست‌وپاگیر اداری، بی‌ثباتی قوانین موجود، قوانین مالیاتی و خلأهای موجود در قانون کار به‌عنوان بخش از چالش‌های پیش روی کارآفرینان اشاره کرد.

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر بنگرید به: گزارش سازمان «نصر» از ضرر و زیان ناشی از اختلال و قطعی اینترنت www.akhtafzarmag.com

فواید کار آفرینی در جامعه

با توجه به مباحث مطرح شده، باید توجه داشت که کار آفرینی و حمایت از آن اثرات مثبت بی شماری در همه ابعاد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... برای جامعه دارد که شاید مهم ترین آن افزایش اشتغال است. انتقال فناوری، بهبود کیفیت زندگی، انجام فعالیت های نوآورانه، تولید ثروت و سرمایه و نتیجه آن رفاه جامعه، ایجاد حس رقابت و گسترش بازارهای جدید از دیگر دستاوردهای موفقیت کار آفرینان در کشور خواهد بود. در چنین شرایطی قطعاً سرمایه گذاران هم برای ورود به این حوزه ترغیب و تشویق خواهند شد. یکی از قوانینی که می تواند در این رابطه راهگشا باشد ماده ۱۱ قانون جهش تولید دانش بنیان است که با توجه به اعتبارات مالیاتی که برای سرمایه گذار در نظر گرفته است، می تواند بخشی از خलाهای موجود برای ترغیب سرمایه گذار و جذب سرمایه را پر کند. در چنین شرایطی می توان به توضیح متناسب درآمد و کاهش فشارهای اقتصادی امیدوار بود. حمایت از کار آفرین در راستای برون رفت از معضلات فعلی کشور امری ضروری است؛ زیرا رشد کار آفرینی باعث تزریق امید به جامعه می شود؛ یاس و سرخوردگی ناشی از فشار اقتصادی را به حداقل می رساند و به رشد شخصی افراد جامعه نیز کمک می کند. علاوه بر این، توسعه کار آفرینی موجب پر کردن شکاف های اقتصادی موجود در کشور و گذر از رکودهای دوره ای می شود که در شرایط کنونی، کشور به شدت با آن دست به گریبان است؛ بنابراین مقابله با موانع کار آفرینی در جهت توسعه این مهم، اهمیت زیادی دارد و به هیچ وجه نباید از آن غافل ماند.

برآورد خسارت ایجاد شده به ازای هر روز تداوم در محدودیتهای فعلی



۲۰۰ تا ۵۰۰ میلیون تومان ۵۰۰ تا ۱ میلیارد تومان ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون تومان

۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیون تومان ۵۰ میلیون تومان

منبع تصویر:

گزارش سازمان «نصر» از ضرر و زیان ناشی از اختلال و قطعی اینترنت
www.akhtafzarmag.com

”



علیرضا جعفری مدیر مرکز کارآفرینی دانشگاه صنعتی شریف

خطابم به دانشجویان است؛ به هر دانشجویی که در حال خواندن این مطلب است. می‌خواهم بگویم کاملاً مطلعم که اصلاً شرایط اقتصادی کشور خوب نیست؛ فضای سیاسی و اجتماعی کشور هم ملتهب و پر نوسان است؛ کاملاً قبول دارم و اصلاً هم نمی‌خواهم این فضا را تطهیر کنم، نه اصلاً! قبول دارم که فضا، فضای سالمی نیست اما فقط یک توصیه دارم، آن هم این است که شروع کنید؛ شروع کنید به خلق یک ارزش و حل کردن یک مسئله از مسائل پیرامون خودتان در صنعت، فضای کسب و کار و ...!



کانونی برای ساختن

نگاهی به نقش و جایگاه همکاری با مرکز کارآفرینی دانشگاه صنعتی شریف در گفتگو با علیرضا جعفر، مدیر محترم مرکز



مصاحبه‌کننده: سحر مجیدی

مرکز کارآفرینی دانشگاه صنعتی شریف، نخستین و قدیمی‌ترین مرکز کارآفرینی دانشگاهی کشور است. طبعاً این نهاد نیز در همهٔ این سال‌ها با فراز و فرودهای زیادی روبرو بوده است. در این بین، همه، چه استادان و دانشجویان و چه مقامات و جامعه، در موفقیت‌ها و شکست‌ها به نوعی دخیل بوده‌اند. با این توضیح خدمت مدیر محترم مرکز کارآفرینی دانشگاه صنعتی شریف رسیده‌ایم تا ضمن گفتگو درباره اهداف و برنامه‌های مرکز، به اهمیت و جایگاه همکاری‌های چندجانبه با مرکز کارآفرینی بپردازیم.

جناب جعفر، در مدت فعالیت مرکز کارآفرینی تلاش شده است در قالب برگزاری رویدادهایی چون وی‌سی‌کپ، انتشار محتوای آموزشی، انتشار نشریه و... فرهنگ کارآفرینی توسعه یابد؛ آیا ایده یا برنامه جدیدی برای ادامه این روند در نظر دارید؟

بیش از دو دهه از آغاز به کار مرکز کارآفرینی می‌گذرد و در این دو دهه، از اسفند سال ۱۳۷۹ تا به امروز، مرکز رویدادهای آموزشی، ترویجی و کارگاه‌های مختلفی را برگزار کرده است. همچنین در حوزه کتاب، نشریه، بحث‌های محتوایی و ویدئویی، کارهای زیادی انجام شده است. وقتی که فعالیت‌های این دو دهه مرکز را مرور می‌کنیم از یک طرف به آن می‌بالیم که مرکز کارآفرینی دانشگاهی این میزان سابقه درخشان دارد و از طرف دیگر، کمی نگران می‌شویم. نگرانی از این جهت است که ما و کسانی که در بدنه مرکز کارآفرینی

هستیم نسبت به این افتخارات دچار غرور شویم و این غرور به ما اجازه ندهد که وارد فعالیتهای جدید شویم. بنده، هفتمین مدیر مرکز محسوب می‌شوم. ضمن تقدیر و تحسین تمامی اتفاقات گذشته، احساس می‌کنم که ساختار مرکز کارآفرینی هم باید در لایه‌هایی تغییر کند و مسیر جدیدی را شروع کند. ما که در حوزه کارآفرینی و نوآوری قدم بر می‌داریم باید نسبت به تغییرات محیط پیرامونمان سریع‌ترین واکنش را نشان دهیم و متناسب با محیط بیرون تغییر کنیم. مهم‌ترین اتفاق یا ایده‌ای که در مرکز کارآفرینی دنبال می‌کنم و آن را دوست دارم و برای آن برنامه‌ریزی می‌کنم، این است که مرکز علاوه بر بحث‌هایی که در حوزه ترویج و آموزش دارد، در بحث ایده‌سازی و کشف مسئله هم فعالیت داشته باشد. توجه کنید که تا قبل از این، همه تمرکز بر روی این هدف بود که با فعالیتهای مختلف و برنامه‌های گوناگون، مرکز بتواند قصد کارآفرینی را بین دانشجویها شکل دهد. بدین معنا که آن‌ها تصمیم بگیرند وارد دنیای کارآفرینی شوند. من می‌گویم که خوب است مرکز کارآفرینی یک پله از این جلوتر برود و علاوه بر قصد، رفتار کارآفرینانه را هم بین مخاطبانش ترویج دهد. یعنی علاوه بر نیت کارآفرینی، در جستجو یا در کشف فرصت، ایده و حل مسئله‌های بازار، صنعت و جامعه هم باشند و این مهم‌ترین اتفاقی است که در حال حاضر، آن را دنبال می‌کنیم و برای اجرایی کردن آن طراحی‌هایی داریم.

برای عملیاتی کردن این ایده‌ها چه انتظاراتی از مقامات دانشگاهی و دولتی دارید؟

می‌خواهم انتظارات را از دانشگاه و دولت جدا کنم. انتظاری که از بدنه دانشگاه می‌رود این است که

نسبت به تغییرات مرکز، نسبت به آغاز مسیر جدید، نگرش مثبتی داشته باشد و دست مرکز را برای تغییرات جدید باز بگذارد و هم همان همراهی گذشته را داشته باشد. یعنی علاوه بر این فعالیت‌های بیست‌ساله که مرکز داشته، نسبت به تغییرات و اتفاقات سازنده بعدی پذیرا باشد؛ این پذیرا بودن نسبت به تغییرات و نگاه مثبت به نتایج این تغییرات، به نظر من مهم‌ترین انتظاری است که از دانشگاه و مسئولان دانشگاه داریم. انتظار من از بدنه دولت، این است که نسبت به جریان‌ها در مرکز کارآفرینی یا مراکز نوآوری و مراکزی از این دست، نگاه سرمایه‌گذاری داشته باشد نه نگاهی که این مراکز را صرفاً مصرف‌کننده هزینه بداند. حوزه کارآفرینی و نوآوری، حوزه بلندمدتی است و ما نمی‌توانیم الان هزینه‌ای به آن اختصاص دهیم و انتظار داشته باشیم این قضیه در دو سال جواب بدهد. به هیچ عنوان. در حال حاضر، فرهنگ کارآفرینی که در دانشگاه صنعتی شریف شکل گرفته ماحصل بیست سال فعالیت یک نهاد کارآفرینانه مثل نهاد کارآفرینی است؛ پس مهم‌ترین انتظار من از دولت این است که نگاه بلندمدتی به این مسائل داشته باشد و دیدگاهش در این حوزه، از منظر سرمایه‌گذاری باشد. این فعالیت‌ها همانند بذری است که در ذهن افراد کاشته می‌شود اما این بذر شش سال، ده سال بعد به بار می‌نشیند.

تصور می‌کنید دانشجویان و استادان چگونه می‌توانند در رسیدن به این اهداف، یاریگر شما باشند؟

مهم‌ترین همراهی دانشجویها و استادان، تقویت نگرش حل خلاقانه مسائل است؛ هم ما در مرکز کارآفرینی، هم دانشجویان و هم اعضای

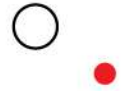




هیئت علمی؛ دانشگاه صنعتی شریف نزدیک به سیزده هزار دانشجوی و پانصد عضو هیئت علمی دارد، همه ما باید نگرشی را تقویت کنیم که مشتاق به حل خلاقانه مسائل باشیم. ما الآن در شرایطی به سر می‌بریم که نیازمند داشتن تفکر خلاقانه هستیم؛ یعنی با عینک خلاقیت به مسائل نگاه کنیم و تلاش کنیم که راه حل جدیدی برایشان داشته باشیم، این ذهنیت نوآورانه اگر بین دانشجویان و استادان شکل بگیرد که یکی از رسالت‌های مرکز کارآفرینی است، به نظرم مهم‌ترین اتفاقی است که می‌تواند ما را به آن نتایجی که در مرکز کارآفرینی دنبالشان هستیم، برساند. برای ایجاد این ذهنیت، بخشی از کار را مرکز کارآفرینی انجام می‌دهد و بخشی دیگر هم از سمت دانشجوها و اساتید باید باشد. پس نگاه خلاقانه نسبت به مسائل، حلقه مفقوده‌ای است که ما الآن در بین اساتید و دانشجوها داریم و بسیار در پی آن هستیم که این نگرش جدید را به دانشجوها و اساتید معرفی کنیم.



جشن فارغ التحصیلی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف منبع تصویر: www.mehrnews.com



جناب جعفر، آیا مرکز برنامه‌ای برای توسعه روابط خود با بدنه جامعه در دست دارد؟

سؤال خیلی خوبی است. ایده‌ای در ذهن شخص من است و این ایده هنوز با کسی مطرح نشده و بابت آن برنامه‌ریزی نشده و صرفاً در ذهن من است و آن هم این است که احساس می‌کنم مرکز کارآفرینی پس از بیست سال فعالیت باید اصطلاحاً یک اثربخشی یا آورده‌ای برای فضای اطراف دانشگاه و بیرون از مرزهای دانشگاه داشته باشد. مشخصاً کلیدواژه‌ای که من می‌خواهم از آن صحبت کنم، «کارآفرینی اجتماعی» است. ببینید در کشور ما همیشه به کارآفرینی و کسب‌وکار از زاویه و دریچه اقتصاد نگاه می‌شود؛ وقتی که از جنس و نوع نگاه اجتماعی بخواهیم به کارآفرینی نگاه کنیم قضیه فرق می‌کند، نوع مدل کسب‌وکار در این تیپ از کسب‌وکارهای اجتماعی خیلی فرق دارد و در اینجا قضیه سودآوری پله‌ها و هدف‌های بعدی در کارآفرینی اجتماعی، اثربخشی اجتماعی است؛ من احساس می‌کنم، اگر بشود و این آرزویی برای من است که در دورانی که مرکز می‌خواهد دوره جدید مدیریتی خودش را شروع کند بتواند روی مسائل اجتماعی مانور دهد یا حتی بتواند با جریان‌سازی در حوزه کارآفرینی اجتماعی، نگاه‌ها و رسانه‌ها و افراد تصمیم‌گیرنده و تصمیم‌ساز را نسبت به کارآفرینی اجتماعی، علاقه‌مند سازد. فکر می‌کنم اگر مرکز این کار را انجام دهد، تقریباً تا حد زیادی توانسته به رسالت خودش برسد و توانسته است علاقه‌مندان و ذینفعان کارآفرینی اجتماعی را امیدوار کند که می‌شود در راستای مسائل اجتماعی صرفاً نگاه خیریه‌ای نداشت بلکه با مدل‌های کارآفرینی اجتماعی، حرکت‌هایی انجام داد و توسعه‌ای پایدار را به ارمغان آورد.

قطعاً از پتانسیل ایرانیان خارج از کشور به ویژه عزیزان «شریف» مطلع هستید. آیا برنامه‌ای برای استفاده از پتانسیل ایشان تدوین شده است؟

بله! ما یک سری ظرفیت‌های خیلی خوب در خارج از کشور داریم و به جای اینکه به این عزیزان به چشم فرصتی از دست‌رفته نگاه کنیم، می‌توانیم تعاملات خوبی را با این عزیزان تعریف کنیم. ما این کار را انجام دادیم و در حال حاضر در کنفرانس کارآفرینی شریف از ظرفیت این عزیزان استفاده می‌کنیم. ما کنفرانس رابه صورت آنلاین برگزار کردیم. تا بتوانیم از ظرفیت شخصیت‌هایی که در حوزه کارآفرینی و کسب‌وکار دنیا هستند، ایرانی‌هایی که در این حوزه فعال‌اند، چه فارغ‌التحصیل دانشگاه شریف باشند و چه نباشند، استفاده کنیم. و بتوانیم به نوعی آخرین تعاملات و آخرین گفتگوها و روندها در حوزه کارآفرینی را بررسی کنیم. ما این کار را انجام دادیم و همچنان راغب هستیم در کنفرانس‌های بعدی هم سازوکارهای بیشتری داشته باشیم تا از ظرفیت این عزیزان خارج از کشور، بیشترین استفاده را بکنیم. نکته جالب این است که عزیزان خارج از کشور خیلی مشتاق هستند که از طریق این دریچه‌ها بتوانند به بچه‌های کشورمان کمکی برسانند.

همه ما از کاستی‌ها مطلعیم. به رغم همه موانع و سختی‌ها، آینده اکوسیستم کارآفرینی کشور را چگونه می‌بینید؟

امروزه ما در فضایی قرار داریم که خیلی نقد و گله از شرایط کشور وجود دارد؛ اما وضعیت اکوسیستم کارآفرینی به چه شکل است؟ من آینده اکوسیستم کارآفرینی را بسیار مثبت ارزیابی می‌کنم؛ دلیل من چیست؟ ببینید می‌دانم که ممکن است سیاست‌های دولت در جاهایی غلط باشد و در





در پایان اگر نکته‌ای هست، بفرمایید.

نکته آخر خطابم به دانشجویان است. به هر دانشجویی که در حال خواندن این مطلب است. می‌خواهم بگویم کاملاً مطلعم که اصلاً شرایط اقتصادی کشور خوب نیست. فضای سیاسی و اجتماعی کشور هم ملتهب و پر نوسان است. کاملاً قبول دارم و اصلاً هم نمی‌خواهم این فضا را تطهیر کنم، نه اصلاً قبول دارم که فضا، فضای سالمی نیست اما فقط یک توصیه دارم، آن هم این است که شروع کنید؛ شروع کنید به خلق یک ارزش و حل کردن یک مسئله از مسائل پیرامون خودتان در صنعت، فضای کسب و کار و ...! توجه کنید کارآفرینی در همه جای دنیا کار سخت و پیچیده‌ای است و در دنیا، جایی وجود ندارد که در آن کارآفرینی، کار آسانی باشد. اما در کشور ما ممکن است در خیلی قسمت‌ها سخت باشد و این سختی نیز در طیف‌های مختلفی وجود دارد. کارآفرینی را به چشم ایجاد کسب و کاری برای رسیدن به سودآوری چند میلیارد تومانی نگاه نکنید، به چشم یک سبک زندگی ببینید، به چشم نوعی ذهنیت و نوعی زندگی نگاه کنید که می‌خواهیم در جستجوی حل مسائل خودمان باشیم و در راستای حل این مسائل، ارزشی را هم خلق کنیم. من تنها توصیه‌ام این است با در نظر گرفتن همه شرایط فعلی، بروید و کاری را شروع کنید؛ شروع مهم‌ترین قسمت ماجراست، بدون نگاه کردن به نتیجه، بدون نگاه به شرایطی که الان در کشور وجود دارد، شروع کنید و ارزشی را خلق کنید.

جاهای دیگری سیاست‌هایی را که برای تسهیل فضای کسب و کار لازم است انجام ندهد؛ من قبول دارم! اما توجه کنید دولت یکی از بازیگران اکوسیستم کارآفرینی است، یعنی کشور هست، خود کسب و کار، دانشگاه‌ها، مجموعه سرمایه‌گذاری، مراکز حمایتی، صندوق‌های پژوهش و فناوری، رسانه‌ها؛ همه، بازیگران مختلف این اکوسیستم هستند. حواسمان باشد اگر دولت ضعیف است که به نظر من هم هست و همچنان هم این نقش ضعیفش را در اکوسیستم انجام می‌دهد دلیل بر این نمی‌شود که اکوسیستم وابسته به این ضعف باشد و بگویم اکوسیستم از هم پاشیده شده است. نه! اصلاً؛ فقط یک بازیگر نقش خودش را ضعیف بازی می‌کند. نکته بعدی، راه حل بدهیم؛ زیرا اگر بخواهیم اکوسیستم کارآفرینی را آسیب‌شناسی کنیم تا ماه‌ها می‌شود از زاویه‌های مختلف در مورد آن بحث کرد. بحث اکوسیستم، بحث چندلایه‌ای است که باعث می‌شود هر کس از زاویه و دیدگاه خودش از قضیه صحبت کند اما من می‌گویم در این شرایط باید و مجبوریم که راه حل بدهیم و بهترین راه‌حلی که الان برای اکوسیستم وجود دارد، تعامل است. ارتباطاتی است که بتواند باعث همکاری مشترک شود بین شرکت‌های بزرگ با یکدیگر و استارت‌آپ‌ها، بین استارت‌آپ‌ها و مجموعه‌های سرمایه‌گذاری، بین مجموعه‌های سرمایه‌گذاری با یکدیگر و بین مجموعه‌های سرمایه‌گذاری خطرپذیر و شتاب‌دهنده‌ها. ما الان در شرایطی هستیم که باید در تعاملاتمان، دور دولت را خط بکشیم و تعاملات بین خودمان را تا جایی که ممکن است وسیع‌تر کنیم و با این تعاملات، می‌توانیم حداقل بقا را برای اکوسیستم کارآفرینی کشور حفظ کنیم.





تصور اینکه بسیاری از افکار و اقدامات ما از «برساخته‌های اجتماعی» شکل می‌گیرند تا ذهن آزاد و خواسته‌های طبیعی ما، دشوار است؛ ولی واقعیت دارد. به‌عنوان پژوهشگر، آموزگار و مهم‌تر از آن دوستدار کارآفرینی، باور دارم که بیشتر تصورات رایج ما درباره کارآفرینی ریشه در کلیشه‌هایی دارند که از سوءبرداشت‌های ما درباره این پدیده شکل گرفته‌اند. از سویی، جذابیت‌هایی همچون آزادی فردی در کسب‌وکارهای کارآفرینانه و از سوی دیگر، اقتصاد مبتنی بر رانت و ناتوانی سازمان‌های دولتی و خصوصی موجود در مدیریت منابع انسانی، موجب شکل‌گیری موجی از اقبال به کارآفرینی به‌عنوان تنها ابزار باقیمانده برای رشد و پیشرفت اقتصادی برای فرد و جامعه شده است. بدیهی است که در نبود آموزش‌ها و برنامه‌ریزی‌های مبتنی بر شواهد و آمار واقعی و در نتیجه نبود آمادگی برای رویارویی با سناریوهای پیش‌رو، این استقبال و هیجان نسل جوان در مسیر پرفرازونشیب کارآفرینی به دلسردی و نومیدی بدل می‌شود.



دروغ‌های دوست‌داشتنی درباره کارآفرینی

نگاهی به چند کلیشه درباره کارآفرینی

نویسنده: نیلوفر سلاجقه

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

زمانی که از من خواسته شد نوشتاری برای مجله پیشرو آماده کنم، مشتاقانه پذیرفتم. با وجود این که به واسطه کارم، هر روز باید درباره کارآفرینی بخوانم و بنویسم ولی قرار گرفتن در مسیر حرفه‌ای دانشگاهی چارچوب ذهنی خاصی را نیاز دارد. و این فرصت، مجالی برای بازنگری و بازاندیشی فراهم می‌آورد. ابتدا، قرار بود درباره موضوع «چگونگی راه‌اندازی کسب‌وکار با رویکرد کارآفرینانه» بنویسم، اما تجربه کاری و دیدن چالش‌های مسیر، من را به این نتیجه رساند که باید از جایی قبل‌تر شروع کنم. از جایی که در جستجوی دستیابی به خواسته‌هایمان هستیم، از جایی که کارآفرینی ابزاری می‌شود برای رسیدن به آرزوهایمان و از جایی که واقعیت با سوء برداشت‌ها درآمیخته می‌شود. سال ۱۳۸۴ برای من و افرادی که وارد دانشگاه شدیم از آن جهت مهم بود که تصور می‌کردیم با قبولی در رشته و دانشگاه‌های خاص، جهت مسیر حرفه‌ای آینده خود را می‌سازیم. در تصورمان نمی‌گنجید که در آینده‌ای نه‌چندان دور، یعنی زمان فارغ‌التحصیلی، مدرک تحصیلی اهمیت چندانی در پیدا کردن کار ایده‌آل‌مان نخواهد داشت. گرچه امروز تصور اهمیت بی‌چون و چرای مدرک تحصیلی در یافتن شغل ایده‌آل تا حدی

کارآفرینی: نبرد کلیشه‌ها با واقعیت

در سال‌های اخیر، کارآفرینی، به عنوان نویدی برای دستیابی به کاری معنادار و ابزاری برای آزادی فردی یعنی خودکفایی مالی و افزایش اختیارات شخصی مطرح می‌شود.

کارآفرینان، قهرمانان زمانه ما هستند و همانند سلبریتی‌ها زندگی شخصی‌شان تیتراخبار است. عکس کارآفرینان روی مجلاتی چون Entrepreneur بیشتر شبیه بازیگران هالیوودی است تا کسی که از صبح تا شب برای سرپا نگه داشتن کسب‌وکار خود در حال تلاش است. چشم‌های بسیاری در هنگام تماشای آن کارآفرین نجات‌یافته، روی صحنه مینی‌مال و مدرن رویدادهای بین‌المللی و ملی، برق می‌زند و مبهوت ماجراجویی‌های این سفر اکتشافی، چگونگی فائق آمدن او بر چالش‌های بسیار و درنهایت کشف قاره‌های ناشناخته است.

تعدیل شده است ولی شیوه برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری ما برای آینده، هنوز هم بر مبنای اطلاعاتی است که برای زمان گذشته و حال صدق می‌کنند. این را زمانی که با آینده‌پژوهی به عنوان رشته‌ای علمی آشنا شدم بهتر فهمیدم. برای ما دیدن خویشان و بستگان دور و نزدیک از نسل‌های گذشته که با فارغ‌التحصیلی از رشته‌ها و دانشگاه‌های به قول معروف «تاپ» به استخدام شرکت‌های خوب درآمد بودند و وضعیت معیشتی مناسب و جایگاه اجتماعی خوبی داشتند الگوی جالبی به نظر می‌رسید که قرار بود برای ما هم کارگر باشد. اما اشتباه ما این بود که مانند همه تصمیمات زندگی به جای نگاه به آینده، بر اساس داده‌های موجود از گذشته، برنامه‌ریزی کردیم و به جای جستجو در خودمان، «من ایده آل خود» را در دیگران پیدا کردیم. قصدم از مرور گذشته، یادآوری این نکته است که آنچه امروز فرصتی جذاب به نظر می‌رسد ممکن است در آینده جایگاه خود را از دست بدهد. در واقع، در مسیر دستیابی به هدف آرمانی، نه تنها خود ما بلکه خود آن هدف آرمانی هم دگرگون می‌شود. ممکن است بپرسید این‌ها چه ربطی به کارآفرینی دارد؟ با وجود باوری که به کارآفرینی برای دستیابی به خواسته‌های شخصی -مادی و غیرمادی- و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی دارم ولی به نظر می‌رسد که امروز به دلایلی کارآفرینی، بدون در نظر گرفتن مسیر واقعی آن، در حبابی از هیجانات فهمیده می‌شود که ممکن است منجر به همان تصمیمات ناکارآمدی شود که بارها دچار آن شدیم.



منبع تصویر: Entrepreneur.com
magazine November 2018

ما تماشاگران، برای لحظه‌ای هم که شده خود را روی همان صحنه تصور می‌کنیم به همه کارهای روزمره و کم‌اهمیت خود پشت می‌کنیم و راه آرزوهای خود را در پیش می‌گیریم. هرچند دشوار است که باور کنیم درباره چیزی دچار سوءتفاهم هستیم ولی باید بپذیریم در دنیای رسانه‌های جمعی، فهم ما از واقعیات، از پیش شکل گرفته است. در چنین جهانی هر چه بیشتر به خودمان و ابزارهای شناختی برای پالایش داده‌ها و اطلاعات مغرور شویم بیشتر به دام آن‌ها خواهیم افتاد. بنابراین من تصمیم گرفتم این نوشتار را به بیان رایج‌ترین سوءبرداشت‌ها درباره کارآفرینی اختصاص دهم. سوءبرداشت‌هایی که منجر به شکل‌گیری کلیشه‌های نادرستی درباره کارآفرینی شده‌اند.

کارآفرینی، راه رستگاری در برابر کارمندی

یکی از کلیشه‌های رایج درباره کارآفرینی آن را در برابر کارمندی قرار می‌دهد و کارآفرین را به صورت فردی در نظر می‌گیرد که روزی مصمم خود را از بند اسارت سازمان - دانشگاه یا شرکت - آزاد و آرزوهای خود را پیگیری می‌کند. آن‌ها در مسیر کارآفرینی مدام در حال آفرینش ارزش و نوآوری هستند و در تیم‌های جوان و پرانرژی به یکدیگر در حل چالش‌ها کمک می‌کنند. در حالی که کارمندی انجام کارهای یکنواخت و کم‌اهمیت است و کارمندان، در بند سازمان دست به هیچ کار نو و ارزشمندی نمی‌زنند. چیزی که در این روایت فرض می‌شود این است که کارآفرینان در همه تصمیم‌گیری‌ها و اعمال خود آزاد و صاحب اختیار هستند در حالی که افراد کارمند فرمانبردار، بدون میل به نوآوری، خلاقیت و بینشی برای ساختن چشم اندازهای آینده هستند. اگر فکر می‌کنید که این

کلیشه‌ها، کارگامها و سخنرانی‌های کارآفرینی شرکت کنید یا به پست‌های شبکه‌های اجتماعی صاحب‌نظران این حوزه نگاهی بیندازید. نقطه مشترک اکثریت آن‌ها تشویق کارآفرینی و تقبیح کارمندی است. این زاویه دید چند پرسش را مطرح می‌سازد: نخست آنکه واقعا کسانی که در این کلاس‌ها و سخنرانی‌ها چنین نگرشی را رواج می‌دهند، جدا از حقوق دریافتی از پست سازمانی خود، چه درآمدی از فعالیت‌های کارآفرینانه‌شان دارند؟ دوم و مهم‌تر آنکه با این همه ستایش کارآفرینی و تقبیح کارمندی چه کسانی قرار است در کسب و کارهای شکل‌گرفته بوسیله کارآفرینان کار کنند؟ و این که نگرش افرادی که به هر دلیلی تصمیم می‌گیرند در سازمان‌های موجود کار کنند نسبت به خود و کاری که انجام می‌دهند چگونه تحت تاثیر قرار می‌گیرد؟ آیا با این تقابل غیرواقعیانه نه تنها به دوستداران کارآفرینی بلکه به کسانی که کارمندی را خوب و ارزشمند انجام می‌دهند آسیب نمی‌زنیم؟ در این جا بد نیست به دو مفهوم‌پردازی از کارآفرینی در جریان پژوهشی نگاهی بیندازیم. نخست، کسانی که کارآفرینی را معادل "راه‌اندازی کسب‌وکار برای خود" می‌دانند و کارآفرینان را کسانی که در تمام طول زندگی خود کارآفرین هستند می‌بینند. بنابراین، همه ویژگی‌های این افراد از جمله ریسک‌پذیری و جسارت برای پژوهشگران جالب توجه می‌شود. اما رویکرد دیگر، کارآفرینی را آفرینش یک فعالیت جدید اقتصادی می‌داند. علی‌رغم پذیرش این که هر نوسازی نیازمند بازیگرانی است که با ابتکار عمل و سختکوشی تغییر را رقم بزنند این رویکرد کارآفرینی را در بردارنده فرد یا افرادی می‌داند که این تغییر را به وجود می‌آورند؛ یعنی بازیگران گوناگون نقش‌های بسیاری را بازی کنند تا



به ابزارهایی مجهز می‌کند که به قول اریک رایس^۳، خالق متدولوژی نوپای ناب^۴، اگر قرار است شکست بخوریم زودتر و کم‌هزینه‌تر شکست بخوریم.

دستاوردهای بیشتر در مقایسه با سایر گزینه‌های کاری

یکی دیگر از سوءبرداشت‌ها درباره کارآفرینی این است که در صورت موفقیت، دستاوردهای مادی و غیرمادی کارآفرینی بسیار بیشتر از سایر موقعیت‌های شغلی است. این تصور معمولاً از در نظر گرفتن آن درصد اندک کارآفرینانی شکل می‌گیرد که به درآمدهای فوق‌العاده‌ای دست پیدا کرده‌اند. برای روشن شدن این واقعیت به تجربه شخصی خود از یکی از کارگاه‌های کارآفرینی اشاره می‌کنم که در آن از شرکت‌کنندگان خواستم نام کارآفرینانی که تصویرشان را نشان می‌دادم، بگویند. تقریباً همه سه‌الی پنج نفر کارآفرین بسیار شناخته‌شده بین‌المللی و ملی را می‌شناختند اما پس از آن، کسی نام کارآفرینان کسب‌وکارهای کم‌تر شناخته‌شده را نمی‌دانست؛ در حالی که آن‌ها هم کسب‌وکارهای موفق داشتند. واقعیت این است که تصور ما از کارآفرینی از کارآفرینی افرادی شکل گرفته است که به کسب‌وکارهای چند میلیارد دلاری رسیده‌اند نه صدها و هزاران کارآفرینی که تلاش‌هایشان منجر به کسب و کارهایی شده است که محصولات و خدمات ارزشمند و جدیدی ارائه می‌دهند و برای خود و ده‌ها نفر هم کار ایجاد کرده‌اند.

برای دستیابی به دیدگاهی واقع‌بینانه‌تر، به این آمار (بر مبنای کشور آمریکا جایی که بهشت کارآفرینی

در طول زمان فرآیند کارآفرینانه شکل بگیرد. در واقع نگرش "شخص کارآفرین" جای خود را به "نقش کارآفرینی" داده است. در این نگرش کارآفرینی یکی از ده‌ها نقشی است که ممکن است ما در صحنه زندگی مدتی آن را بازی کنیم. در واقع کسی که امروز کارآفرین است ممکن است روزی دیگر نقش‌های دیگری همچون مدیر یا کارمند را بازی کند و بالعکس. همچنین ممکن است در به انجام رساندن یک فرآیند کارآفرینانه گاهی افراد و حتی تیم‌های گوناگونی برای مدتی نقش کارآفرینی را بازی کنند. چیزی که ما در کارآفرینی سازمانی به روشنی می‌بینیم. بنابراین کارآفرینی یک نقش گذراست^۱.

شکست ممکن است ولی نه برای من. با وجود شواهد نرخ بالای شکست در راه‌اندازی کسب‌وکارهای کارآفرینانه، بیشتر کسانی که در مسیر کارآفرینی گام می‌گذارند دوست دارند باور کنند آن درصد پایین احتمال موفقیت نصیب آن‌ها می‌شود. قسمت بد ماجرا این است که شاکله برنامه‌ریزی، گزینش‌ها و کنش‌های زندگی‌مان را بر اساس این چند درصد اندک استوار کنیم و تصور کنیم که واقع‌بینانه آماده همه سناریوهای ممکن هستیم. به قول مایک تایسون^۲ بوکسور آمریکایی «همه افراد فکر می‌کنند برنامه دارند البته تا زمانی که اولین مشت را از حریف بخورند.» سخن گفتن از کارآفرینی تنها در چارچوب موفقیت‌ها و کسب‌وکارهای معروف و نادیده گرفتن تجارب شکست منجر به شکل‌گیری تورم ذهنی درباره کارآفرینی می‌شود که تصمیمات ما را با خطا همراه می‌کند. در کنار این واقعیت که هیچ‌کس دوست ندارد در هنگام راه‌اندازی کسب‌وکاری به شکست بیندیشد ولی فکر کردن به احتمال آن، ما را

۱- برای مطالعه بیشتر درباره مفهوم کارآفرینی و رویکردها و مباحث درباره آن رجوع شود به:

Davidsson, P. (2016). Entrepreneurship as a research domain. In *Researching Entrepreneurship* (pp. 21-40). Springer, Cham.

2- Mike Tyson: "Everyone has a plan until they get punched in the mouth"

3- Eric Ries

4- The Lean Startup

است) درآمد در بین کارآفرینان تنها به واسطه تعداد بسیار اندکی که به جریان درآمدی فوق العاده دست می‌یابند- مانند بیل گیتس- اریب می‌شود و گرنه بیشتر کارآفرینان درآمدی کم‌تر از میانگین دارند و باز هم کسانی که کم‌تر از میانگین درآمد دارند چیزی در حدود یک‌سوم، درآمدی کم‌تر از کارمندان به دست می‌آورند (رید، ساراسواثی، دیوئی و ولتبنک^۵، ۲۰۱۶، ص ۳۳). البته دستاوردهای دیگری به جز پول برای کارآفرینان مهم است (مانند رئیس خود بودن، انجام کاری که برای آن‌ها مهم است یا حتی حل یک مسئله). ولی مقایسه همه دستاوردهای مادی و غیرمادی باید به طور واقع‌بینانه در مقایسه با سایر گزینه‌های ممکن صورت پذیرد.

نتیجه‌گیری

هدف من از بیان سوءبرداشت‌هایی که کلیشه‌های رایج درباره کارآفرینی را می‌سازد، این نیست که شما را از کارآفرینی بازدارم، فقط طرفدار این رویکرد نیستم که همه باید کارآفرین باشند؛ باور دارم کنار گذاشتن بسیاری از این سوءبرداشت‌ها، می‌تواند به دوستداران کارآفرینی کمک کند تا گزینشی آگاهانه و کنشی سنجیده و به دور از هیجان داشته باشند. همچنین باور دارم همه افراد در نقش‌های گوناگون از کارمند، پزشک، مدیر، کارآفرین و کارگر و ... سهمی در پیشرفت جامعه دارند و در همه نقش‌ها، فرصت ارزش‌آفرینی، نوآوری و خلاقیت وجود دارد. ● کارآفرینی یکی از بسیار نقش‌هایی است که کارکردهای اقتصادی-اجتماعی ارزشمندی دارد و فرصت رشد فردی و اجتماعی را فراهم می‌آورد اما تنها مورد آن نیست.



منبع تصویر: www.instagram.com/jinhireh

5- Read, S., Sarasvathy, S., Dew, N., & Wiltbank, R. (2016). *Effectual entrepreneurship*. Routledge.

ترجمه‌شده در انتشارات دانشگاه تهران با عنوان: کارآفرینی اثرسازانه



دکتر آزاده کبریایی

هر فرد برای کارآفرین شدن باید رؤیا داشته باشد. درواقع رؤیای یک کارآفرین با رؤیای بقیه افراد متفاوت است. اگر رؤیای من با رؤیای بدنه جامعه متفاوت باشد بدین معنی است که سیستمی که من در آن تربیت شده‌ام به من اجازه این رشد و شکوفایی را داده است که من خودم فکر کنم و مسیر زندگی‌ام را انتخاب کنم؛ این نشان می‌دهد قسمت «پرورش» در آموزش و پرورش مدارس موضوع بسیار مهمی است. اینکه به افراد اجازه اشتباه کردن و تصمیم گرفتن داده شود نکته بسیار مهمی است.



فرهنگ ایرانی علیه کارآفرینی؟

درباره موانع فرهنگی کارآفرینی در گفتگو با دکتر آزاده کبریایی
کارآفرین و استادیار دانشگاه صنعتی شریف



مصاحبه کننده: متین حسینی

ثبات، آرامش، نگرانی از آینده و بسیاری از مفاهیم این چینی دغدغه بسیاری از نخبگان و شهروندان هر جامعه‌ای است. اما انتظار از نخبگان و در حقیقت نقش آفرینی ایشان در صحنه اجتماعی به مراتب بیشتر از توده مردم است. به بیانی روشن تر انتظار می‌رود نخبگان ظرفیت‌های فردی خود را در جهت رفع موانع و چالش‌های موجود به کار گیرند. گرچه این انتظار نابجا نیست و اساساً محدود به جامعه خاصی هم نمی‌شود اما باید پرسید نخبگان در درجه نخست به‌عنوان یک شهروند، در چه فضایی رشد کرده‌اند؟ خانواده، حلقه دوستان، جامعه، رسانه‌ها و ... چه تعریفی از کنش اجتماعی، موفقیت، کشور، مصالح ملی، خلق ارزش، میهن‌دوستی و مانند این دارند؟ به بیانی صریح‌تر باید پرسید جامعه‌ای که موفقیت را تنها و تنها در تحصیل، ازدواج، فرزندآوری یا حتی مهاجرت خلاصه می‌کند می‌تواند جدا از تخصص، تعهد را هم آموزش دهد؟ آیا می‌توانیم نتیجه بگیریم که جامعه ایران نسبت به تخصص بیش از تعهد و در حقیقت بر آموزش بیش از پرورش تأکید دارد؟ و اگر اینگونه است چنین جامعه‌ای می‌تواند کارآفرینانی از جنس امیرکبیر، میرزا حسن خان رشیدی، دکتر حسین علا، برسابه هوسپیان و مانند ایشان تربیت کند؟ جهت یافتن پاسخ این گونه

پرسش‌ها، خدمت خانم دکتر آزاده کبریایی، بانوی کارآفرین و استادیار دانشکده مهندسی هوافضای دانشگاه صنعتی شریف رسیدیم تا نظرات ایشان را در این مورد جویا شویم.

تعریف از موفقیت بسیار متفاوت و متنوع است؛ با این حال اغراق نیست بگوییم بسیاری از افراد، پذیرش در دانشگاه‌ها و رشته‌ای شناخته شده و حتی مهاجرت را موفقیت می‌دانند. تعریف شما از موفقیت چیست؟

به نظرم نکتهٔ خیلی مهمی که وجود دارد این است که در بحث کارآفرینی پارادوکسی وجود دارد. به نظرم شاید سن ایده‌آل برای آنکه افراد قدم در راه بی‌بازگشت کارآفرینی بگذارند، سنی بین ۲۰ الی ۲۶ سالگی است؛ سنی ایده‌آل برای تصمیم گرفتن درباره اینکه آیا این مسیر را برای ادامه زندگی انتخاب کنند یا نه؟ متأسفانه در این سن، احساسات بر عقلانیت غلبه دارد و آدم‌ها خیلی تحت تأثیر دوستان و فضای اطراف خودشان هستند و خیلی زیاد از اطراف تأثیر می‌پذیرند. بنابراین اگر آدم‌های کارآفرینی وجود داشته باشند ممکن است در تماس با جامعه‌ای که کارآفرینی را ارزش نمی‌داند و مبلغ آن نیستند میل و تمایل به سمت کارآفرینی را از دست بدهند؛ بنابراین لازم است که خصوصاً در دانشگاه‌ها در مورد این موضوع کار شود همانند اندیشکده مهاجرت که در دانشگاه شریف ایجاد شده و در زمینهٔ علل موضوع مهاجرت عارضه‌یابی می‌کند. واقعاً می‌توان برای پیدا کردن راه‌های ایجاد ارزش برای بحث کارآفرینی و تسری و برگرداندن آن به یک معیار برای تشخیص موفقیت افراد کار کرد. البته ما تا رسیدن به آن راهی طولانی داریم.

این جمله که گفتم در جامعه چنین نیست، این یک میکروسکوپی است که از راه دور، در حال نگاه کردن به آن هستیم، جامعه به‌طور کلی کارآفرینی را ارزش نمی‌داند و ما اگر میکروسکوپ را نزدیک‌تر ببریم و به دانشگاه صنعتی شریف نگاه کنیم شاید این بحث ارزشمند بودن کارآفرینی پررنگ‌تر باشد و شاید در مورد برخی استادان جوان‌تر بیشتر هم دیده شود اما اگر بخواهیم یک انتگرال از باورهای اجتماع امروز ایران بگیریم در واقع هنوز با از بین بردن این باور که کارآفرینی اتلاف وقت است خیلی فاصله داریم.

در مورد موانع کارآفرینی مانند وجود قوانین متعدد و دست و پاگیر، انحصار، نگاه سنتی و مانند این بسیار نوشته و گفته شده است. با این حال موانع فرهنگی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. با این توضیح به نظر شما فرهنگ عمومی مبلغ کارآفرینی و خلق ارزش برای جامعه است؟

پاسخ من، خیر است! همان‌طور که گفتم و خودتان هم اشاره کردید در حال حاضر شاخص‌های موفقیت در ایران در مرحله اول قبولی در دانشگاه خوب و پس از آن مهاجرت است که کاملاً در مغایرت با بحث کارآفرینی هستند.

پیش از این هم اشاره شد که تلقی ما از موفقیت به پذیرش در دانشگاه، ازدواج، فرزندآوری و حتی مهاجرت خلاصه شده است. به باور شما میان این تلقی از موفقیت و ورود به عرصه کارآفرینی چه ارتباطی وجود دارد؟

این سؤال شما خیلی شبیه سؤال اول است، همان طور که من گفتم و خودتان هم در متن سؤال اشاره کردید، در واقع در هر جامعه‌ای شاخصه‌هایی وجود دارد که افراد در ذهن خود، خودشان را با آن ترازها می‌سنجند و فکر می‌کنند که به دلیل رسیدن به این معیارها یا ترازها، آدم موفق هستند یا خیر. باید ببینیم در ایرانی که در آن زندگی می‌کنیم شاید کارآفرینی جزء شاخصه‌های موفقیت فرد نباشد، حداقل در سطح کلی جامعه، فردی که کارآفرینی می‌کند فرد موفق شناخته نمی‌شود. البته ممکن است این موضوع در جامعه دانشگاهی یا اکوسیستم استارت‌آپی الان ایران در حال تغییر باشد اما در بدنه کلی جامعه، چنین چیزی وجود ندارد. در ادامه همان سؤال قبل، به نظرم برای آنکه افراد کارآفرین شوند باید رؤیاداشته باشند و این رؤیاها باعث افزایش امید آن‌ها به زندگی می‌شود. از آن مهم‌تر وقتی افراد رؤیاداشته باشند برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند. وقتی آن تلاش ثمر می‌دهد احساس رضایت موجب می‌شود تا افراد، خودشان را فرد موفق بدانند و به این ترتیب کارآفرینی می‌تواند منجر به موفقیت افراد شود؛ زیرا این آدم‌ها هستند که در ذهن خود مفاهیم موفقیت یا عدم موفقیت و امیدواری یا ناامیدی را درست کرده‌اند و اگر ما بتوانیم معیارها را حتی برای یک فرد تغییر بدهیم و در معیارهای آن فرد، کارآفرینی امری ارزشمند باشد، فرد با رسیدن به آن، احساس رضایت و موفقیت می‌کند و این

احساس موفقیت مانند بازی دومینو در سطح جامعه تسری پیدا می‌کند و رؤیای من تبدیل به رؤیای نفر بعدی، همسایه و فرد زیردست من می‌شود و موجب تغییر شاخص موفقیت و ایجاد احساس رضایت در جامعه می‌گردد.

با این اوصاف چه اقداماتی لازم است تا بتوانیم فرهنگ کارآفرینی را میان توده مردم و البته نخبگان توسعه دهیم؟

برای رواج کارآفرینی در اجتماع و جامعه نخبگان ایران، باید قسمت پرورش در سیستم آموزش و پرورش تقویت شود. همان طور که در پاسخ به سؤال قبلی گفتم به نظرم هر فرد برای کارآفرین شدن باید رؤیاداشته باشد. در واقع رؤیای یک کارآفرین با رؤیای بقیه افراد متفاوت است؛ اگر رؤیای من با رؤیای بدنه جامعه متفاوت باشد بدین معنی است که سیستمی که من در آن تربیت شده‌ام به من اجازه این رشد و شکوفایی را داده است که من خودم فکر کنم و مسیر زندگی‌ام را انتخاب کنم. این نشان می‌دهد قسمت «پرورش» در آموزش و پرورش مدارس موضوع بسیار مهمی است؛ اینکه به افراد اجازه اشتباه کردن و تصمیم گرفتن داده شود نکته بسیار مهمی است؛ اما هرچه می‌گذرد با نزدیک شدن به کنکور و امتحانات نهایی، بعد پرورش کاهش می‌یابد. تنها راهی که جامعه ایران بتواند خود را از بند این قوانین ایجاد شده، رها کند این است که سیستم آموزشی خود را اصلاح کند و افراد را ملانقطی^۱ بار نیاورد و به افراد اجازه دهد خود فکر کرده و مسیر آینده را خودشان انتخاب کنند. مسلماً در این مسیر افراد زیادی پیدا خواهند شد که رؤیای کارآفرینی دارند. باید در جامعه سازوکارهایی جهت ایجاد زمینه برای

۱- کنایه از کسی است که به املای دقیق و تحت‌اللفظی واژه‌ها بیشتر از معنای آن‌ها توجه می‌کند.

این افراد اندیشیده شود و دولت باید به این موضوع فکر کند. در ادامه سؤال شما که درباره نخبگان پرسیدید در واقع نمی‌دانم منظور شما از نخبه چیست؛ یعنی کسی که آمده دانشگاه؟ به نظر من کسی که با کسب نمره خوب و قبولی در کنکور وارد دانشگاه شده است لزوماً نخبه‌ای کارآفرین نیست. معمولاً کارآفرین‌ها در قسمت تحصیل افراد موفق نیستند؛ من معتقد هستم که کارآفرینی خودش نوعی هوش است که شاید چندان به هوش تحصیلی مرتبط نباشد. اگر ما در مدارس اجازه دهیم تا آن قسمت از هوش بچه‌ها رشد پیدا کند مسلماً نخبه‌های کارآفرین بسیاری در کشور خواهیم داشت و همان نخبه‌های تحصیلی کارمند آن‌ها خواهند شد؛ بنابراین من این اتیکت نخبه بودن برای افراد محصل در دانشگاه‌های معروف را چندان درست نمی‌دانم؛ درس خواندن در دانشگاه خوب لزوماً به معنای داشتن استعداد کارآفرینی و مدیریتی نیست. اتفاقاً کسانی که نخبگان تحصیلی هستند در بحث‌های فنی یا کارهای تخصصی به‌عنوان کارمند، موفق‌تر هستند تا آنکه ایده کارآفرینی بدهند یا آنکه بتوانند سیستمی را اداره کنند.



منبع تصویر www.nopana.ir

به نظر شما برگزاری رویدادهایی چون وی‌سی کاپ (VcCup) از منظر فرهنگی چه تأثیری بر جامعه خواهد داشت؟

در مورد تأثیر وی‌سی‌کاپ در بحث کارآفرینی، به نظر من داشتن رؤیا عنصری لازم برای کارآفرین شدن است ولی کافی نیست. به نظرم کارآفرینی مانند هر موضوع دیگری نیاز به یکسری دانش اصولی دارد که در آموزش و تجربه به دست می‌آید؛ در دانشگاه و آموزش و پرورش ما، شاید به این بعد چندان پرداخته نشود. نه‌تنها وی‌سی‌کاپ بلکه رویدادهایی از این دست می‌توانند به کارآفرینان کمک کند تا متوجه اشکالات خود شوند و در مورد آن‌ها آموزش ببینند و عارضه‌یابی شوند. کارآفرینان از لحاظ شخصیتی نیاز دارند احساس کنند که پشتیبانی وجود دارد و کسی مواظب آن‌ها هست و دیده می‌شوند. رویدادهای این‌چنینی به ایجاد فضای امید در بین کارآفرینان کمک می‌کنند. شاید آن‌ها در وی‌سی‌کاپ موفق نشوند اما این امید را دارند که مجموعه‌ای وجود دارد که تمام تلاش خود را برای آنکه سرمایه‌گذار برایشان پیدا کند مصروف کرده و همین ایجاد حس امید بین افرادی که به کارآفرینی فکر می‌کنند می‌تواند از سرکوب رؤیایها جلوگیری کند. می‌تواند باعث نزدیک شدن خیلی از آن‌ها به رؤیایهایشان شود. هرچند این رویدادی که داریم خیلی با شرایط ایده آل خود فاصله دارد اما حتماً وجود چنین چیزی لازم است تا ما بتوانیم آدم‌هایی را که چنین رؤیایی دارند، نگه داریم، تربیت کنیم و حداقل یک درصدی از آن‌ها را یک پله بالا ببریم. وی‌سی‌کاپ برای این هست که سعی کند نه لزوماً همه، بلکه حداقل عده‌ای را یک پله به رؤیایهایشان نزدیک‌تر کند.

خانم دکتر، از وقتی که در اختیار ما قرار دادید کمال تشکر را داریم. در پایان اگر فرمایشی دارید سراپا گوئیم.

در مورد حرف آخر چیزی که من در نسل جوان می‌بینم این است که فضای مجازی باعث شده نسل جدید گرفتار مشکل خیلی بزرگ شود. دانش آن‌ها در مورد برخی مسائل خیلی سطحی شده مثلاً یک پادکست خیلی کوتاه یا یک فیلم کوتاه یا چند مورد سخنرانی را نگاه می‌کنند و سپس نظر می‌دهند! من معتقدم که نه لزوماً نسل ما بلکه نسل‌های گذشته ما برای فهم مسائل، بسیار مطالعه می‌کردند؛ ساعت‌ها در کتابخانه برای خواندن صدها کتاب و مقاله وقت می‌گذاشتند، مقاله می‌نوشتند، با روش مریدی یاد می‌گرفتند و تجربه افراد دیگر را می‌شنیدند. به نظرم در نسل جدید خواندن و فکر کردن کمرنگ شده و خیلی از مشکلات از همین‌جا ایجاد می‌شود. به نظر من جامعه قبلی ما شاید خیلی کارآفرین‌تر از جامعه فعلی بوده است. افراد الان خیلی کم فکرمی‌کنند؛ کم فکر کردن باعث می‌شود تا فرد کمتر رؤیایپردازی کند؛ یکی از عواملی که هم به دانش فرد هم به تمرین رؤیایپروری کمک می‌کند خواندن و نوشتن است، چیزی که به نظر من با وجود فضای مجازی در حال فراموش شدن است. به نظر من هیچ چیز جای ساعت‌ها خواندن یک کتاب را نمی‌گیرد و ما باید چند تا فیلم کوتاه و خواندن چند نوشته، هیچ‌وقت آن درک عمیق مورد نیاز از موضوعات را به دست نمی‌آوریم. انصافاً لازم است تا نسل جدید روی این موضوع تجدیدنظری انجام دهد. این تجدیدنظر منجر به اتفاقات خوبی خواهد شد.



کارآفرینی؛ تلاش برای غلبه بر موانع!

کارتونیست: شادی اسکندی



می آیند تا بسازند؛ تا از اندوه، نقشی سترگ بیافرینند؛ تا وامدار عشق به آیندگان باشند. می آیند چون می دانند در کجای تاریخ ایستاده اند. می آیند چون آمده اند تا بمانند و می روند تا نهال اندیشه، آگاهی، خرد، شعور، هنر، مسئولیت، شجاعت، تغییر، بالندگی و آزادی را به یادگار برای ما و آیندگان وانهند. آن چنانکه شاملو سروده است:

« و اینان

دل به دریا افکنانند،

به پای دارنده آتشها...

کاشفان فروتن شوکران

جویندگان شادی

در مجری آشفشانها

شعبده بازان لبخند

در شب کلاه درد

با جاپایی ژرفتر از شادی

در گذرگاه پرندگان.

در برابر تندر می ایستند

خانه را روشن می کنند؛

و می میرند.»





توران بانوی ایران

نگاهی به زندگی بانوی کارآفرین «توران میرهادی»
از بنیان گذاران شورای کتاب کودک و مدرسه فرهاد

نویسنده: ماهرخ صادقی

پژوهشگر

در یکی از روزهای خردادماه سال ۱۳۰۶، در چادری بی‌سقف و در دامان طبیعت شمیران، دیده به جهان گشود. پدرش، «سید فضل‌الله» با ریشه و تباری تفرشی و دانش‌آموخته مهندسی مکانیک ماشین‌آلات راه و ساختمان از آلمان و مادرش، زنی آلمانی به نام «گرتا دیتریش» که هنرمند بود و دانش‌آموخته هنر از دانشگاه هنر دانشگاه «لودویگ ماکسیمیلیان» مونیخ، خوش‌شانس‌ترین کودک؛ در یکی از ایده‌آل‌ترین خانواده‌های ایرانی چشم به جهان گشود. نه از این جهت که شرایط مالی مطلوبی داشتند بلکه از این جهت که این فرصت را داشت که با ترکیب علم و هنر از همان اوان کودکی رشد کند و به بلوغ برسد. تربیت شگفت‌انگیز مادر، به او کمک کرد که زیستی توأم با شادی داشته باشد و به هنر و بشر علاقه‌مند شود این حرفه پدر و میهن‌پرستی‌اش باعث شد اتکا به علم، سخت‌کوشی و وطن‌پرستی در وجودش نهادینه گردد. قرار گرفتن در میان دو فرهنگ آلمانی و ایرانی به او کمک کرد تا علاوه بر آموختن زبان فارسی به یادگیری زبان آلمانی و در کنار

جنگ جهانی دوم و نگرش ضد جنگ

در سال ۱۳۲۵، برای تحصیل در رشته روان‌شناسی دانشگاه سوربن پذیرفته شد. تحصیل او در فرانسه مصادف با جنگ جهانی دوم بود. توران بعدها در بازسازی مناطق جنگ‌زده مختلف در اروپا شرکت کرد. ویرانی‌های ناشی از جنگ تأثیر جانکاهی بر او گذاشت؛ توران در جایی اشاره می‌کند که پس از آن اتفاق، به نقش آموزش و پرورش در پاسداری از ارزش‌های انسان یا ویران کردن آن پی برد.

بزرگان روان‌شناسی

پس از اتمام تحصیل در رشته روان‌شناسی تربیتی، به تحصیل در رشته آموزش پیش‌دبستان در «کالج سوونیه» پرداخت. آشنایی و بهرمنندی از نظرات بزرگان روان‌شناسی کودک در قرن بیستم مثل «هنری والون» و «ژان پیاژه» به او کمک کرد تا با آشنایی با آرا و اندیشه‌های آن‌ها، بتواند رؤیاهای خود را برای آموزش و پرورش نوین کودکان در ایران محقق سازد. اندیشه‌ها و آموزه‌هایی که حتی برای آن دوران در خود اروپا نیز نوین بودند. میرهادی این فرصت بزرگ را به دست آورد تا با افراد جریان‌ساز در حوزه آموزش و پرورش اروپا و آمریکا در آن زمان همچون «فریدریش فروبل»^۱، «هاینریش پستالوزی»^۲، «اوید دکرولی»^۳، «جان دیوئی»^۴، «سلستین فرنه»^۵ و «ماریا مونته‌سوری»^۶ آشنا شود. او در روش و رویکرد آموزشی علاقه‌مند نظریات «اوید دکرولی» بلژیکی و در شیوه اداره مدرسه، پیرو نظریه‌های سلستین فرنه بود.

آن فرانسه و انگلیسی نیز همت گمارد؛ پیشرفت او تا حدی بود که در دوران کودکی توانست به چهار زبان صحبت کند. بنا به گفته خودش این ویژگی، به او جهان بینی شگفت‌انگیزی داد تا هیچ فرهنگی را برتر از فرهنگ دیگری نشمرد. به همان اندازه که هنر فرانسه برای او اهمیت داشت هنر آفریقا هم به همان اندازه برایش مهم و اصیل بود. و چه بسا بیشتر. تا پیش از سال ۱۳۱۱، تحت نظام تربیتی مادرش بود که آگاهی و درایتی کم‌نظیر نسبت به تربیت فرزندان داشت. پس از آن توران آموختن را در بیرون از خانه ادامه داد. ابتدا به «دبستان آلیانس فرانسه» رفت و پس از ۶ ماه به خاطر تمرکز بیشتر بر روی آموزش زبان به «دبستان آذر» منتقل شد. سال‌های ابتدایی را در همان‌جا سپری کرد. پس از آن در سال ۱۳۱۷، به «دبستان نوریخس» رفت و تا سال ۱۳۲۴ در آنجا ماند و دیپلم علوم طبیعی خود را از آنجا اخذ کرد.

زمینه‌های علاقه‌مندی به علوم تربیتی

پس از اتمام دبیرستان، در رشته زیست‌شناسی «دانشگاه تهران» پذیرفته شد. او که خود در نظام تربیتی شگفت‌انگیز و آینده‌سازی پرورش یافته بود در همان روزها، تحت تأثیر دیدارش با «جبار باغچه‌بان» قرار گرفت. باغچه‌بان اهمیت آموزش به کودکان و بی‌سوادان را به توران نشان داد. علاقه‌مندی او شاخه‌های متعددی را در برمی‌گرفت. به کلاس‌های درس ادبیات و علوم تربیتی و اصول آموزش و پرورش «محمدباقر هوشیار» در دانشگاه تهران می‌رفت. این دو استاد تأثیر عمیقی بر شخصیت وی گذاشتند و باعث شدند توران تصمیم بگیرد که از رشته علوم زیستی انصراف دهد و تحصیل در زمینه علوم تربیتی و روان‌شناسی را آغاز کند.

1- Friedrich Fröbel
2- Johann Heinrich Pestalozzi
3- Ovide Decroly
4- John Dewey
5- Célestin Freinet
6- Maria Montessori

بازگشت به ایران و نخستین تجربه‌ها

توران شیفته ایران بود. در سال ۱۳۳۰ به ایران بازگشت. آن زمان به خاطر مصائب ناشی از جنگ جهانی دوم شرایط برای فعالیت‌های فرهنگی در ایران مناسب نبود. نخستین تجربه‌هایش را در «کودکستان بهار» به کودکان آموخت و پس از چندی به کار آموزش زبان در دبیرستان نوربخش پرداخت؛ اما هیچ‌کدام روح سرکش او را آرام نمی‌کرد. در همین دوران بود که با «جعفر وکیلی» از افسران حزب توده آشنا شد و چندی بعد با او ازدواج کرد؛ اما این ازدواج دیری نپایید و پس از کودتای سال ۱۳۳۲، با اعدام جعفر وکیلی، زندگی مشترکشان به پایان رسید. حاصل این ازدواج، پسری به نام «پیروز» بود. بعد از آن با «محسن خمارلو»، از دوستان همسر سابقش ازدواج کرد. خمارلو دبیر و مدرس شیمی بود و بعدها در تأسیس «مدرسه فرهاد» و سپس تدوین فرهنگنامه کودکان و نوجوانان کمک بسیاری به توران کرد. در همین سال در کنار «آذر رهنما»، مجله «سپیده فردا» را منتشر نمود.

سال‌های اندوه و فعالیت‌های مداوم

توران از مادرش آموخته بود که غم‌های بزرگ را به کارهای بزرگ مبدل سازد. او ارزش زیستن را به خوبی می‌دانست. توران در دوران زندگی‌اش تجربیات تلخی را پشت سر گذاشته بود. در سال ۱۳۲۶ مرگ برادرش فرهاد، در سال ۱۳۳۲ اعدام همسر اولش، در سال ۱۳۴۲ مرگ فرزندش کاوه، در ۱۳۴۹ مرگ مادرش و سرانجام مرگ همسرش محسن خمارلو؛ اما این مصیبت‌ها، فقط عهد او را برای انجام کارهای سترگ و ماندگار در این سرزمین محکم‌تر از پیش ساخت. او آمده بود تا بسازد و بیافریند، گویی ققنوسی بود که هر بار از خاکستر خود برمی‌خاست. توران میرهادی مادری بود که سال‌ها

ناخدای مدرسه فرهاد بود. اما او فقط این نبود. در دانشسرای عالی و دانشگاه ابوریحان امروزی تدریس می‌کرد و حضوری اثر بخش و جریان آفرینی در شورای کتاب کودک داشت. او به آزادی باور داشت. راه رسیدن به آزادی دانایی است و توران این را خوب می‌دانست. کتاب و نه هر کتابی، بال‌هایی برای پرواز بود. توران می‌خواست که کودک ایرانی کتاب خوب بخواند و خوب بزرگ شود. چون اعتقاد داشت: «ترس و احتیاج، آدمی را برده بار می‌آورد.» او کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشت که خواندن آن‌ها برای علاقه‌مندان به حوزهٔ تعلیم و تربیت ضرورت و پیش‌نیاز است. توران مقالات زیادی با نام مستعار «افسانه پیروز» در مجلات مختلف می‌نوشت. انتخاب این نام بدان سبب بود که باور داشت زنان ایران افسانه‌ها و داستان‌های زیادی برای گفتن دارند. در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی در اکثر همایش‌های بین‌المللی شرکت کرد و چندین بار هم برای داوری «جایزه جهانی کتاب کودک هانس کریستین آندرسن» انتخاب شد.

داستان مدرسه فرهاد

مرگ فرهاد، پایان نبود، آغازی نو بود. آغاز آفرینش فرهادی دیگر در خیابان سهروردی تهران. توران می‌خواست نام و یاد او را همیشه حفظ کند. ایده تأسیس کودکستانی به نام «فرهاد» در سال ۱۳۳۴ ایجاد شد. با لیلی ایمن، دوست دیرینش که خود آموزگاری توانمند بود کودکستان فرهاد را بنا نهاد. توران با همکاری آذر رهنما در سال ۱۳۳۵، نخستین نمایشگاه کتاب کودک را در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران برگزار کرد.



تصمیم‌گیری در همه زمینه‌ها به عهده شبکه تصمیم‌گیران مدرسه، متشکل از دانش‌آموزان و آموزشگران بود. تأکید مدرسه بر ارزش‌ها و مفاهیم خودمدیریتی آموزشگران، تیم‌سازی و به‌کارگیری اصول دموکراسی و برقراری عدالت بود. فضای رقابت به شکل واقعی جای خود را به مشارکت داده بود. دانش‌آموزان پرسشگر و علاقه‌مند به دانش‌اندوزی بودند. یکی از قوانین وضع‌شده به‌وسیله دانش‌آموزان این مدرسه این بود که نمره شرط قبولی نباشد و چنانچه دانش‌آموزی در یکی از درس‌ها وضعیت مطلوبی نداشت، شورای مدرسه و دیگر دانش‌آموزان می‌بایست ضعف او را برطرف می‌کردند تا همگام با دیگر دانش‌آموزان در درس پیشرفت کند. نوع تکالیف و برنامه‌های گردش علمی از سوی دانش‌آموزان اعلام می‌شد. یادگیری مهارت‌های اجتماعی (کمک به هم‌نوعان، عدالت‌طلبی، درستکاری، مدارا و آشنایی با مشاغل و طرح کاد^۸ برای انتخاب رشته تحصیلی)، اهمیت‌دادن به برنامه‌های هنری، ادبی، ورزشی، مجسمه‌سازی، اجرای نمایش و پخش فیلم و ... بخشی از فعالیت‌های این مجتمع آموزشی بود. کتابخانه نیز قلب مدرسه به شمار می‌رفت؛ کتاب‌خوانی برنامه هفتگی و همیشگی مدرسه بود. مشارکت در مدرسه بنا بر گفته توران این گونه بود: «۲۵ سال تمام کار کردیم که بچه‌های ما اسیر نشوند. خودشان تصمیم بگیرند. خودشان فکر کنند، آگاهانه عمل کنند. تابع نشوند. رقابت را برداشتیم، شاگرد اولی را برداشتیم، همه کارهای اسارت‌آور را برداشتیم. مدرسه خودمان را تشکیل دادیم. یکسری مقررات آموزش‌وپرورش بود که ما این مقررات را به حداقل، اقل، اقل رساندیم.»^۹

علاقه‌مندی توران به ادبیات از دو کتاب آلمانی به نام «فیدل استارماتس» و «مایا دختر گریزان از کندو» سرچشمه گرفته بود. این دو کتاب تأثیری شگفت بر شخصیت او گذاشتند. کتاب فیدل روحیه صلح‌طلبی و ضد جنگ و کتاب مایا، مشوقی قوی برای کار داوطلبانه در وجودش نهادینه ساخت. از سویی دیگر تحصیل در فرانسه و تسلط بر مفاهیم نوین آموزش‌وپرورش کودکان، به او آموخته بود که یادگیری و رشد اجتماعی کودکان بدون ادبیات و هنر جایگاهی ندارد. مدرسه فرهاد آن‌گونه که توران آرزو داشت اداره می‌شد؛ «سه چهار اصل را ما آرام آرام در این مدرسه اجرایی کردیم. یکی مدیریت شورایی بود. دانش‌آموزان مدرسه فرهاد قوانین مدرسه فرهاد را نوشتند و ما تابع قوانینی شدیم که بچه‌ها نوشتند. نماینده‌های بچه‌ها دورهم جمع شدند و اصول اداره مدرسه را مثل اصول اداره کشور تعیین کردند. مثلاً تعیین کردند که اگر کسی در مدرسه کتک‌کاری کند باید با او چگونه برخورد کرد: «اول تذکر می‌دهیم، سعی می‌کنیم دوره‌اش کنیم که دیگر این کار را نکنند، به کسی آزار نرسانند، اما اگر ادامه داد، در آخر دادگاهی‌اش می‌کنیم.» بچه‌ها اداره‌کننده دادگاه بودند. ما همه‌چیز را با تجربه کسب کردیم. متوجه شدیم که هیچ انسانی نمی‌تواند انسان آزاده‌ای شود، اگر خودش تصمیم‌گیرنده نباشد؛ بنابراین بچه‌ها تصمیم‌گیرنده بودند.»^۷

او بعدها در سال ۱۳۳۶، دبستان فرهاد، در سال ۱۳۵۰ مدرسه راهنمایی و دبیرستان فرهاد و در سال ۱۳۵۶، مجتمع آموزشی فرهاد را بنا نهاد. مدرسه فرهاد با توجه به نوع نگاه توران، به صورت شورایی اداره می‌شد و

۷- سوزان حبیب. ۱۳۹۰. صص ۱۵ و ۱۶

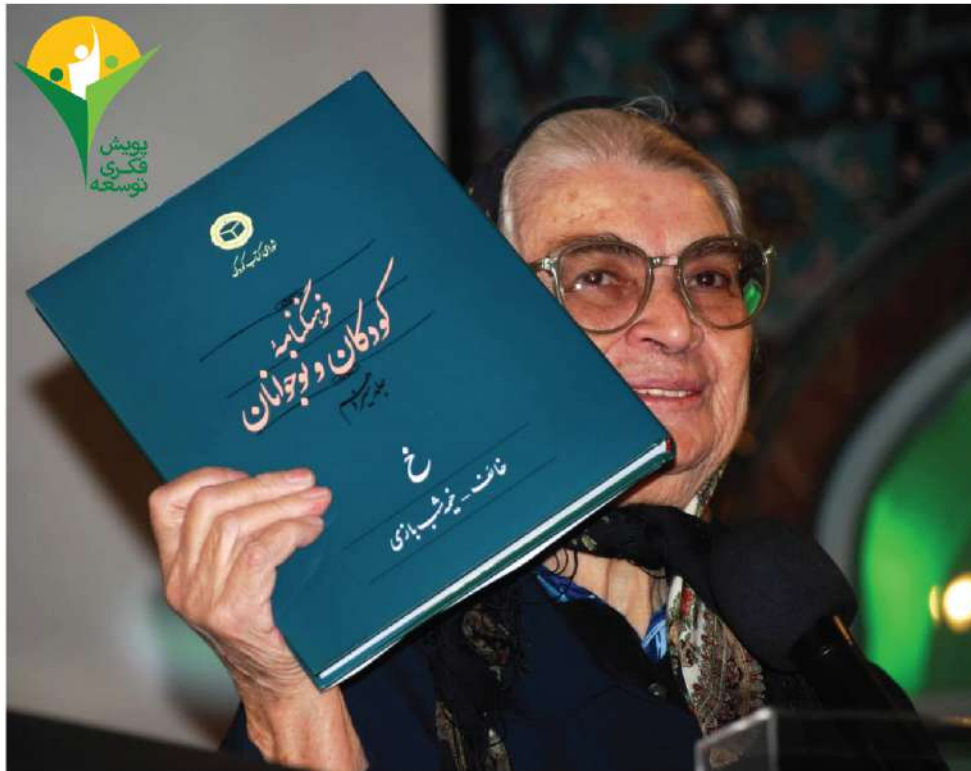
۸- طرحی پژوهشی برای انتخاب رشته و آشنایی با مشاغل و گزینش آن‌ها برحسب علاقه‌مندی و توانایی‌های دانش‌آموزان بود که به آن‌ها این امکان و فرصت را می‌داد که به‌صورت آزمایشی خود را برای رشته تحصیلی آینده محک بزنند. اساس این طرح بر تفکر عملی، طرح پرسش اصلی، ساختن فرضیه، مطالعه، آزمایش جست‌وجو و رسیدن به نتیجه بود. پس از اتمام طرح، دانش‌آموزان می‌توانستند بر اساس نتایج، رشته تحصیلی موردنظر خود را انتخاب کنند. بعدها از سوی آموزش و پرورش بر روی این طرح مسابقه و جایزه منطفه‌ای و کشوری گذاشته شد که اصالت کار و انگیزه واقعی پژوهش را از بین برد.

۹- همان، صص ۲۲ و ۲۳

شورای کتاب کودک

فرهنگنامه کودکان و نوجوانان یکی از ماندگارترین دستاوردهای شورای کتاب کودک محسوب می‌شود. در وبگاه فرهنگنامه آمده است: «نخستین فرهنگنامه عمومی نوشته‌شده به زبان فارسی همراه با تصویر برای کودکان و نوجوانان که با دیدگاهی علمی و با تکیه بر فرهنگ ایران تهیه شده است. مقاله‌های آن دقیق، مستند و با توجه به دانش پایه و زبان و بیان گروه سنی ۱۰ تا ۱۶ سال تدوین شده است. در تألیف مقاله‌های آن بیش از ۲۵۰ استاد و متخصص رشته‌های مختلف همکاری داوطلبانه می‌کنند. کلیه فعالیت‌های

فرهنگنامه در شورای کتاب کودک، زیر نظر شورای اجرایی فرهنگنامه و دبیر آن توران میرهادی و سرپرستار آن خانم ایران گرگین صورت می‌گرفت. بعد از سال ۱۳۹۳، خانم میرهادی پس از ۵۳ سال کار مداوم از عضویت در هیئت‌مدیره شورای کتاب کودک کناره‌گیری کردند. پیش‌بینی می‌شود که مجموعه فرهنگنامه در ۲۶ جلد منتشر شود. تاکنون ۲۰ مجلد از آن منتشر شده است.^{۱۰} فرهنگنامه برنده جوایزی همچون کتاب سال جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۷)، ترویج علم ایران (۱۳۷۹) و بهترین مقاله‌های دینی در دائرةالمعارفها (۱۳۸۳) شد.



منبع تصویر: تحلیلی بر آرا و اندیشه‌های توران میرهادی www.pooyeshfekri.com

۱۰- درباره فرهنگنامه www.farhangnameh.com



سرانجام و آغازی دیگر

در سال ۱۳۵۹؛ توران خانم در ۸۹ سالگی و در پی سکتی مغزی درگذشت. صبح جمعه ۲۱ آبان، پیکر او در امامزاده عبدالله شهرری به خاک سپرده شد تا در کنار پسرش کاوه، برای همیشه آرام گیرد. میراث او اما به عنوان بخشی از تاریخ ادبیات کودک و نوجوان ایران همچنان پا برجاست و جان اندیشه‌های او در شورای کتاب کودک همچنان جاری است. «از شمار دو چشم یکتن کم // و ز شمار خرد هزاران بیش.»

منابع:

۱. در جست‌وجوی انسان وارسته امروز: مصاحبه با توران میرهادی پیرامون تجارب مدرسه فرهاد و امروزمان. سوزان حبیب. تهران: نشر قطره، ۱۳۹۰.
۲. آن‌که رفت، آن‌که آمد. توران میرهادی (خمارلو). نقاشی از مهرنوش معصومیان. تهران: فاطمی (واژه)، ۱۳۷۷.
۳. جستجو در راهها و روش‌های تربیت. توران میرهادی میرهادی (خمارلو). تهران: آتلیه، ۱۳۶۲.
۴. دو گفتار: کتابخانه آموزشیگاه و نقش آن در ایجاد عادت به مطالعه. توران خمارلو (میرهادی). اَبی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۷.
۵. «در مراسم تجلیل از بنیان‌گذار مدرسه فرهاد عنوان شد: رقابت، مدارس را از کیفیت می‌اندازد». شالبافان، محمدرضا. روزنامه قدس. بایگانی‌شده از اصلی در ۱۶ ژانویه ۲۰۰۹. دریافت شده در ۱ اکتبر ۲۰۰۸.



منبع: توران میرهادی، از مدرسه‌ی فرهاد تا فرهنگ‌نامه‌ی کودکان و نوجوانان (www.aasoo.org)



کلیه تصاویر از صفحه اینستاگرام دختران نجار ماندنی استفاده شده است
www.instagram.com/mandani.studio



«شاید نتوانم جهت حرکت باد را تغییر دهم، اما می توانم
بادبان را طوری تنظیم کنم که مرا به مقصدم برساند!»
جیمی دین

موسیقی دان آمریکایی



نقطه‌ای برای شروع تغییر

نگاهی به فراز و فرودهای زندگی لیلا آوخ و صدیقه مؤمن‌نیا
بنیانگذاران «دختران نجار ماندنی»

نویسنده: مهناز کرمی

دانشجوی دکتری رشته جامعه‌شناسی

«ماندنی» نقطه‌ای است برای شروع تغییر، تغییر نگاه‌های نابرابرانه و جنسیتی. نگاه‌هایی که از دیرباز در اغلب جوامع به‌ویژه جوامع توسعه‌نیافته یا در حال توسعه، همواره محل بحث و مناقشه بود؛ از قرن نوزدهم^۱ جنبش‌های زنانه با عنوان جنبش‌های فمینیستی در تلاش برای دستیابی به حقوق زنان در جهان شکل گرفت و تا به امروز همچنان ادامه یافته است. جامعه ما نیز به‌عنوان جامعه‌ی در حال توسعه و گذار، از این امر مستثنا نبود. تلاش زنان برای تغییر پایگاه و موقعیت خود در جامعه و خارج شدن از پستو و ورود به همه‌ی عرصه‌های جامعه و دسترسی به جایگاهی برابر با مردان و نشان دادن توانمندی‌هایشان و مهم‌تر از آن تحقق رؤیاهایشان، ستودنی است زیرا ایجاد چنین تغییری همواره برای آنانی که با تعدد نقش روبرو بودند با فشارهای مضاعف توأم بوده است اما آن‌ها به‌گونه‌ای خستگی‌ناپذیر برای تحقق این امر جنگیده‌اند. آنچه در ادامه می‌آید شرحی است از تلاش‌های لیلا آوخ و صدیقه مؤمن‌نیا بنیانگذاران «دختران نجار ماندنی» برای تغییر نگرش‌های نابرابرانه و دستیابی به رؤیایی است که مردانه می‌نمود.

۱- تاریخ جنبش‌های برابری خواهانه در ایران به اواخر دوره قاجاریه بازمی‌گردد.

هنجارشکنی دو دختر

«دختران نجار ماندنی» نام کارگاه دو بانوی کارآفرین است که با هنجارشکنی‌شان در انتخاب شغل، پیشه‌ای را برگزیدند که به‌زعم برخی «مردانه» به نظر می‌رسید. لیلا آوخ و صدیقه مؤمن‌نیا برخلاف رشته دانشگاهی‌شان، اکنون چند سال است که توانسته‌اند در حرفه نجاری بسیار موفق عمل کنند و با غلبه بر برخی باورهای غلط جنسیتی در زمینه برخی مشاغل، به دیگران فرصتی دیگر بدهند تا با نگاهی واقع‌گرایانه‌تر به موضوعات این‌چنینی بنگرند. لیلا آوخ لیسانس ادبیات فارسی و صدیقه مؤمن‌نیا لیسانس مدیریت بازرگانی دارد. هر یک تا پیش از شروع کار نجاری به فعالیت هنری مشغول بودند. لیلا آوخ خراطی، معرق و منبت، کار می‌کرد و گاهی هم تندیس‌های چوبی می‌ساخت. صدیقه مؤمن‌نیا در زمینه آموزش رایانه فعالیت داشت و شمع‌سازی را هم به‌عنوان کار هنری دنبال می‌کرد. علاقه لیلا آوخ به کار با چوب، به خراطی و منبت و معرق ختم نشد و ساخت مصنوعات چوبی دیگر از قبیل میز، صندلی، کتابخانه و ... نیز برایش جذابیت زیادی داشت. پس از چند سال آشنایی با خانم مؤمن‌نیا، این دو دوست تصمیم گرفتند که وارد حرفه درودگری شوند.

که انجام داده بود باعث شد تا کمی کارشان راحت‌تر باشد، اما نداشتن ابزار مناسب، دشواری کار آن‌ها را دوچندان کرده بود. آن‌ها تصمیم گرفتند به‌طور شخصی و خودآموز از طریق آزمون و خطا و با همان ابزارهای ساده‌ای که داشتند، این حرفه را بیاموزند و فعالیتشان را آغاز کنند. از آنجایی که به توانایی خودشان ایمان داشتند، در مسیری جدید، استوار و ثابت‌قدم ایستادند تا توانستند با اندک سرمایه‌ای که از فروش طلا و کارهای هنری‌شان پس‌انداز کرده بودند کارگاهی را راه‌اندازی کنند و مشغول کار شوند.

آن‌ها برای یادگیری کار و به دست آوردن بازار، مدت یک سال و نیم در تنکابن و شهبور به کارهای مختلف مانند طراحی داخلی خانه مشغول شدند؛ در این مشاغل، برخی کارهای چوبی مورد نیاز را نیز خودشان با همان ابزارهای ابتدایی و ساده انجام می‌دادند؛ از یکدیگر می‌آموختند و ایده می‌دادند. در این فضا، توانستند سفارش‌های کاری اندکی بگیرند؛ مسیر دشوار اما طی کردنی بود؛ آن‌ها توانستند فعل «می‌توانم» را صرف کنند.

تلاش برای ایجاد تغییر

دختران نجار از درآمدی که از کارهای طراحی داخلی و سایر فعالیت‌های مربوط به آن کسب می‌کردند برخی ابزارها را تهیه کردند و با همان ابزارها، در پارکینگی به کار نجاری پرداختند. لیلا و صدیقه برای شروع کار به حمایت و پشتیبانی سازمان فنی و حرفه‌ای و صندوق‌های کارآفرینی احتیاج داشتند؛ اما متأسفانه به دلیل زن بودنشان از حمایت همه این‌ها محروم ماندند. حتی تلاش آن‌ها برای گرفتن تسهیلات بانکی از صندوق کارآفرینی امید به بن‌بست خورد. تصمیم دو زن، جهت داشتن شغلی مردانه برای سازمان‌ها و نهادهای پشتیبان خنده دار و غیرقابل تصور بود. دخترها از ادامه کار ناامید نشدند، آن‌ها به دنبال مکانی تجاری برای کارشان بودند تا بتوانند بهتر کار کنند و مشتری‌های بیشتری را جذب کنند. تلاش‌های لیلا و صدیقه تنها به گرفتن وام و یادگیری

دشوار اما شدنی

کارگاه نجاری «دختران نجار ماندنی» از سال ۱۳۹۴ از سوی لیلا آوخ و صدیقه مؤمن‌نیا به‌طور رسمی در رشت راه‌اندازی شد و فعالیت خود را آغاز کرد؛ آن‌ها پیش از شروع کار سختی‌های فراوانی را متحمل شدند. آموزش، داشتن مکانی برای راه‌اندازی کسب و کار و سرمایه‌های حداقلی برای خرید لوازم ضروری و مورد نیاز، کم‌ترین چیزی بود که این دو کارآفرین به آن احتیاج داشتند. با این حال به دلیل قرار گرفتن این شغل در رده مشاغل مردانه امکان استفاده از تسهیلات کارآفرینی برایشان فراهم نشد. نه سازمان فنی و حرفه‌ای و نه کارگاه‌های نجاری شخصی، امکان آموزش را برای آنان فراهم نکردند. شروع کارشان با اره‌ای معمولی رقم خورد. آشنایی لیلا آوخ با کار با چوب به‌واسطه کارهای معرقی



ختم نشد و در اغلب مراحل با بن‌بست‌ها چیدنی روبرو و مجبور بودند با سماجت و پیگیری بی‌وقفه گره جدید را باز کنند. مثلاً برای گرفتن جواز کسب به دلیل انتخاب شغلی نامتعارف برای زنان، جواز کسب به نام خودشان صادر نمی‌کردند و می‌گفتند باید این جواز به نام «مرد» صادر شود؛ اما پیگیری مجدانه و سماجت آن‌ها، این تابو را نیز شکست و توانستند جواز کسب اولین نجاری زنانه را به نام خودشان بگیرند. پذیرش اینکه دو دختر، بدون همراهی مردی در نجاری مشغول به کار باشند نه تنها برای نهادهای حمایتگر بلکه برای مردم نیز عجیب و سخت بود؛ مردم با دیدن فعالیت آن‌ها در داخل مغازه، تصورشان بر این بود که آن‌ها، نجاری را به عنوان کاری نمادین انجام می‌دهند و اصل فعالیتشان کارهای تزئینی است؛ اما آن‌ها با تمام توانشان با این ذهنیت جنگیدند و هر کاری که برای تغییر باورهای نادرست جنسیتی لازم بود انجام دادند؛ و بالاخره در این راه موفق شدند و شغل تازه‌ای را برای زنان معرفی کردند. دختران نجار توانستند با وجود نابرابری‌های جنسیتی، استعدادها و توانمندی‌های خود را به منصفه ظهور برسانند. احساس تبعیض‌های جنسیتی و نگاه‌های نابرابرانه در جامعه باعث شده بود تا این دو



محدودیتها و سخت‌گیری‌هایی که برای ما و قطعاً برای دیگر زنان بوده و هست، می‌گویند که هستیم و پرقدردان ادامه می‌دهیم و از تمام دختران ایران دعوت می‌کنیم که همت کنند و بسیار محکم به دنبال رؤیایا و آرزوهای قشنگشان بروند.^۲

دختر با عزمی جزم‌تر و کوششی دوچندان برای ایجاد تغییر، گام بردارند و به‌گونه‌ای خستگی‌ناپذیر مسیر دشواری را که انتخاب کرده‌اند ادامه دهند. آن‌ها دورتادور کارگاه را پنجره گذاشتند تا از این طریق به همگان نشان دهند که شغلشان نجاری است نه ساخت تزئینات چوبی و این، دختران هستند که صفر تا صد کار را به‌تنهایی و بدون حضور حتی یک مرد در کارگاه انجام می‌دهند.

گشودن عرصه‌های جدید برای زنان

راهاندازی کارگاه و آغاز فعالیت به‌طور رسمی و حرفه‌ای پایان سختی‌ها نبود و مشکلات برای این دو دوست به همین جا ختم نشد؛ روز ۲۷ فروردین سال ۱۳۹۸ وقتی که برای شروع کار در سال جدید به کارگاه رفتند متوجه شدند که ابزارآلاتی که طی ده سال به‌سختی و مشقت فراوان تهیه کرده بودند به سرقت رفته است؛ آن‌ها متحمل ضرری بیش از صد میلیون تومان شده بودند؛ تحقیقات نیروی انتظامی هم به جایی نرسید؛ اما آن‌ها با اراده و پشتکار قوی، دوباره کارگاه خود را در جای دیگری بر پا کردند و به کارشان ادامه دادند.

اکنون این دو دوست علاوه بر قبول سفارش‌های نجاری، به دختران بالای شانزده سال نیز آموزش می‌دهند تا مسیر شروع کار را برای آن‌ها اندکی هموارتر کنند. «دختران نجار ماندنی» اولین دختران نجار ایران هستند که توانسته‌اند علاوه بر کارآفرینی، پیش‌قراول تغییراتی در حوزه فرهنگ در جامعه ایران باشند. واکنش‌های منفی جامعه نه‌تنها ناامیدشان نکرد بلکه آن‌ها را قادر ساخت تا برای زنان و جوانان این مرز و بوم به نماد بردباری، تلاش و امید تبدیل شوند. آن‌ها در گفت‌وگویی با مجله زنان امروز نتیجه تلاششان را این‌گونه بیان می‌کنند: «فقط صدای اره و چکش نیست که از ماندنی به گوش می‌رسد، این صدا، صدای ماست، صدای بلند دخترانی است که با وجود تمام





سخن پایانی

دکتر محمود سریع القلم، استاد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی

دغدغه پیشرفت، توسعه یافتگی و ثبات سیاسی ایران هم چنان ادامه دارد!

بخشی از نظرات دکتر محمود سریع القلم درباره نقش تولید در توسعه یافتگی ایران

دغدغه پیشرفت، توسعه یافتگی و ثبات سیاسی ایران هم چنان ادامه دارد. تاریخ برای چیدن عوامل مناسب در کنار یکدیگر برای رشد و توسعه یک کشور عجله‌ای ندارد؛ زیرا مبنای کانونی رشد و توسعه عقلانیت است و این متاع با سهولت به دست نمی‌آید. تاریخ غرب و اخیراً تاریخ پیشرفت آسیا معرف این واقعیت است که هیچ عاملی به اندازه تولید، زمینه‌های عقلانیت اجتماعی و سیاسی را فراهم نمی‌کند. تولید به یک فرد، ملت و کشور، اعتماد به نفس می‌دهد؛ مبنای حفظ هویت، حفظ استقلال و حفظ فرهنگ بومی و مظهر قدرت است. تولید نیروی محرکه تغییر است و دامنه فکر و مرزهای فهم پدیده‌ها را گسترش می‌دهد. تولید زمانی جدی می‌شود که رقابت وجود داشته باشد. تولید موجبات نظم رفتاری، نظم فکری و قاعده مند شدن زندگی را به وجود می‌آورد. افزایش کمیت و کیفیت تولید تا آنجا یک جامعه را به سوی پیشرفت و ثبات سوق می‌دهد که شرایط تامین امنیت داخلی، امنیت ملی و حتی آزادی‌های مدنی و سیاسی را تسهیل نماید.

محمود سریع القلم، عقلانیت و توسعه یافتگی ایران، نشر فرزانه روز، تهران، چاپ اول ۱۳۹۰، پشت جلد.



فصلنامه پیشرو

به توسعه ایران می اندیشد

پیشرو از گفتگو با شهروندان دغدغه مند استقبال می کند.
از این رو می توانید هرگونه سوال، ابهام، انتقاد یا
پیشنهادی را از طرق زیر با ما در میان بگذارید.



pishromagazine@gmail.com



۰۹۱۱۳۳۹۲۷۸۵



تهران، خیابان آزادی، دانشگاه صنعتی شریف، مجتمع خدمات
فناوری، مرکز کارآفرینی، واحد ۳۰۳

فصلنامه پیشرو، سال اول، شماره اول، مردادماه ۱۴۰۲